

پسانپ

دوفصلنامه علمی-تخصصی
مطالعات نسخه‌های خطی
اسناد و متون کهن

سال اول، شماره اول، بهار - تابستان ۱۳۹۳، بهاء ۲۰۰۰۰۰ ریال ISSN 2383-3629



توطئه‌های سیاسی، جاسوسی و یک متن شیعی در دست موریسکوها: خوزه فرانسیسکو کوتیاس؛ ترجمه: مریم متقی / کربلا در ادبیات و نگارش‌های عربی، پارسی و ترکی: رضا قور تولوش و مصطفی اوزون؛ ترجمه: عبدالله دودانگه / امام حسین (ع) در گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت: اصفهان عصر قاجار: حیدر عیوضی (عماد) / نبود اصطلاح «نسخه‌ی خطی» در شعر سبک هندی: حمیدرضا قلیچ‌خانی / سید محمود موسوی دزفولی و آثاری در تجوید و قرائت: محمود نظری / مصابیح الایمان فی حقوق الإخوان: علامه سید حسن صدر کاظمی؛ تحقیق: محمدجعفر اسلامی / بررسی اجمالی آثار منسوب به مفصل بن عمر جعفی: محمدعلی صالحی / مجموعه‌ای نفیس بخط میرداماد (ره) در کتابخانه چستربیتی، دوبلین - ایرلند جنوبی: حسین متقی / بیان النجوم خیش تفلیسی؛ در سنامه‌ای کهن در علم نجوم به زبان فارسی از سده‌ی ششم هجری: یوسف بیگ باباپور / مناجات امیرالمؤمنین (ع) در آئینه هنر؛ بررسی یک مرقع نفیس در کتابخانه مجلس شورای اسلامی: الهام بادینلو.



دبستان جامع





بساتین

سال اول، شماره اول، بهار - تابستان ۱۳۹۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حسین متقی

سر دبیر: عبدالحسین طالعی

دبیر تحریریه: الهام بادینلو

مشاوران علمی:

دکتر محمود امیدسالار (دانشگاه ایالتی کالیفرنیا)
دکتر محمد جاودان (دانشگاه ادیان و مذاهب)
دکتر سید محمد طباطبایی «منصور» (دانشگاه تهران)
دکتر علی ططری (دانشگاه علم و فرهنگ)
دکتر محمدرضا فخرروحانی (دانشگاه قم)
دکتر محمد حسن فغفوری (دانشگاه جرج واشنگتن)
دکتر ناهده فوزی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)
دکتر روح انگیز کراچی (پژوهشگاه علوم انسانی)
دکتر محمدرضا موحدی (دانشگاه قم)
دکتر هادی نصیری (دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

سروراستار: علیرضا اباذری

فهرست و چکیده انگلیسی: مریم فیروزعلی زاده

فهرست و چکیده عربی: محمدحسین حکمت

نشان نوشته (لوگو) و طراح جلد: سعید داداشی

ناشر: سفیر اردهال

چاپ: سفیر قلم

ناظر چاپ: یوسف بیگ باباپور

قم صندوق پستی ۳۷۱۳۵-۱۴۴

+۹۸۲۵۳۲۸۰۸۱۶۰

<http://www.manuscripts.ir>

basatin@manuscripts.ir

نشانی:

تلفن و پیامگیر:

وبگاه نشریه:

پست الکترونیک:





از نویسندگان محترم، تقاضا می‌شود از ارسال مقالاتی که مطابق شیوه‌نامه نیست، خودداری فرمایند.

ویژگی‌های مقالات مورد پذیرش

- مقالات ارسالی بایستی برخوردار از صبغه تحقیقی - تحلیلی، ساختار منطقی، انسجام محتوایی، ساختار مستند و مستدل حاوی داده‌های دست اول بوده؛ و به ارائه و تحلیل مطالب نویافته و تبیین نکات بدیع در حوزه نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی پرداخته شده باشد.
- مقالات ارسالی نباید پیش‌تر در نشریه دیگری چاپ شده باشد و همزمان نباید برای نشریات دیگر نیز ارسال شده باشد.

ضوابط تهیه مقالات

- در صفحه نخست مشخصات کامل پدیدآورنده شامل نام و نام خانوادگی، مدرک تحصیلی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی درج شود.
- متن مقالات حداقل ۴۰۰۰ و حداکثر ۷۰۰۰ کلمه باشد. در مقالات تصحیح متون نگارش تا ۱۲۰۰۰ کلمه مجاز است.
- مقالات فارسی با قلم میترا، مقالات عربی با قلم بدر و مقالات انگلیسی با قلم تایمزنورومن در محیط و برنامه word تایپ شود.
- مقالات به ترتیب شامل بخش‌های: عنوان مقاله، چکیده (حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه)، کلید واژه (با کمینه ۳ و بیشینه ۱۰ واژه)، مقدمه، طرح مساله، ساختار اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع خواهد بود.
- در مقالات مربوط به تصحیح متون، ارسال تصاویر آغاز و انجام دستنویس‌های مورد استفاده (با وضوح حداقل ۳۰۰ dpi)، ضروری است.
- منابع و مأخذ (کتابنامه) در انتهای مقاله، به صورت دسته‌ای و کاملاً مجزا، به این صورت بیاید:
- کتاب چاپی: نام خانوادگی پدیدآور/پدیدآوران، نام، نام اثر، نام مترجم یا مصحح، محل نشر، نام انتشارات، نوبت انتشار، سال نشر.
- برای مقالات: نام خانوادگی پدیدآور/پدیدآوران، نام، «نام مقاله»، نام مجله، سال انتشار (دوره)، شماره نشریه، تاریخ انتشار.
- رساله / پایان‌نامه‌ها: نام خانوادگی دانشجو، نام، «عنوان رساله / پایان‌نامه»، نام استاد راهنما، رتبه دانشجویی، نام دانشگاه، تاریخ دفاع.
- نسخه‌های خطی: شهرت / نسبت پدیدآور، نام، نام اثر، محل نگهداری نسخه (کشور، شهر، کتابخانه / مجموعه)، شماره نسخه، سال کتابت، زبان، مصدر معرفی نسخه (عنوان، جلد، صفحه).
- منابع اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، «نام مقاله و مطلب»، نام و مشخصات نشریه الکترونیکی / نام وبسایت / نام وبلاگ، تاریخ درج مطلب.
• ارجاعات در پاورقی (پانوش)، به این صورت قرار بگیرد:
- ارجاع کتب چاپی: نام خانوادگی پدیدآور، نام کتاب، شماره صفحه / صفحات.
- ارجاع مقالات: نام خانوادگی پدیدآور، «نام مقاله»، شماره صفحه / صفحات.
- ارجاع نسخ خطی: شهرت / نسبت پدیدآور، نام، نام اثر، محل نگهداری نسخه (کشور، شهر، کتابخانه)، شماره نسخه، شماره برگ (برای تعیین پشت و روی برگ‌های دستنویس‌ها از حروف a-b در جلوی شماره برگ، استفاده شود).
- ارجاع اسناد: نام سازمان دارنده سند، شماره بازیابی سند، تاریخ سند.
- ارجاع منابع اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، «نام مقاله»، نشانی اینترنتی، تاریخ انتشار مقاله در وب سایت.

ملاحظات

- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- نشریه در اصلاح، ویرایش و یکسان‌سازی مقالات، آزاد است.
- مقاله خود را به آدرس basatin@manuscripts.ir ارسال نمایید.

فهرست مطالب

۷	 سرمقاله
	 مقالات
۱۱	 توطئه‌های سیاسی - جاسوسی و یک متن شیعی در دست موريسكوها خوزه ف. کوتیاس؛ ترجمه: مریم متقی
۳۱	 کربلا در ادبیات و نگارش‌های عربی، پارسی و ترکی رضا قورتولوش و مصطفی اوزون؛ ترجمه: عبدالله دودانگه
۴۳	 امام حسین (ع) در گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت؛ اصفهان عصر قاجار حیدر عیوضی (عماد).....
۵۷	 نبود اصطلاح <نسخه‌ی خطی> در شعر سبک هندی حمیدرضا قلیچ‌خانی
۷۱	 سید محمود موسوی دزفولی و آثاری در تجوید و قرائت محمود نظری
۷۹	 مصابیح الإیمان فی حقوق الإخوان علامه سید حسن صدر کاظمی؛ تحقیق: محمدجعفر اسلامی
۱۱۹	 بررسی اجمالی آثار منسوب به مفضل بن عمر جعفی محمدعلی صالحی
۱۴۱	 مجموعه‌ای نفیس بخط میرداماد (ره) در کتابخانه چستربیتی، دوبلین - ایرلند جنوبی حسین متقی
۱۶۵	 بیان النجوم خبیش تفلیسی؛ درسنامه‌ای کهن در علم نجوم به زبان فارسی از سده‌ی ۶ ق یوسف بیگ‌باباپور
۱۸۹	 مناجات علوی در آینه هنر، بررسی یک مرقع در کتابخانه مجلس شورای اسلامی الهام بادینلو
۲۲۱	 چکیده مقالات به عربی
10	 چکیده مقالات به انگلیسی



مَدِّ بَسْمِ اللَّهِ بِشَاشِدِ مَطْلَعِ دِيَوَانِ مَا
نَهْرِي از آبِ بَقَا جَارِيست در بُسْتَانِ مَا

بر پایه ترغیب و تشویق قرآن کریم و رهبران دین و مکتب به تعلیم و تعلّم و تحقیق و تألیف، از سوی فرهیختگان مسلمان، با همه سلايق و گرایش‌های متنوّع فقهی - کلامی، در طول چهارده قرن، میلیون‌ها اثر در موضوعات متنوّع علوم قرآنی، تفسیری، حدیثی، فقهی، کلامی، فلسفی، منطقی، ادبی، طبیعی، کیمیاوی، پزشکی، ریاضی، نجومی، تاریخی، جغرافیایی، اخلاقی، عرفانی و دانش‌های دیگر، تولید گردیده است؛ اما به جهتِ حوادثِ طبیعی و غیرطبیعی، نظیر سیل، زلزله، رطوبت، پوسیدگی، آفت‌های جانوری و شیمیایی و ...؛ و نیز بلایای بشری، همچون جنگ‌ها، غارت‌ها، حریق‌ها، غرق در دریا و شستن متون در رودخانه، اهمال در حفظ بهینه منابع تراثی و ...، به تدریج بخش‌های معظمی از این مواریت کهن اسلامی، در گذرِ زمان، از بین رفته‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به منابع تراثی نفیس از دست رفته دارالکتب فیروزآباد، کتابخانه‌های صاحب بن عباد در ری و شیخ طوسی در کرخ بغداد، دارالکتب ساوه، کتابخانه‌های ربع رشیدی در تبریز و رصدخانه مراغه و ... اشاره نمود. شاید بتوان گفت، از این آثاری که در طی قرون اسلامی از سوی دانشمندان تولید شده‌اند، امروزه تنها ثلثِ آن آثار، در قالبِ خطِ مؤلف یا کتابت شده (مستقیم یا با واسطه) از روی نسخه اصل، در حدود پنج میلیون نسخه خطی اسلامی به دست ما رسیده و امروزه در کتابخانه‌های تراثی یا مجموعه‌های خصوصی در اقصی نقاط عالم، نگهداری می‌شوند و شوربختانه باقی مواریت کهن فرهیختگان ما نیم بیشترِ آن آثار، به تدریج و در گذرِ تاریخ، نابود شده و از بین رفته‌اند. البته برخی از دانشمندان ظریف بین، بر این باورند، که می‌توان با نهضتی علمی در زمینه بازسازی متون کهن، دست کم، بخشی شامل ۱۰-۵٪ مواریت کهن مفقوده را با متدهای علمی، تمام یا بخشی از آن تراثیاتِ نفیس را، از دل آثار کهن موجود دیگر، مدقّقانه استخراج و هنرمندانه بازسازی و منتشر نمود.

باید افزود از حدود پنج میلیون دستنویس اسلامی موجود در کتابخانه‌های عمومی و مجموعه‌های خصوصی در جهان، به طور متوسط سهم زبان عربی ۶۰٪، زبان فارسی ۲۰٪، زبان ترکی



۵٪ و دیگر زبان‌ها نیز ۱۵٪ می‌باشد. از این تعداد، تقریباً حدود دو میلیون نسخه در قاره آسیا، حدود یک و نیم میلیون نسخه در قاره آفریقا، حدود یک میلیون در قاره اروپا و باقی نسخ نیز به صورت پراکنده در کتابخانه‌های تراثی کشورهای قاره امریکا و اقیانوسیه نگهداری می‌گردند. از این میان کشور ترکیه، به عنوان میراث‌دار امپراتوری عثمانی، با دارا بودن یک میلیون نسخه، گسترده‌ترین و نفیس‌ترین ذخائر تراثی جهان را در اختیار دارد، سپس ایران با هشتصد هزار نسخه، مقام دوم و پس از آن، جمهوری عربی مصر، با حدود پانصد هزار نسخه خطی، مقام سوم ذخائر میراث مخطوط جهان را دار می‌باشد.

با در نظر گرفتن تاریخ ورود صنعت چاپ به ایران (۱۲۲۴هـ)، ۸۰٪ میراث مکتوب تولید شده فرهیختگان، طی قرون یک تا دوازده هجری، جملگی در فرمت «نسخه خطی» بوده‌اند. بر این پایه، به نظر می‌رسد، استاد، پژوهشگر و دانشجو یا یک مرکز علمی، حوزوی یا دانشگاهی، متناسب با موضوع مطالعاتی و پیوستگی آن با این سرچشمه‌های علمی - تراثی گرانسنگ (میراث مخطوط و مطبوع)، در فرایند پژوهشی خود، بهره وافی و کافی نمی‌برند و تنها به منابع چاپی بسنده و اکتفا می‌نمایند، در حقیقت، بخش قابل توجهی از منابع پژوهش را از دست می‌دهند؛ منابع سرشاری که به تعبیر حکیمانه استاد فرزانه دکتر شفیع کدکنی، اگر با «نگاه منشوری به متون» توأم باشد، می‌توان از دل آنها، فارغ از موضوع اصلی آثار، دهها داده جانبی ارزشمند دیگر نیز در حوزه‌های مختلف تاریخی، جغرافیایی، رجالی، اجتماعی ... را نیز از میان آنها، استخراج نمود.

خوشبختانه، در سال‌های اخیر، روند بهره‌وری بهینه و علمی با اقبال عمومی به این مواریث کهن، چه در بخش احیاء و تصحیح متون کهن و چه در بخش تحلیل و بهره‌مندی از داده‌ها و درون مایه‌های ناب تراثی، در مجامع علمی داخل کشور، همگام و همسو با برخی نهادهای پیشرو در حوزه بین الملل، مواجه گردیده و انصافاً کمّاً و کیفاً نسبت به گذشته رونق بیشتری گرفته است؛ هر چند معدودی از مراکز و کتابخانه‌های دارای نسخ خطی در کشور، هنوز نتوانسته‌اند، خود را پا به پای پژوهشگران متون کهن و متناسب با نیازهای محققان، گام برداشته و گنجینه تحت اشراف خویش را با سطح مطالبات منطقی محققان نسخ خطی، تطبیق و تنظیم نمایند؛ اما امیدواریم ان شاء الله با حمایت نهادهای تصمیم‌گیر و تلاش مدیران خدوم کتابخانه‌ها، روند توسعه معنوی و تجهیز فیزیکی این مراکز علمی، متناسب با فناوری‌های روز دنیا، اندی تسریع یافته و گام‌های مؤثر و ملموس‌تری، چه در بخش معرفّی به هنگام داشته‌های تراثی، چه بخش سرویس‌دهی به محققان در مطالعه روان و دسترسی آسان به متون کهن، چه در بخش ارائه آسان و بدون قید و شرط تصاویر کاغذی یا دیجیتالی نسخ خطی، چه در بخش آموزش نیروی انسانی کارآمد و متخصص در معرفّی بهینه آثار تراثی و چه در بخش کتابداری و کتابخانه‌داری تخصصی تراثیات

و مانند آنها، سرعت بیشتری به خود بگیرد و با استفاده از ظرفیت‌های انسانی علمی و تخصصی دانشگاهی و حوزوی، و نیز بهره‌مندی از ابزارهای تسهیل‌کننده مطرح روز دنیا، مانند وب و رسانه و نیز فناوری‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، کالبد فسرده این حوزه سرشار ولی مهجور و مظلوم را جانی تازه بخشند.

در راستای تقویت، تشویق و توسعه فرهنگ بهره‌مندی علمی از منابع متون کهن، همگام و همسو با این وفد و اقبال مبارک حوزویان و دانشگاهیان به عرصه نسخ خطی و متون کهن، همراه جمعی از علاقمندان مطالعات نسخ خطی، تصمیم گرفتیم، با هدف یاری، مساعدت، تسهیل و پر کردن برخی خلأهای پژوهشی آکادمیک در قلمرو تراثیات، با استفاده از تجربیات و ارشادات ارزشمند اساتید، دانشمندان، پژوهشگران و مصححان متون کهن، پا به پای نهادهای علمی مؤثر در این عرصه، در سایه‌سار هدایت علمی پیشکسوتان سترگ این حوزه - که از باب کریمه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^(۱)، جملگی، ریزه‌خوار خوان دانش سرشار این بزرگواران و وامدار بنان و بیان این ولی‌نعمتانیم، و بی‌شک، هم خود آن گرامیان، علماً و عملاً، و هم آموزه‌های آنان، شفاهاً و کتاباً، همگی بر ما دانش‌آموزان ابجدخوان این عرصه گرانسنگ، حجتی تام بوده و آثار گرانقدر آنان، هماره، نبراس هدایت‌کشی پژوهش‌های تراثی نسل‌های آینده خواهد بود -، صرفاً با عنوان اشتراک‌گذاری دانسته‌ها، به سهم خویش، در زمینه آشنایی نسل جوان، با دانش‌های میان رشته‌ای کهن، همچون علم تراجم و کتاب‌شناسی و نیز دانش‌های نسبتاً جدید، مانند علم کودیکولوژی^(۲) (نسخه‌شناسی و نسخه‌پردازی)، در قالب آشنایی با اصول و مبانی نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی، روش‌های تصحیح متون، معرفی منابع، فهرس و مصادر تراثی، شناساندن کتابخانه‌های دارای نسخ خطی در داخل و خارج از کشور و همچنین چگونگی عملی و علمی بهره‌مندی، راهنمایی و بهره‌وری بهینه دانشجویان جوان از این سرچشمه‌های علمی فراموش شده در خمول گنجینه‌های تراثی جهان، گام مؤثرتری برداشته و با تأسی به کلام نورانی مولی‌الموحدین، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع): «الکتب بساتین العلماء»^(۳)، نشریه‌ای علمی - تخصصی، با عنوان بساتین منتشر سازیم و به سان ران ملخی پیشکش سلیمان (ع)، به جامعه علمی - تراثی، تقدیم داریم «و جئنا ببضاعة مزجاة»^(۴)؛ با این امید که در سایه‌سار عنایات و ارشادات عزیزان، ان شاء الله بتوانیم به تدریج، سطح علمی نشریه را کما و کیفاً ارتقا دهیم.

۱. سوره الضحی، آیه ۱۱.

2. Codicology (λογία).

۳. آمدی، عبدالوهاب، غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۹۹.

۴. سوره یوسف، آیه ۸۸.



این نشریه، که اینک در دستانِ شماس و شماره نخست آن را، کریمانه، به نظاره نشسته‌اید، بر آن است، به حول و قوه الهی، با عنایت انفاس قدسیه معصومین (ع)، تحت توجّهات حضرت ولی عصر (عج) و همراهی و حمایت‌های همه جانبه اساتید، پژوهشگران، مصحّحان متون کهن و فهرستنگاران نسخ خطی و تمامی دانشجویان و علاقمندان فعالیت‌های تراثی، به صورت دو فصلنامه، به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، در تمامی عرصه‌های نسخ خطی، اعمّ از کتابخانه‌های تراثی، مجموعه‌داری، تصحیح متون، فهرست‌نگاری، کتابداری، کتابخانه‌داری، کودیکولوژی، منابع تراثی، میکروگرافی، دیجیتال‌سازی، کتابخانه دیجیتال، مجموعه‌سازی، اسناد، نقشه‌های کهن، دیگر عرصه‌های هنری تراثی همچون مینیاتور و مکتب‌های نقاشی، خطوط و خوشنویسی و سبک‌های آن، جلدسازی و صحافی، تذهیب و نگارگری، ترمیم و آسیب‌شناسی و ...، ان شاء الله، فعالیت نماید. این نشریه، ضمن استقبال از پیشنهادها و راهنمایی‌های اساتید گرانقدر، صمیمانه دست یاری به سوی فرداً فرداً علاقمندان حوزه گرانسنگ نسخ خطی، دراز کرده و مشتاقانه و مشفقانه دست گرامیان و عزیزان و بخصوص دانشجویان حوزوی و دانشگاهی را برای اشتراک‌گذاری تمامی عرصه‌های نسخ خطی فشرده و از مقالات پژوهشی آنان، در تمامی موضوعات تراثی مشارّک‌ها، به‌خصوص با رویکرد «میراث مخطوط مرتبط با مکتب اهل بیت (ع)» به گرمی، استقبال می‌نماید.

پایان سخن اینکه، تقدیر ما چنین بود که شماره نخست این نشریه نونها، با نام حسین (ع) گره خورده و با عزای جگرگوشه زهرای مرضیه (س)، همزمان شود، از آنجا که «کلّ الخیر فی باب الحسین»، تمام خوبی‌ها بر باب امام حسین (ع) رقم خورده است؛ خدای را شاکریم که به ما توفیق عطا فرمود که این نشریه نونها را از باب الحسین (ع) بگذرانیم و آن را با قطرات عبرات مُشکین فام اندوهبار خیل عاشقان و شیفتگان شهید مظلوم کربلا، همقرین سازیم و به شکرانه همین تقارن مقدّس، نظر همکاران گرامی این نشریه، بر آن شد، شماره اول را که همزمان با مآتم سرور و سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در محرم الحرام سال ۱۴۳۶ ق منتشر می‌گردد، پا به پای گام‌های حزین عزاداران حسینی، هم‌نوا ساخته و به اندازه توان و درک وجودی خویش، برگ برگ بوستان این شماره از نشریه را، به نام نامی آن مشعل هدایت، متبرّک و مزین سازیم و با دلی اندوهبار، به عنوان «خاتمه مسک»^(۱)، فروتنانه بر آستانش ایستاده، بگوییم: «السَّلامُ عَلَیکَ یا اَباعَبَدِاللهِ وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنائِکَ عَلَیکَ مِنْی سَلامُ اللهِ اَبَدًا ما بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ».

۱. سوره المطففین، آیه ۶۲.

خوزه ف. کوتیاس^(۲)

ترجمه مریم متقی^(۳)

چکیده^(۴)

این مقاله قصد دارد رویکرد جدیدی برای درک بهتر از یک متن دستنویس با عنوان کرونیکا^(۵) که متنی منحصر به فرد و شیعی، متعلق به آخرین گروه از مسلمانان اندلسی در تونس، با نام موريسکوها است، ارائه دهد. این اثر که به نوعی یک مقتل شگفت‌انگیز شیعی، به زبان اسپانیولی درباره امام حسین (ع) است، نشان دهنده حضور یک جامعه مسلمان شیعی در اسپانیای قرن ۱۷م با عقبه‌ای از حضور تشیع در اندلس بین قرون ۸ تا ۱۶م بوده است. از آنجا که موضوع مطالعه نویسنده، ارتباط میان اسپانیا و ایران صفوی در قرن ۱۷م است، وی بر این باور است که با استفاده از این متن مهم شیعی، می‌توان دریافت که احتمالاً موريسکوها در تونس، برای خاندان سلطنتی اسپانیا، جاسوسی می‌کرده‌اند و چنانکه این احتمال به اثبات برسد، این امر، می‌تواند تأثیرات عمیقی بر درک ما از روابط بین اسپانیا و ایران شیعی در قرن ۱۷م، بگذارد.

کلید واژه‌ها: امام حسین (ع)، مقتل، موريسکوها، اندلس، پادشاهی اسپانیا، تونس، شیعه دوازده امامی، صفویه، عثمانی، نسخ خطی.

1. Cutillas, José. F., "Political Plots, Espionage, and a Shi'a Text among the Moriscos", in *Journal of Shi'a Islamic Studies*, Vol. V, No. 1 (winter 2012), 49-64.

۲. دکتر خوزه فرانسیسکو کوتیاس (José F. Cutillas)، استاد مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه آلیکانته در اسپانیا، jose.cutillas@ua.es

۳. مترجم متون ادبی - تاریخی و کارشناس ارشد ترجمه زبان انگلیسی، marymottaqi@yahoo.com

۴. به جهت رعایت یک‌دستی در چکیده‌های این نشریه، در چکیده و کلیدواژه‌های مؤلف مقاله، تغییرات اندکی اعمال گردیده است (ویراستار).

5. Corónica.



مقدمه

[این متن] وقایع‌نامه و تاریخچه متعلق به خاندان شریف [سادات] است؛ کسانی که از نسل علی بن ابی‌طالب [ع] و حسین شهیدند، رحمت خدا بر او و همه‌ی آن‌هایی که پس از او آمدند، باد.

جملات فوق، خلاصه‌ای از متنی مربوط به قرن هفدهم موسوم به وقایع‌نامه (کرونیکا) می‌باشد. وقایع‌نامه یکی از سه متن موجود در [ضمن] نسخه‌ی خطی به شماره (MS D 565) می‌باشد. این نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه بولونیا^(۱) در ایتالیا نگهداری می‌شود.

وقایع‌نامه در اصل به جامعه‌ی موريسکوها برمی‌گردد، [اسپانیایی‌هایی] که به کشور تونس مهاجرت کرده بودند. هدف اصلی این متن تشریح سجایای اخلاقی فرزندان علی [ع] و همچنین نقل وقایع مربوط به درگذشت حسین [ع] می‌باشد. این متن از این جهت برای ما جالب توجه است که ما هرگز انتظار نداشتیم که چنین اثری را در محیطی سنی مذهب و به زبان اسپانیولی بیابیم. اهمیت این متن همچنین به این دلیل است که اگر چنانچه اعتقادات شیعی در میان موريسکوها رواج داشته است، می‌توان دریافت که شاید در فاصله زمانی قرون هشتم تا شانزدهم میلادی، افرادی شیعی مذهب در آندلس [= اسپانیا و پرتغال امروزی] = شبه جزیره ایبریا [زندگی می‌کرده‌اند]^(۲).

بیشتر پژوهش‌های علمی انجام گرفته از سوی موريسکوها از نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی به بعد، حول محور جامعه موريسکوها، در کشور تونس بوده است. این تحقیقات به مسائلی همچون سیاست‌های حمایت از امپراتوری عثمانی، محله‌های جدیدی که موريسکوها در آن سکنی گزیدند، نحوه‌ی انطباق‌پذیری آن‌ها با جامعه، اشتغال و زندگی علمی آن‌ها، میراث آن‌ها در اسامی مکان‌ها، برنامه‌ها، کشاورزی و زبان آن‌ها پرداخته است^(۳).

۱. نسخه خطی (MS D 565) که در کتابخانه دانشگاه بولونیا [در ایتالیا] نگهداری می‌شود شامل ۳۱۳ صفحه می‌باشد که به سه بخش کاملاً مجزا تقسیم شده است. بخش اول به The Corónica y relación de la esclareçida descendencia xarifa اختصاص دارد؛ بخش دوم به اثری از احمد بیاراتو در مورد شرح حال و موضوعات اخلاقی و غیره و بخش سوم به رساله عملی مکتب حنفی تعلق دارد؛ همچنین ببینید:

Juan Penella, "Introduction au manuscrit D. 565 de la Bibliothèque Universitaire de Bologne" in *Recueil d'études sur les moriscos andalous en Tunisie* ed. Mikel de Epalza & Ramón Petit (Madrid-Tunis: Instituto Hispano-Árabe de Cultura, 1973), 259-260.

2. Mahmud 'Ali Makki, "Al-tashayyu' fi 'l-Andalus" in *Revista del Instituto Egipcio de Estudios Islámicos en Madrid* II (Madrid, 1954), 93-149; A. Ghedira, "Un traité inédit d'Ibn al-Abbar à tendance chiite", in *Al-Andalus* XXII, No. I (1957), 30-54; Ibn al-'Abbar, *Durar al-Simt fi Kavar as-Sibt* (Beirut, 1987); María Fierro Bello, *La Heterodoxia en Al-Andalus durante el período omeya* (Madrid: Instituto Hispano-Árabe de Cultura, 1987).

3. 'L'Espulsió dels moriscos. Conseqüències en el món Islàmic i en el món cristià. 380è aniversari de l'expulsió dels moriscos. Congrés

تحقیقات بسیار خوبی نیز در زمینه‌ی ادبیاتِ موريسکوها به زبان اسپانیولی صورت گرفته است. ادبیات اسپانیولی کتابت شده با حروفِ عربی (الخامیادو^(۱) به معنی زبان خارجی اقتباس از واژه عربی اعجمیه) از جمله آنهاست^(۲). با این وجود، هیچ یک از این تحقیقات این باور را ایجاد نمی‌کند که شیعیانی در میان موريسکوها، حضور داشته‌اند. بنابر این وجودِ وقایع نامه چالشی برای درک ما ایجاد کرده است.

نخستین تحقیق بر روی متن وقایع نامه که توسط خوان پنیلا در سال ۱۹۷۲ انجام گرفت، بیشتر بر مطالب و مفاهیم شیعی آن تأکید دارد.^(۳) سپس تحقیق من بر روی این موضوع آغاز شد^(۴) که حتی پیش از نخستین چاپِ وقایع نامه (هرچند ناقص)^(۵) صورت گرفت.

هدف اصلی این مقاله، بررسی اصول اعتقادی شیعه منعکس شده در متن وقایع نامه (کرونیکا) است. این مقاله همچنین با ارائه‌ی فرضیه‌هایی، سعی دارد تا ما را در شناخت دقیق از جامعه‌ی موريسکوها یاری کند. بنده در ابتدا قصد دارم تا خلاصه‌ای از تاریخچه‌ی مربوط به موريسکوها و وقایع نامه ارائه دهم. سپس با معرفی افرادی شیعی مذهب در وقایع نامه، توضیح خواهم داد که این متن را نباید تنها یک متن آموزشی و ادبی انگاشت. و در پایان، فرضیه‌هایی را ارائه خواهم داد که این متن را در بافتی وسیع و بین‌المللی در قرن هفدهم میلادی مورد بررسی قرار

Internacional, Sant Carles de la Ràpita 5-9 de desembre de 1990 (Generalitat: Barcelona, 1994); A. Domínguez & A. Vicent, **Historia de los moriscos** (Madrid: Alianza Editorial, 1984); Mikel de Epalza, 'Instalación de Moriscos en Anatolia (documento Temimi, de 1613)' in **Sharq al-Andalus**, No. 13 (1996), 145-157; Mikel de Epalza, **Los moriscos antes y después de la expulsión** (Madrid: Fundacion Mapfre, 1992); Mikel de Epalza & Ramón Petit (eds), **Recueil d'études**; S. M. Zbiss, A. Gafsi, M. Boughanmi & M. de Epalza (eds.), **Études sur les Morisques Andalous**, (Tunis, 1983).

۱. با توجه به این نکته که در میان مسلمانان سنتی رواج داشته است، اینکه یک مسلمان هنگام کتابت، مطالب خود را با خط و الفبای عربی، می‌نوشت؛ امروزه در کتابخانه‌های جهان، با انبوهی از دستنویس‌هایی ارزشمند مواجهیم که در اصل به زبان یونانی، اسپانیولی (خامیادو)، بوسنیایی (یامیادو)، عبری و ... است، اما از سوی مسلمانان و به خط و الفبای عربی نگارش یافته‌اند. از این رو در تعریف یک نسخه خطی اسلامی، چنین آورده‌اند: «تمامی دستنویس‌هایی که با خط و الفبای زبان عربی کتابت شده باشند، تسخه خطی اسلامی اطلاق می‌شود» (ویراستار).

2. 'Memoria de los Moriscos. Escritos y relatos de una diáspora cultural, (Madrid, 2010); A. Gafsi, 'Aproximación al estudio de los textos en árabe de los morisco-andalusíes en Tunisia' in **Sharq al-Andalus**, No. 12 (1995), 413-428; Gerard Albert Wieggers, **Islamic Literature in Spanish and Aljamiado: Yça of Segovia** (fl. 1450), **His Antecedents and Successors** (Leiden: Brill, 1994).

3. Juan Penella Roma, 'El sentimiento religioso de los moriscos españoles emigrados: notas para una literatura morisca en Túnez', in **Actas del Coloquio Internacional de Literatura Aljamiada y Morisca III** ed. Álvaro Galmés de Fuentes (Madrid: GLEAM, 1978), 447-474; 'Introduction au manuscrit D. 565 de la Bibliothèque Universitaire de Bologne', in Mikel de Epalza & Ramón Petit, **Reused d'études**, 258-263. Los Moriscos españoles emigrados al norte de África después de la expulsión

(رساله چاپ نشده دکتری، دانشگاه بارسلونا، ۱۹۷۱، سه جلدی. خلاصه‌ای از آن تحت همان عنوان در دانشگاه بارسلونا، ۱۹۷۵ به چاپ رسیده است).

4. José F. Cutillas, 'Un texto chií en castellano del s. XVII en el universo cultural islámico de los moriscos expulsados', in **Sharq al-Andalus**, No. 12 (1995), 393-400.

5. José F. Cutillas (ed.), **Crónica y relacitón de la esclarecida descendencia xarifa** (University of Alicante, 1999).



می‌دهد. موضوع بحثِ بنده این است که با توجه به تحقیقات اخیر که توسط لوئیس برنابه^(۱) صورت گرفته است، می‌توان دریافت که شاید موريسکوها در تونس برای خاندان سلطنتی اسپانیا جاسوسی می‌کرده‌اند. اگر چنانچه این احتمال به اثبات برسد، این مسأله، پیامدهای جدی برای درک ما از روابط بین اسپانیا و ایران [شیعی صفوی] در قرن هفدهم میلادی خواهد داشت.

خاستگاه متن

موريسکوها آخرین باقیمانده‌ی جامعه مسلمانان اسپانیایی به شمار می‌آمدند که پس از رو آوردن اجباری به دین مسیحیت در اوایل قرن شانزده (۱۵۰۲-۱۴۹۹) در گرانادا و کاستیلا سکنی گزیدند. آنها در سال ۱۵۱۵ در ناوارا و در سال ۱۵۲۶ در آرگون و والنسیا ساکن بودند. ایمان آوردن اجباری به مسیحیت، به یکباره به حضور قانونی مسلمانان در اسپانیا پایان داد. ولی در سال ۱۶۰۹ علی‌رغم این‌که روی آوردن اجباری به مسیحیت متوقف شده بود، جامعه‌ی موريسکوها از کشور اسپانیا به بیرون رانده شدند. بعد از آن بود که یک جامعه‌ی پراکنده از آنها در کشورهای حاشیه دریای مدیترانه از جمله فرانسه، ایتالیا، امپراتوری عثمانی و به ویژه در شمال آفریقا شکل گرفت. بخش اعظمی از این جامعه‌ی پراکنده برای داشتن امنیت بیشتر در محل حکومت نایب السلطنه در شهر تونس، سکنی گزیدند. در آن زمان، امپراتوری عثمانی، به رهبری سلطان احمد اول (۱۶۱۷-۱۶۰۳م) زمام امور را به عهده داشت [و در حقیقت تونس، تحت حاکمیت دولت عثمانی قرار داشت]. عثمان دی - فرماندار وقت - به همراه عارفی به نام ابوغيث القشاش، نقش مهمی در استقرار آنها در این کشور ایفا کردند. ابوغيث از حامیان اصلی موريسکوهایی بود که از اسپانیا رانده شده و در تونس پناه گرفته بودند.^(۲)

این وقایع نامه (کرونیکا) به احتمال زیاد در ابتدا، یک اثر به زبان عربی بوده که به زبان اسپانیولی ترجمه شده است. طبق خود متن، ترجمه این اثر در سال ۱۶۳۹ (۱۰۴۹ هجری

1. Luis F. Bernabé Pons, 'Notas sobre la cohesión de la comunidad morisca más allá de su expulsión de España', *Al-Qaantara* XXIX, No. 2 (2008), 307-332.

2. Mikel de Epalza, 'Sidi Bulgayz, protector de los moriscos exiliados en Túnez (s. XVII). "Nuevos documentos traducidos y estudiados" in *Sharq Al-Andalus*, No.'s 16-17 (1999-2002), 142.

قمری) تکمیل شده است.^(۱) ترجمه آن یا در شهر تونس و یا در تستور انجام شده است. تستور یکی دیگر از شهرهای تونس می‌باشد که در واقع توسط خود موريسکوها بازسازی شده است. نسخه خطی این اثر بعد از چندین سال سر از کتابخانه دانشگاه بولونیا در ایتالیا در آورده است، اما معلوم نیست که این مسیر را چگونه طی کرده است. این نسخه خطی تنها نسخه شناخته شده از این متن به شمار می‌رود. این نسخه خطی هیچ اطلاعاتی درباره نویسنده این اثر ارائه نکرده است. تنها اطلاعاتی که در دست می‌باشد این است که محمد رویواز شهر ویلاولپچ صاحب نسخه خطی (MS D 565) بوده است. او بازرگان ثروتمندی بود که هزینه ترجمه وقایع نامه را [به اسپانیولی] تقبل کرده بود. علاوه بر این، ما گروهی از علمای موريسکو را در تونس می‌شناسیم که از دانش زیادی در حوزه ادبیات عرب برخوردار بوده و آثار مشابهی در این حوزه را از عربی به اسپانیولی ترجمه نموده‌اند. محمد بخارانو تیبیلی یکی از اعضای این گروه مترجم بوده است. شاید او هم یکی از مترجمین وقایع نامه باشد.^(۲) مطلب ذیل که در یکی از نسخه‌های خطی تیبیلی آمده است شاهی بر این مدعاست [برگ ۱۱۸ پ].

بنده نیز مطالبی از زبان عربی به کاستیلی [اسپانیولی] ترجمه کرده‌ام که
جملگی به شکل نظم بوده‌اند. اشعاری پیرامون درگذشت حسن بن علی بن
ابی طالب، که درود خدا بر او باد، از جمله‌ی آنهاست. این اشعار جزء بهترین
و قوی‌ترین مطالبی بود که من تاکنون خوانده بودم.^(۳)

گرارد وییگر نیز بر این باور است که تیبیلی مترجم وقایع نامه بوده است. وییگر می‌گوید:

مترجم این کتاب یعنی الکانتیکو، احتمالاً ابراهیم تیبیلی بوده است... تیبیلی در
حاشیه این اثر اعلام کرده است که او نخستین نسخه از ترجمه‌ی متنی از عربی
به اسپانیولی را آماده کرده است. متنی که نثری درباره‌ی درگذشت حسن بن
علی بن ابی‌طالب [ع] می‌باشد.^(۴)

با این وجود لوئیس کاردیاس گفته است که با کمال تأسف هیچ مدرکی دال بر این که تیبیلی

۱. در داخل متن: (fo. 1r.) 'traducido de árabe en castellano en Túnez, año de 1049'

۲. موريسکوهایی همچون حجاری اندلسی نقش مشابهی به عنوان مترجم در تونس ایفا کردند. ببینید:

Gerard Wiegers, 'A Life between Europe and the Magrib', in Geert Jan van Gelder & Ed de Moor (eds.), *Orientations - The Middle East and Europe: Encounters and Exchange I* (Amsterdam: Rodopi, 1992), 109-113.

3. Luis Bernabé Pons, *El cántico islámico del morisco hispanotunecino Taybili* (Zaragoza: Institución Fernando el Católico, 1988), 131.

4. Wiegers, Yça Gidelli (fl. 1450), his Antecedents and Successors, 180.



مترجم وقایع نامه (کرونیکا) بوده باشد، وجود ندارد.^(۱)

وجود سؤال برانگیز افرادی از اهل تسنن، در روایت شیعه

گرچه موضوع اصلی این متن، علی و فرزندان او [ع] می‌باشد اما به اظهارات عجیبی از اشخاص سنی در این متن بر می‌خوریم. به عنوان مثال در همان ابتدا و درست بعد از بسم الله، آمده است که:

آغاز کاری این چنینی بدون توکل به خدا که علت تمام علت‌هاست، غیر ممکن است؛ انجام کاری در مورد زندگی و معجزات فرستاده‌ی او محمد مصطفی و یاران نزدیک او بدون طلب لطف و توجه او ممکن نیست. آمده است که «هیچ کس نباید در مورد یاران نزدیک من [= اهل بیت من] بد بگوید. آنها همچون ستارگانی هستند که هر کس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بداند مرا دشمن دانسته است».

[برگ ۱ ر]

وجود چنین پاراگرافی در ابتدای یک متن شیعه، چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ [علاوه بر این] در مورد رویارویی علی [ع] و عمر بن الخطاب آمده است:

«روایت شده است که علی بن ابی طالب - درود خدا بر او باد - سوار بر شتر خارج از شهر مدینه بود [که عمر را دید]. او رو به عمر کرد و گفت: ای عمر! تو سنت بدی برای خلفای بعد از خودت به جا گذاشته‌ای! عمر در جواب گفت: ای علی! اگر از روی سهو کاری را که باید انجام می‌دادم، انجام ندادم، آنها برای توضیح به من مراجعه خواهند کرد.» [برگ ۱۶ پ]

سپس نویسنده‌ی این مطلب به زندگی پیامبر [ص]، همسران و فرزندان او [ع] و همچنین خلفای چهارگانه پرداخته است، ولی در ادامه، دوازده امام شیعه [ع] را فهرست کرده است. [برگ ۲۰ ر]

1. Louis Cardaillac, *Moriscos y cristianos: un enfrentamiento polémico, 1492-1640* (México: Fondo de Cultura Económica, 1979), 190. Reprinted in 2004.

سپس ما به فرزندان مطهر علی بن ابی طالب [ع] به ترتیب زیر خواهیم پرداخت: حسن، حسین، علی زین العابدین، محمد الباقر، جعفر الصادق، موسی کاظم، علی الرضا، محمد تقی، علی العسکری، حسن الهادی و محمد المهدی که آخرین امام و معروف به امام منتظر [علیهم السلام] می باشد. همه ی این افراد از اصل و نسب محمد مصطفی، علی بن ابی طالب و فاطمه [علیهم السلام] می باشند. [برگ ۲۱ پ]

اگر چه این متن، لقب نهمین امام شیعه را "الکائیه" عنوان نموده است، اما امکان اشتباه املاتی [= تصحیف] وجود دارد. این واژه در حقیقت به "التقی" اشاره دارد. علاوه بر این نکته، تمامی القاب، به استثنا جا به جا شدن القاب علی الهادی و حسن العسکری [ع] صحیح می باشند. در خلال معرفی شخصیت حسن بن علی [ع] در این متن، ما به نام فرد غیر عادی و عجیبی دیگری بر می خوریم که از او به خوبی یاد شده است و او نخستین خلیفه ی بنی امیه، یعنی معاویه (۶۸۰-۶۰۲) می باشد.

بعد از علی ابن ابی طالب [ع]، خلافت به پسر او حسن [ع] رسید. ولی بیشتر از هفت ماه از خلافتش نگذشته بود که معاویه بن ابی سفیان بر مسند خلافت نشست. و بعد از آن بود که طبق گفته ی پیامبر خدا [ص]، خلافت به پادشاهی تبدیل شد. معاویه به عنوان فردی مقدس، درستکار و خدا ترس به شمار می رفت. او در طول حکومت خود، در جنگ با کفار [= رومیان] به پیروزی های بسیاری دست یافت. اما با این همه خوبی و قداست^(۱)، [برگ ۲۶ پ] او را از داشتن بدترین فرزندی که یک مادر می تواند به دنیا بیاورد، باز نداشت.

در بخش مربوط به درگذشت حسین - که درود خدا بر او باد - این مطلب را مورد بحث و

۱. باید توجه داشت که وجود چنین عبارتی در متن اثر نسبت به معاویه - که بسیاری از اهل سنت نیز وی را تقبیح نموده اند - در وهله نخست، چنین به نظر می رسد، برداشتی سطحی و یک جانبه از سوی یک نویسنده اسپانیایی بوده باشد، اما شاید با نگاه ژرفی، بتوان این عبارات را حمل بر «تقیه» نویسنده این متن نمود؛ به طور طبیعی، سخن گفتن یک فرد شیعی در فضای فکری اهل سنت، آن هم از نوع «اسلام اموی» در آندلس که تقدس بنی امیه، همواره مورد تأکید بوده است، قابل درک است؛ چنانکه نویسنده این مقاله، به خوبی در ادامه، به این نکته (تقیه) اشاره کرده است. به هر تقدیر در این ترجمه، به جهت حساسیت بحث، نیز رعایت امانت و اصالت متن، سعی شده، تغییری در عبارت نگارنده صورت نگیرد و شایسته است خواننده محترم به این مسأله و نکته مهم توجه داشته باشد (مترجم).



بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا [همانطور که مشاهده می‌کنید]، این متن به جای بیان تاریخ اسلام از دیدگاه تشیع، بیشتر از زاویه سنی نگرانه بدان پرداخته است. این روایت با یزید (۶۸۳-۶۴۵م) ادامه پیدا می‌کند:

زمانی که پسر او، یزید بر بالین پدرش که در حال احتضار بود نشسته بود، او [= یزید] همانجا مورد لعن و نفرین خدا قرار گرفت. او رو به پدرش کرد و گفت: "پدر! بالاخره لحظه‌ی مرگ تو نیز فرا رسید!" [برگ ۲۶ ر] پدرش گفت: "بله فرزندم. همه‌ی کائنات روزی می‌میرند!".... [برگ ۲۷ پ]

نویسنده چند سطر پایین‌تر به [لحظاتی بعد از] مرگ معاویه اشاره می‌کند و این که چگونه یزید از انجام فرامین پدر درباره‌ی حکومت در جامعه اسلامی سرباز می‌زند.

داستان از این قرار بود که آن فرزند خردسال پس از مرگ پدر بر مسند قدرت نشست. همه‌ی حاضرین به او تبریک گفتند. سپس او همه‌ی دارایی موجود در صندوق بیت المال را بین فرماندهان و سربازان خود تقسیم کرد. اما او هیچ علاقه‌ای به حسین بن علی ابن ابی طالب [ع] - که درود خدا بر او باد - نداشت. او نه تنها به هیچ یک از وصیت‌های پدرش عمل نکرد، بلکه خلاف آنها را انجام داد. [برگ ۲۸ پ]

از اینجا است که متن با نگاهی نزدیک به نگرش شیعی به بیان وقایع کربلا و چگونگی درگذشت [و شهادت] حسین [ع] (برگ ۲۶-۶۵پ) در سال ۶۸۰ هجری قمری می‌پردازد. و از این روست که ما می‌توانیم وقایع نامه را، درست همانند متونی^(۱) که به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی یافت می‌شود، منبعی در زمینه‌ی «مقتل سرایی» قلمداد کنیم.

طبق آنچه که از خود متن بر می‌آید، این متن وقایع نامه عمدتاً در روز عاشورا خوانده می‌شده است. احتمالاً این متن به همراه اشعار روضة الشهداء توسط واعظ کاشفی خوانده می‌شده است:

و هر کسی که این متن را در روز عاشورا بخواند، خداوند متعال ثواب شهید را به او عطا خواهد کرد. [برگ ۶۴ ر]

۱. همچون روضة الشهداء تألیف ملا حسین واعظ کاشفی (د. ۱۵۰۴م) به زبان فارسی، یا حقیقة السعداء تألیف محمد بن سلیمان فضولی [بغدادی] (۱۴۸۳-۱۵۵۶م) که به زبان ترکی نگارش یافته است.

فصل سوم وقایع نامه از ساختار و هدفی مشابه یک مقتل برخوردار می‌باشد که در پی تحریک شدید احساسات است. این سبک از ادبیات، شاید نمایش‌هایی که در دوران عصر طلایی در اسپانیا روی پرده بودند را برای موریسکوها به تصویر می‌کشاند.^(۱) علاوه بر این، وقایع نامه کلیه مفاهیم اعتقادی موجود در یک مقتل از جمله مفهوم شهادت و تقلید (تشبه) را شامل می‌شود. تشبّه از مفاهیمی است که زمخشری (۱۱۴۴-۱۰۷۵م)^(۲) تئوری پرداز معتزلی مکتب بغداد، آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است. زمخشری در مجموعه پند و اندرزهای قرآن و سنت خود، أطواق الذهب، پیرامون مفهوم تشبّه چنین گفته است: کسی که برای حسین [ع] اشک بریزد در جهان ابدی به او ملحق خواهد شد. و در وقایع نامه [نیز] چنین می‌خوانیم:

بنابر این بیاید تا مطالبی درباره‌ی زندگی و مرگ پر برکت آن‌ها
بخوانیم؛ خوانندگان این مطالب همچون مترجمان و شنوندگان آن، باید فضایل
این افراد را به اشتراک بگذارند ... [برگ ۶۵ پ]

کسی که تلاش می‌کند تا خود را شبیه گروهی از مردم کند، گویی که خود عضوی از همان گروه است.^(۳) مقلد و کسی که از او تقلید می‌شود هر دو در یک مرتبه و جایگاه قرار دارند.

ردّ پای دیگری از تشیع در این متن به چشم می‌خورد و آن نوع نگاهی است که به امام دوازدهم [ع] دارد. از این امام، به عنوان امام منتظر [عج] یاد شده است. واژه‌ی منتظر نشانی از غیبت طولانی او دارد. این امام، طبق تأیید وقایع نامه، رهبری مؤمنین را در جنگ نهایی بر علیه استبداد بر عهده خواهد گرفت:

نام او ابوالقاسم است. او خلیفه‌ایست باتقوا. او دوازدهمین و آخرین امام
محسوب می‌شود. امام مهدی [ع] همان کسی است که پیامبر خدا [ص]

۱. ما اطلاعاتی در باره‌ی اجرای نمایش توسط موریسکوها در دست داریم که در اسناد مربوط به تفتیش عقاید افراد در مورد پیامبر اسلام [ص] و فرزندان [ع] یافت می‌شود. ببینید:

Ridha Mami, *El poeta morisco. De Rojas Zorrilla al autor secreto de una comedia sobre Maboma* (Madrid, 2010); Francisco Yndurain, *Los moriscos y el teatro en Aragón Auto de la destrucción de Troya y Comedia pastoril de Torcuato* (Zaragoza, 1986); J. Fournel-Guérin, 'Le livre dans la communauté morisque aragonaise', in *Mélanges de la Casa de Velásquez XV* (Paris: Diffusion de Boccard, 1979), 254; F. Fernández y Gonzáles, *Estado social y político de los mudéjares de Castilla* (Madrid, 1866), 237.

۲. ببینید:

W. Madelung, 'al-Zamakhshari', in *The Encyclopaedia of Islam*. Supplement XII (Leiden, 2004), 840-841.

3. Mayel Baktash, 'Ta'ziyeh and its Philosophy', in Peter J. Chelkewski, *Ta'ziyeh, Ritual and Drama in Iran* (New York University Press, 1979), 101-102.



آمدنش را از مدت‌ها قبل خبر داده بود. و او در آخر الزمان ظهور خواهد کرد تا با عیسی مسیح ملاقات کند. به خلافت رسیدن [ابوالقاسم] در زمان خلافت معتمد عباسی که حاکمی ظالم و مستبد بود، ضربه‌ای به پیکره‌ی سلسله‌ی [عباسی] وارد کرد. و به همین دلیل [برگ ۸۳ پ] بود که خداوند متعال فرمان غیبت او را از انظار عمومی صادر نمود ...، خوشبختی و رستگاری از آن کسی خواهد بود که به زمان او برسد و در کنار او قرار گیرد. رستگار کسی است که به دست او به راه راست ایمان آورده و از او پیروی کند. یاران و سربازان او ناپاکی را از چهره‌ی جهان خواهند زدود و فساد را، که در همه جای آن ریشه دوانده است، از میان خواهند برد، و آن، زمانی است که قربانیان ظلم، غرامت خواهند گرفت، استبداد پایان خواهد یافت و قدرت از دولت‌های مستکبر، پس گرفته خواهد شد. خوشا به حال کسانی که شاهد آن زمان خواهند بود! [برگ ۸۳ ر]

در جملات فوق، نکاتی در مورد مبانی اصلی شیعه پیرامون امام دوازدهم [ع] به چشم می‌خورد. این‌که او آخرین امام از فرزندان حضرت محمد [ص] می‌باشد؛ مهدی [ع] نام دارد و این‌که با ظهورش جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، از جمله‌ی این نکات است. اشاره به عناصری سنی مذهب، به ویژه در ابتدای روایت شیعه، امری تعمّدی به نظر می‌آید. هدف از آن احتمالاً، ایجاد یک حسّ مبهم برای دنباله‌روی از اکثریت سنی مذهب بوده است. معلوم نیست که آیا مترجم این عناصر را خودش در متن تزریق کرده است و یا او این مطالب را از متن اصلی که اساس وقایع نامه بر آن استوار است، ترجمه نموده است. اما حدس ما این است که این عناصر غیر مرتبط بعدها وارد این متن نشده‌اند، چرا که نسخه‌ی دست‌نویس آن نیز به همین شکل است. تصور ما این است که مترجم این متن، از تسلّط و دانش کافی در حوزه‌ی کاری خود برخوردار بوده و به عدم تطابق بیانات اهل تسنن در درون یک متن شیعی، واقف بوده است. این مسأله ذهن ما را به سمتِ عمل «تقیه»^(۱) می‌برد و این امر خود گواهی بر حضور

۱. تقیه در لغت به معنی داشتن هراس به خاطر از دست دادن چیزی می‌باشد. در متون اولیه شیعی این واژه به معنی کتمان عقایدی بوده است که علنی کردن آنها خطراتی برای شخص به همراه داشته است. اما معنی دیگر آن اعمال احتیاط در مورد آشکار کردن تعلیمات دینی فرا گرفته شده از امامان [ع] می‌باشد. به منظور بررسی اجمالی این موضوع ببینید:

R. Strothmann & M. Djebli, 'Takiya', in *El X*, (Leiden: Brill, 2000), 134-136; E. Kohlberg, 'Some Imami Shi'i Views on Taqiyya', in *Journal of the American Oriental Society* IC (1975), 395-402, reprinted in E. Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi'ism* (Variorum: Aldershot, 1991); E. Meyer, 'Anlass und Anwendungsbereich der taqiyya', in *Der Islam* LVII (1980), 246-280; H. Enayat, *Modern Islamic Political Thought* (Macmillan

شیعیانی در میان موريسکوها می‌باشد که بر امکان اجرای چنین فریضه‌ای آگاه بودند. لئونارد پی هاروی بر آگاهی جامعه‌ی موريسکوها از «تقیه» شهادت داده است.^(۱) هاروی به نسخه‌ی خطی الخامیادو، متعلق به منسبو دو آروالو (کمبریج MS D. 9.49) استناد کرده است که در آن به شبیه سازی مثبت [تقیه] اشاره شده است.^(۲) با نگاهی به فتوایی که توسط مفتی اوران در الجزایر برای موريسکوها، تصحیح شده بود، می‌توان دریافت که آگاهی از «تقیه» در آن زمان، در اسپانیا وجود داشت. بر این پایه، این احتمال وجود دارد که این عمل در دوره حکومت نیابت سلطنت عثمانی در تونس، نیز شناخته شده باشد.^(۳)

وقایع نامه به عنوان متنی آموزشی

وقایع نامه روایتی است که نکاتی اعتقادی درباره‌ی شیعه‌ی اثنی عشری را در بر دارد. شاید در آن زمان این متن برای گروه کوچکی از شیعیان، به عنوان یک «مقتل» کاربرد داشته است. وقایع نامه، گواهی بر این حقیقت است که جامعه‌ی موريسکوها در تونس و یا دست‌کم تعدادی از آنها، اشراف کاملی به اصول تشیع داشته‌اند. وقایع نامه چکیده‌ای از مطالب آموزشی می‌باشد که با هدف آموزش ارزش‌های اخلاقی توصیه شده از طرف خانواده و فرزندان پیامبر اسلام [ع] به جامعه موريسکوها، تهیه و تدوین شده است. اخلاقیات و مصادیق اخلاقی به احتمال قریب به یقین هدف وقایع نامه بوده است.

مترجم این اثر از خوانندگان آن، درخواست قرائت فاتحه، به عنوان خیرات برای خود و همچنین صاحب کتاب - که برای ترجمه‌ی آن از زبان عربی به

Press, 1982), 175-181; Hans G. Kippenberg, *Die vorderasiatischen Erlösungsreligionen in ihrem Zusammenhang mit der antiken Stadtherrschaft*, (Frankfurt: Suhrkamp, 1991), 312-315; Josef van Ess, *Theologie und Gesellschaft im 2. und 3. Jahrhundert Hidschra: eine Geschichte des religiösen Denkens im frühen Islam* (Berlin: Walter de Gruyter, 1991), 312-315. E. Kohlberg, 'Taqiyya in Shi'a Theology and Religion', in *Secrecy and Concealment: Studies in the History of Mediterranean and Near Eastern Religions* ed. Hans G. Kippenberg & Guy G. Stroumsa (Leiden: Brill, 1995), 345-380.

1. Leonard P. Harvey, 'Una referencia explícita a la legalidad de la práctica de la taqiyya por los moriscos', in *Sharq al-Andalus*, No. 12 (1995), 561-563.

2. همان، 562, from Cambridge MS D. 9.49: fo. 126v, pp. 7-15. 'Dixo un 'alim d'este rreyno hablando de nuestro encerramiento: yo bien conoço que somos en una temporada de grande espanto, mas no por eso dexara Allah de darnos cautorizada si dexamos el pro'o de nuestro poderío en lo que toca al preceptario mandamiento. Y a cuanto l'amonestança todos la podemos usar por la bia prebilejada i con los cantares ajenos por donde los cristianos hazen salba, pues todo debaxo de buena disimulança, porque la buena doctrina, no la puede bedar ninguna ley, por inumana g'fue sea'.

3. María J. Rubiera Mata, 'Los moriscos como criptomusulmanes y la taqiyya', in *Mudéjares y moriscos, cambios sociales y culturales* (Actas del Simposio Internacional de Mudejarismo), 2004, 537-547.



اسپانیولی، به جمع آوری پول پرداخته، تا مسلمانان کشورش بتوانند این اثر را مطالعه کنند - کرده است. [برگ ۶۵ پ]

موریسکوها بعد از ورود به تونس توانستند در مدت زمان کوتاهی جذب جامعه‌ی عثمانی تونس‌ها شوند. آن‌ها توانستند وارد مشاغل اقتصادی، تجاری و کشاورزی شوند. موریسکوها منافع زیادی نصیب کشور تونس کرده در عین حال به جایگاه اجتماعی خوبی دست پیدا کردند. ولی در این میان، تعارضاتی نشأت گرفته از تفاوت‌های فرهنگی به ویژه به دلیل استفاده‌ی موریسکوها از زبان اسپانیولی به وجود آمد.

استفاده از زبان اسپانیولی یکی از مشخصات بارز موریسکوها در تونس به شمار می‌رفت. و این موضوع برای افرادی که عضو جامعه‌ای اسلامی شده بودند که در آن زبان عربی به دلیل اینکه زبان قرآن است، مورد توجه خاص قرار داشته است، بسیار حائز اهمیت بود. موریسکوها نه زبان عربی می‌دانستند و نه آن چنان از آیین‌های اسلامی سر در می‌آوردند. و این مسأله مسلمانان تونس را با مشکل مواجه می‌کرد.^(۱) اما این شرایط دشوار، در شکل‌گیری و پیدایش یک ادبیات مذهبی و آموزشی در میان موریسکوها نقش داشت. این ادبیات که بر اساس آیین‌های مذهبی و اسلامی بود، در پیروی از فرامین اسلامی به موریسکوها، کمک می‌کرد.

وقایع نامه احتمالاً در جذب موریسکوها به جامعه‌ی ارتودوکس مسلمان آن زمان در آفریقای شمالی نقش داشت. وقایع نامه و دیگر متون موجود در نسخه MS D 565، از موضوع و سبک و سیاق یکسانی برخوردار بودند. همه‌ی آن‌ها تلفیقی از مطالب دینی و سرگذشت قدیسانی بودند که به زبان عربی نبوده، بلکه به زبان لاتین و به ویژه به زبان اسپانیولی نوشته شده بودند. پس از اخراج موریسکوها در سال ۱۶۰۹م، همین اتفاق در مورد برخی از کتاب‌های مکتوب دیگر، افتاد.

تصور بر این است که وقایع نامه متنی آموزنده برای طبقه‌ی اصیل جامعه‌ی مسلمان به شمار می‌رفته است، تا با میراث خود آشنایی پیدا کنند. وقایع نامه در واقع متنی آموزشی و ادبی برای شریفیان (یا سادات) محسوب می‌شده است که همچون محمد روبیو، صاحب دستنویس وقایع نامه (کرونیکا)، و همچنین برخی دیگر از موریسکوها ساکن تونس، از نوادگان پیامبر

1. Mikel de Epalza, 'Los moriscos y sus descendientes, después de la expulsión (Después del cuadro del desembarco de Orán)', in La expulsión de los moriscos, 14 de octubre de 1997-9 de junio de 1998 (Valencia, 1998), 41-70.

[ص] بوده‌اند.^(۱)

در عین حال که بنده این مطلب را قبول دارم، اما معتقدم که وقایع نامه فقط یک متن آموزشی نیست. وجود مطالب آموزشی پیرامون فرزندان محمد نبی [ص] در یک جامعه‌ای که همه با مفاهیم اسلامی و به ویژه با نقش سادات آشنایی داشتند، خیلی منطقی به نظر نمی‌رسد. به عنوان مثال، سادات تونسی در میان اعضای دادگاه قضا، در شهر تونس، نماینده داشتند. با اینکه شاید شریفیان موريسكو جزو این گروه نبودند، اما با توجه به اینکه آن‌ها نمایندگان (نقیب) در دادگاه داشتند، با فعالیت‌های موجود در جامعه و وضعیت سادات، آشنا بودند.^(۲)

استاد میکِل دو اپالزا^(۳) شواهد و مدارکی مبنی بر این‌که موريسكوها از وضعیت فرزندان پیامبر [ص] مطلع بودند، ارائه کرده است. دو اپالزا با مطالعه پرونده‌های بایگانی شده در کنسولگری فرانسه در تونس، دریافت که عنوان «شریف» به اعضای مهم جامعه موريسكوها در تونس اطلاق می‌شده است. به عنوان نمونه شاریفو مامت [= محمد]، مامت پاریسو، سید مامت شاریفو، شریف آندلسی، یوسف شاریفو آندلسی، بلساسوم سیاپیس شاریفو از این دست اسامی به شمار می‌روند.^(۴) دو اپالزا همچنین نشان داد که فردی با نام "محمد بن عبدالرفیع بن محمد شریف حسینی جعفری مرسی آندلسی که از فرزندان پیامبر [ص] بوده، به عنوان یکی از سادات، از نسب خود به طور کامل، خبر داشت. این شخص حتی در اسپانیا و پیش از ورود به تونس از وضعیت خود آگاه بوده است. او کتابی جالب پیرامون فرزندان پیامبر [ص]، تحت عنوان الانوار النبویه فی آباء خیر البریه به رشته‌ی تحریر در آورده است.^(۵) کتاب عبدالرفیع به آن دسته از ساداتی اشاره دارد که ابتدا به آندلس آمده و بعد اسپانیا را به قصد تونس ترک کردند. این گونه به نظر می‌رسد که در قرن هفدهم موريسكوهای ساکن تونس، برای آشنا شدن با میراث و اصل و نسب خود به وقایع نامه احتیاج نداشتند، چرا که خود از قبل به آن واقف بودند. از این رو چیزی که ضروری به نظر می‌رسد اینکه با نیم‌نگاهی به شرایط بین‌المللی آن زمان به درک

۱. به عنوان مثال ببینید:

Luis Bernabé, 'La nación en lugar seguro: los Moriscos hacia Túnez', in *Cartas de la Goleta II* (Tunis, 2009), 115; Abdelhakim Slama Gafsi, 'Aproximación al estudio de los textos en árabe de los moriscos-andalusíes en Tunisia', in *Sharq Andalus*, No. 12 (1995), 413-428.

2. Mikel de Epalza, 'Moriscos et Andalous en Tunisie au XVII siecle', in Mikel de Epalza & Ramón Petit (eds.), *Recueil d'études*, 173.

۳. استاد مطالعات عرب و اسلام از دانشگاه آلیکانتِه - اسپانیا.

۴. همان، ص ۱۷۴.

5. Abdelmajid Turki, 'Documents sur le dernier exode des andalous vers la Tunisie', in M. de Epalza, & Ramón Petit, *Recueil d'études*, 114-123; Nabil I. Matar, *Europe through Arab Eyes, 1578-1727* (New York: Columbia University Press, 2009), 194-200.



بهتری از ظهور وقایع نامه در محیطی سنی دست پیدا کنیم.

آیا وقایع نامه (کرونیکا) یک متن سیاسی محسوب می‌شود؟

همان‌گونه که بکتاش استدلال کرده است، هدف اصلی حمایت دولت از تعزیه در دوره حکومت آل بویه، مخالفت با قدرت و استقرار اهل تسنن بود.^(۱) اگر چه وقایع نامه، هفت قرن پس از دوره‌ی آل بویه و همزمان با حکومت صفویان در ایران نوشته شده بود، ولی کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که وقایع نامه نیز بخشی از سیاست حمایتی دولت از فعالیت‌های شیعیان بوده است. اگر ما روابط پیچیده‌ی میان اسپانیا، امپراتوری عثمانی و حکومت صفویه در قرن شانزدهم و هفدهم را از یک طرف و منافع متناقض قدرت‌های جهانی در دریای مدیترانه را از طرف دیگر مورد بررسی قرار دهیم، به احتمال زیاد به این نتیجه خواهیم رسید که متن وقایع نامه و همچنین مترجم آن، نقش مهمی در راهبردهایی که جاسوسان [اسپانیایی] به منظور ایجاد بی‌ثباتی در دوره حکومت امپراتوری عثمانی و بویژه در دوره‌ی سلسله‌ی مرادی (۱۷۰۲-۱۶۳۱) در تونس در پیش گرفته بودند، ایفا کردند.

مدارکی دال بر حضور فعال جاسوسان اسپانیایی در میان موریسکوها موجود است.^(۲) برنامه، به افرادی همچون لوئیس زاپاتا و گابریل دو کارمونا، اشاره کرده است که در راستای تأمین منافع اسپانیا، در شمال آفریقا برای پادشاهی این کشور به جاسوسی می‌پرداختند.^(۳) علاوه بر این، از سوی کشور اسپانیا تلاش‌هایی صورت می‌گرفت تا مناطق شمالی آفریقا را به کنترل خود درآورد. به عنوان مثال، بر اساس گزارش موجود، ناوگان نیروی دریایی اسپانیا به دستور دان جان از اتریش (برادر فیلیپ دوم)، یک افسر عثمانی به نام محمد پاشا را به اسارت گرفته بود. محمد پاشا در طی مذاکراتی که درباره‌ی آزادی خود از اسارت داشت به دان جان پیشنهاد داد تا در فتح الجزایر به او کمک کرده، زمینه را برای ایجاد یک جبهه عظیم ضد عثمانی در شمال

1. Baktash, 'Ta'ziyeh and its Philosophy', 96.

۲. به منظور مطالعه درباره‌ی شبکه پیچیده جاسوسی در زمان فیلیپ دوم در استانبول، ببینید:

José M. Floristán Imízcoz, Fuentes para la política oriental de los Austrias. Documentación Griega del Archivo de Simancas (1571-1621) II (University of León, 1988) (Capítulo V. Espionaje y Contraespionaje), 579-620. For Algeria and Istanbul, see Emilio Sola & José F. de la Peña, Cervantes y la Berbería. Cervantes, mundo turco-berberisco y servicios secretos en la época de Felipe II (Madrid: Fondo de Cultura Económica, 1995), 71-182.

3. Luis F. Bernabé Pons, 'Notas sobre la cohesión de la comunidad morisca', 307-332.

آفریقا فراهم کند.^(۱)

وقایع نامه در ربع دوم قرن هفدهم میلادی ترجمه شد. در آن زمان، نزاع‌ها بر سر مرزهای عثمانی و صفوی شدید بود و تنش‌های میان این دو حکومت به طور قابل توجهی بالا گرفته بود. در دوران حکومت [سلطان] مراد چهارم (۱۶۴۰-۱۶۱۲م) بود که ارتش عثمانی حضور نظامی خود را در آناتولی و آذربایجان افزایش داده بود، توانست شهرهای مهم صفوی، همچون ایروان، تبریز، همدان و بغداد را (در سال ۱۶۳۸م) فتح کند.

آن زمان نه تنها دوره‌ی شکست‌های نظامی برای سلسله صفوی به شمار می‌رفت، بلکه دوره‌ی مشقت باری نیز برای حجاج شیعه‌ی ایران رقم خورد. مراد چهارم، راه‌های شرقی - از بصره تا مکه - را که مسیر حرکت زائران ایرانی که قصد انجام فریضه حج را داشتند به حساب می‌آمد، بسته بود. مراد همچنین دستور اخراج حجاج ایرانی را از مکه صادر نمود. اما شُرُفا و یا سادات مکه، در برابر فشارهای عثمانی ایستادند و با حمایت صفویان، به حجاج شیعه، اجازه ورود به مکه را داده و از این‌رو از دستور پادشاه عثمانی سرپیچی کردند.^(۲)

از آغاز حکومت شارل اول در اسپانیا، توافقی‌ها و همچنین ائتلاف بین پادشاهی اسپانیا و حکومت صفوی، خبر از منافع ژئواستراتژیک می‌دهد، که همه در راستای تضعیف امپراتوری عثمانی بوده است. شاه عباس دوم (۱۶۶۶-۱۶۴۲م) در قرن هفدهم میلادی از فیلیپ چهارم، درخواست حمایت کرد، تا بتواند با ایجاد درگیری در داخل تونس، توجّه عثمانیان را، از شرق به غرب معطوف کرده، تا نهایت تحریم‌های علیه حجاج ایرانی لغو گردد. شاید این موضوع با این ماجرا همزمانی نداشته باشد که در سال ۱۶۲۵ تیموراز (= طهمورث) یکم، پادشاه گرجی (۱۶۶۳-۱۵۸۹م) در طی نامه‌ای رسمی به فیلیپ چهارم، از او خواست تا اقدام مشترکی علیه عثمانیان، اتخاذ کنند.^(۳) طهمورث، پیشنهاد داد تا به کمک ارتش صد هزار نفری و با حمایت

۱. به عنوان مثال ببینید:

Sola & de la Peña, *Cervantes y la Berbería*, 96.

۲. ببینید:

Marco Salati, 'Toleration, Persecution and Local Realities: Observations on Shi'ism in the Holy Places and the Bilad at-Sham (16th-17th centuries)' in *Convegno sul Tema La Shi'a nell'imperio ottomano* (Rome: Accademia Nazionale dei Lincei, 1993), 124; C. H. Imber, 'The Persecution of the Ottoman Shi'ites according to the mühimme defterleri, 1565-1585', in *Der Islam*, No. 56 (1979), 245-273.

۳. ببینید:

José M. Floristán Imízcoz, *Fuentes para la política oriental de los Austrias*. Documentación Griega del Archivo de Simancas (1571-1621) II (University of León, 1988), 507-522, and ch. 4 "Espana-Georgia", 588-628.



صفویان ایران و مسیحیان آسیای صغیر، پادشاه استانبول را بر کنار کنند. پیشنهاد طهمورث به فیلیپ در واقع تسخیر استانبول بود تا از این رو فیلیپ بتواند به تاج و تخت امپراتوری قسطنطنیه برسد.^(۱)

[نتیجه و پیشنهاد]

اگر چه نمی‌توان به یقین گفت که مترجمی که وقایع نامه را از زبان عربی به زبان اسپانیولی ترجمه کرد، جاسوس بوده است و یا اینکه او انگیزه‌ای غیر از انگیزه‌های اعتقادی داشته است. اما این طور به نظر می‌رسد که ترجمه‌ی او گواه از رویدادهای حماسی دارد که بین ایران و اسپانیا از یک طرف و امپراتوری عثمانی از طرف دیگر، در آن زمان در حال اتفاق بود. بنابر این ظهور وقایع نامه در درون محیطی کاملاً دور از انتظار، می‌تواند نتیجه‌ی حمایت مستقیم دولت از آن و یا حمایت‌های غیرمستقیم، مانند فراهم ساختن شرایطی مناسب برای فعالیت‌های شیعیان باشد.

ما با ارائه‌ی روشی برای درک چگونگی ظهور یک متنی شیعی در جامعه سنی مذهب در قرن هفدهم میلادی، مشتاقانه در انتظار مشاهده‌ی تحقیقات بیشتر در زمینه‌ی حضور شیعیان در میان مورسکوها در تونس می‌باشیم. [به عنوان پیشنهاد،] پژوهش در آرشیو دیپلماتیک اسپانیا می‌تواند، کلیدی برای درک بهتر ما در این زمینه باشد. تجزیه و تحلیل مکاتبات دیپلماتیکی صورت گرفته میان پادشاهی اسپانیا و ایران در زمان صفویه در قرن هفدهم نیز به یقین به درک ما از روابط بین‌المللی در آن زمان، کمک خواهد کرد. اما تا زمانی که ما شناخت کافی از شرایط آن روز به دست نیاوریم، وقایع نامه، همچنان یک متن مبهم باقی خواهد ماند.

۱. همان، صص ۴۵۶-۴۷۵.

1. 'Introduction au manuscrit D. 565 de la Bibliothèque Universitaire de Bologne', in Mikel de Epalza & Ramón Petit, *Reused d'études*, 258-263.
2. 'L'Espulsió dels moriscos. Conseqüències en el món Islàmic i en el món cristià. 380è aniversari de l'expulsió dels moriscos. Congrés Internacional, Sant Carles de la Ràpita 5-9 de desembre de 1990 (Generalitat: Barcelona, 1994).
3. 'Memoria de los Moriscos. Escritos y relatos de una diáspora cultural, (Madrid, 2010).
4. Baktash, Mayel, 'Ta'ziyeh and its Philosophy', in Peter J. Chelkalwki, *Ta'ziyeh, Ritual and Drama in Iran* (New York University Press, 1979), 101-102.
5. Bernabé Pons, Luis *El cántico islámico del morisco hispanotunecino Taybili* (Zaragoza: Institución Fernando el Católico, 1988), 131.
6. Bernabé Pons, Luis F. 'Notas sobre la cohesión de la comunidad morisca más allá de su expulsión de España', *Al-Qaantara* XXIX, No. 2 (2008), 307-332.
7. Bernabé, Luis 'La nación en lugar seguro: los Moriscos hacia Túnez', in *Cartas de la Goleta* II (Tunis, 2009), 115.
8. Cardaillac, Louis, *Moriscos y cristianos: un enfrentamiento polémico, 1492-1640* (México: Fondo de Cultura Económica, 1979), 190. Reprinted in 2004.
9. Cutillas, José F. (ed.), *Crónica y relacitón de la esclarecida descendencia xarifa* (University of Alicante, 1999).
10. Cutillas, José F. 'Un texto chií en castellano del s. XVII en el universo cultural islámico de los moriscos expulsados', in *Sharq al-Andalus*, No 12 (1995), 393-400.
11. Cutillas, José. F., "Political Plots, Espionage, and a Shi'a Text among the Moriscos", in *Journal of Shi'a Islamic Studies*, Vol. V, No. 1 (winter 2012), 49-64.
12. Domínguez, A. & A. Vicent, *Historia de los moriscos* (Madrid: Alianza Editorial, 1984).
13. Enayat, H. *Modern Islamic Political Thought* (Macmillan Press, 1982), 175-181.
14. Epalza, Mikel de & Ramón Petit (eds), *Recueil d'études*; S. M. Zbiss, A. Gafsi, M. Boughanmi & M. de Epalza (eds.), *Études sur les Morisques Andalous*, (Tunis, 1983).
15. Epalza, Mikel de 'Instalación de Moriscos en Anatolia (documento Temimi, de 1613)' in *Sharq al-Andalus*, No. 13 (1996), 145-157.
16. Epalza, Mikel de 'Los moriscos y sus descendientes, después de la expulsión (Después del cuadro del desembarco de Orán)', in *La expulsión de los moriscos, 14 de octubre de 1997-9 de junio de 1998* (Valencia, 1998), 41-70.
17. Epalza, Mikel de 'Moriscos et Andalous en Tunisie au XVII siecle', in Mikel de Epalza & Ramón Petit (eds.), *Recueil d'études*, 173.
18. Epalza, Mikel de 'Sidi Bulgayz, protector de los moriscos exiliados en Túnez (s. XVII). "Nuevos documentos traducidos y estudiados' in *Sharq Al-Andalus*, No.'s 16-17 (1999-2002), 142.
19. Epalza, Mikel de *Los moriscos antes y después de la expulsion* (Madrid: Fundacion Mapfre, 1992).



20. Ess, Josef van *Theologie und Gesellschaft im 2. und 3. Jahrhundert Hidschra: eine Geschichte des religiösen Denkens im frühen Islam* (Berlin: Walter de Gruyter, 1991), 312-315.
21. Fernández, F. y Gonzáles, *Estado social y político de los mudéjares de Castilla* (Madrid, 1866), 237.
22. Fierro Bello, María *La Heterodoxia en Al-Andalus durante el período omeya* (Madrid: Instituto Hispano-Árabe de Cultura, 1987).
23. Floristán Imízcoz, José M. **Fuentes para la política oriental de los Austrias.** Documentación Griega del Archivo de Simancas (1571-1621) II (University of León, 1988), 507-522, and ch. 4 “Espana-Georgia”, 588-628.
24. Fournel-Guérin, J. ‘Le livre dans la communauté morisque aragonaise’, in *Mélanges de la Casa de Velásquez* XV (Paris: Diffusion de Bocard, 1979), 254.
25. Gafsi, Abdelhakim Slama, ‘Aproximación al estudio de los textos en árabe de los moriscos-andalusíes en Tunisia’, in *Sharq Andalus*, No. 12 (1995), 413-428.
26. Ghedira, A. ‘Un traité inédit d’Ibn al-Abbar à tendance chiite’, in *Al-Andalus* XXII, No. I (1957), 30-54.
27. Harvey, Leonard P. ‘Una referencia explícita a la legalidad de la práctica de la taqiyya por los moriscos’, in *Sharq al-Andalus*, No. 12 (1995), 561-563.
28. Ibn al-‘Abbar, *Durar al-Simt fi Kawar as-Sibt* (Beirut, 1987).
29. Imber, C. H. ‘The Persecution of the Ottoman Shi‘ites according to the *mühimme defterleri*, 1565-1585’, in *Der Islam*, No. 56 (1979), 245-273.
30. Kippenberg, Hans G. *Die vorderasiatischen Erlösungsreligionen in ihrem Zusammenhang mit der antiken Stadtherrschaft*, (Frankfurt: Suhrkamp, 1991).
31. Kohlberg, E. ‘Some Imami Shi‘i Views on Taqiyya’, in *Journal of the American Oriental Society* IC (1975), 395-402, reprinted in E. Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi‘ism* (Variorum: Aldershot, 1991).
32. Kohlberg, E. ‘Taqiyya in Shi‘a Theology and Religion’, in *Secrecy and Concealment: Studies in the History of Mediterranean and Near Eastern Religions* ed. Hans G. Kippenberg & Guy G. Stroumsa (Leiden: Brill, 1995), 345-380.
33. Madelung, W. ‘al-Zamakhshari’, in *The Encyclopaedia of Islam*. Supplement XII (Leiden, 2004), 840-841.
34. Makki, Mahmud ‘Ali “Al-tashayyu‘ fi ‘l-Andalus’ in *Revista del Instituto Egipcio de Estudios Islámicos en Madrid* II (Madrid, 1954), 93-149.
35. Mami, Ridha *El poeta morisco. De Rojas Zorrilla al autor secreto de una comedia sobre Maboma* (Madrid, 2010).
36. Matar, Nabil I. *Europe through Arab Eyes, 1578-1727* (New York: Columbia University Press, 2009), 194-200.
37. Meyer, E. ‘Anlass und Anwendungsbereich der taqiyya’, in *Der Islam* LVII (1980), 246-280.
38. Penella Roma, Juan ‘El sentimiento religioso de los moriscos españoles emigrados: notas para una literatura morisca en Túnez’, in *Actas del Coloquio Internacional de Literatura Aljamiada y Morisca* III ed. Álvaro Galmés de Fuentes (Madrid: GLEAM, 1978), 447-474.
39. Penella, Juan “Introduction au manuscript D. 565 de la Bibliothèque Universitaire de Bologne’ in *Recueil d’études sur les moriscos andalous en Tunisie* ed. Mikel de Epalza & Ramón Petit (Madrid-Tunis: Instituto

- Hispano-Árabe de Cultura, 1973), 259-260.
40. Rubiera Mata, María J. 'Los moriscos como criptomusulmanes y la taqiyya', in *Mudéjares y moriscos, cambios sociales y culturales* (Actas del Simposio Internacional de Mudejarismo), 2004, 537-547.
 41. Salati, Marco, 'Toleration, Persecution and Local Realities: Observations on Shi'ism in the Holy Places and the Bilad at-Sham (16th-17th centuries)' in *Convegno sul Tema La Shi'a nell'imperio ottomano (Rome: Accademia Nazionale dei Lincei, 1993), 124.*
 42. Sola, E. & José F. de la Peña, Cervantes y la Berbería. Cervantes, mundo turco-berberisco y servicios secretos en la época de Felipe II (Madrid: Fondo de Cultura Económica, 1995), 71-182.
 43. Strothmann, R. & M. Djebli, 'Takiya', in *El X*, (Leiden: Brill, 2000), 134-136.
 44. Turki, Abdelmajid 'Documents sur le dernier exode des andalous vers la Tunisie', in M. de Epalza, & Ramón Petit, *Recueil d'études*, 114-123.
 45. Wieggers, Gerard Albert *Islamic Literature in Spanish and Aljamiado: Yça of Segovia* (fl. 1450), *His Antecedents and Successors* (Leiden: Brill, 1994).
 46. Wieggers, Gerard. 'A Life between Europe and the Magrib', in Geert Jan van Gelder & Ed de Moor (eds.), *Orientations - The Middle East and Europe: Encounters and Exchange I* (Amsterdam: Rodopi, 1992), 109-113.
 47. Wieggers, Yça Gidelli (fl. 1450), his Antecedents and Successors, 180.
 48. Yndurain, F., *Los moriscos y el teatro en Aragón Auto de la destrucción de Troya y Comedia pastoril de Torcuato* (Zaragoza, 1986).



رضا قورتولوش^(۲) و مصطفی اوزون^(۳)
ترجمه عبدالله دودانگه^(۴)

چکیده

شهادت امام حسین (ع) در کربلا، بر ادبیات همه‌ی ملت‌های مسلمان تأثیر گذاشته است؛ در ادبیات آئینی و اشعار عاشورایی بر تأثر و حزن ملانک و اجنه تأکید شده است. این مقاله در سه بخش شامل: «کربلا در ادبیات و نگارش‌های عربی»، «کربلا در ادبیات و نگارش‌های پارسی» و «کربلا در ادبیات و نگارش‌های ترکی» می‌باشد. در بخش اول، مرآتی عربی در دوره اموی و عباسی به طور جداگانه بررسی شده است و معروف‌ترین شاعران و اشعار آنان معرفی شده‌اند؛ در بخش دوم، با اشاره به اینکه اولین مرثیه‌ی کربلا در قرن ششم هجری مربوط به قوامی رازی می‌باشد، شاعران و شعرهای عاشورایی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری را مورد واکاوی قرار داده است و در بخش پایانی مقاله نیز، نویسنده عموماً در رابطه با واقعه‌ی کربلا در ادبیات ترک، خصوصاً به ادبیات عاشورایی طریقت‌هایی صوفی همچون علویه - بکتاشیه، پرداخته و آثار مستقل منشور و منظوم ترکی، بخصوص به معرفی مرثیه‌های مرتبط با موضوع کربلا پرداخته است.

کلید واژه‌ها: کربلا، امام حسین (ع)، ادبیات، مرثیه، ادبیات، شعر عاشورایی فارسی، شعر عاشورایی ترکی، شعر عاشورایی عربی، ادبیات آئینی.

1. Kurtuluş, Rıza; Uzun, Mustafa, "KERBELÂ", DİA, c. 25, Ankara, 2002, 272-275.

2. Rıza Kurtuluş.

3. Mustafa Uzun.

۴. دانشجوی دکتری تاریخ در دانشگاه معمار سنان - استانبول، abdollahdodangeh@gmail.com



الف) کربلا در ادبیات و نگارش‌های عربی^(۱)

شهادت حضرت [امام] حسین [ع] در کربلا بدست امویان، تأثیر زیادی در ادبیات همه‌ی ملت‌های مسلمان داشته است. در این زمینه آثار زیادی بصورت نظم و نثر نگاشته شده است. اشعار سروده شده در خصوص واقعه‌ی کربلا و حوادث بعد از آن، در ادبیات عرب جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. سخنان [امام] جعفر صادق [ع] که از امامان اهل بیت [ع] می‌باشد در باره‌ی شرایی که روی موضوع کربلا متمرکز بوده‌اند، مشوّق و قوّت قلب مهمی بوده است.

در اشعاری که در رابطه با واقعه‌ی کربلا سروده شده است، بر تأثر و حزن ملائک و اجنه از موضوع شهادت حضرت حسین [ع] تأکید شده است، همچنین بر فضایل اهل بیت [ع] نیز تأکید شده است. در این اشعار واقعه کربلا با تمامی جزئیاتش و به صورت صحنه‌های دراماتیک منعکس شده است. در اشعار مربوط به کربلا، سعی در ایجاد نوعی ارتباط شده است بین واژه "کرب" به معنی (غم و اندوه) و واژه "بلا" که معطوف به واقعه می‌باشد. همچنین خاک کربلا در این اشعار به لحاظ در برداشتن پیکر شهدا، بعنوان خاکی محبوب بیان است. موضوع سروده‌ها نیز متشکل از یک ترکیب عشق و غم و اندوه است.

شعرا در وصف کربلا، از آن هم بعنوان محل بلا و هم محلی مقدس برای نمایش بزرگترین قهرمانی‌ها، یاد نموده و در اشعارشان برای این تربت دعای (آرزوی) باران و برکت نموده‌اند. اولین شعر در رابطه با واقعه کربلا در ادبیات عرب، غزلی متعلق به ابوالأسود دوئلی (د. ۶۹/۶۸۸ م) می‌باشد. اثر دیگر مربوط به سفیان بن مصعب (د. ۱۲۰/۷۳۸ م) است که وی در اشعارش به موضوع اهل بیت [ع] اشاره کرده است.

قصیده‌هایی که در آنها به بنی هاشم (اهل بیت) اشاره گردیده و به همین سبب بنام الهاشمیات نیز مشهور است از کُمیت اسدی (د. ۱۲۶/۷۴۴ م) می‌باشد. وی با [امام] محمد باقر [ع] نیز ملاقات داشته و مورد مدح ایشان [امام] نیز قرار گرفته است. در این قصیده‌ها به موضوع کربلا نیز اشاره رفته است. امام شافعی نیز در یکی از اشعارش تأثر و اندوه خود را نسبت به شهادت حضرت حسین [ع] چنین بیان می‌کند:

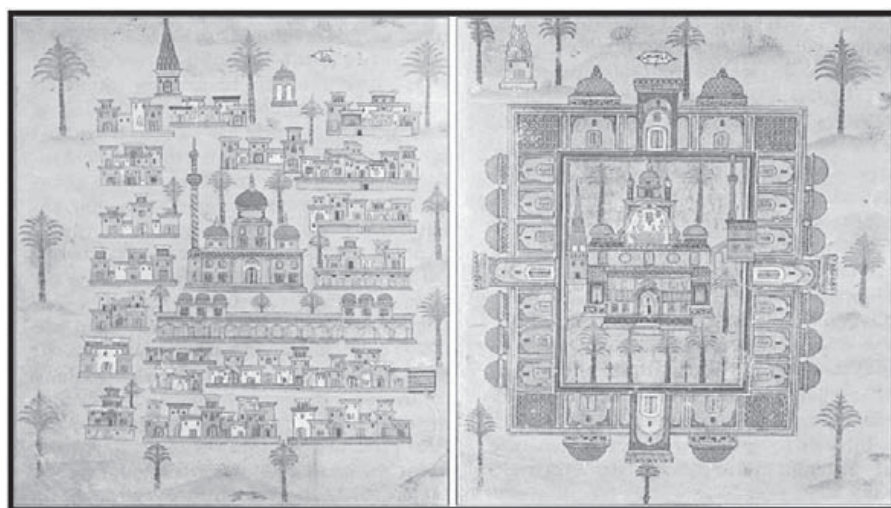
گر با عشق اهل بیت مجرم بشوم این گناهیست کز آن پشیمان نشوم

دِعبِل خُزاعی نیز از جمله شرایی است که در اشعارش بر شهادت حضرت حسین [ع] تأکید

۱. بخش «کربلا در ادبیات عربی و فارسی»، از رضا قورتولوش است.

نموده است. شعرای عرب که در دوره‌ی اولیه به موضوع کربلا اشاره کرده‌اند از طرف حاکمان وقت مورد برخورد و انتقاد قرار گرفته و برخی از آنان مجازات نیز شده‌اند. کمیت اسدی بخاطر داشتن اثر هاشمیات، هاشم بن مالک، کمر به قتل وی بسته بود، اما وی قبل از اجرای حکم موفق به فرار شد. هارون الرشید پس از شنیدن اشعار منصور نمری که در وصف سوگواری حضرت حسین [ع] سرود، بسیار خشمگین شده و دستور قتل شاعر را صادر کرد. دعبل خزاعی نیز این رعب و وحشت را در اشعار خود منعکس نموده است.

عبید الله حر جُعفی، علیرغم عدم حمایت حضرت حسین [ع] در قضیه‌ی کربلا، بخاطر شهادت وی (امام حسین) در اشعار خود ابراز تأثر و تأسف کرده است. سلیمان بن قتة عدوی تیمی در اشعاری که سه سال پس از واقعه کربلا هنگام عبور از آنجا سروده است اشاره به بی‌وفایی قبایل غنی و قیس می‌نماید. فضل بن عباس بن عتبه، پس از شنیدن خبر شهادت حضرت حسین [ع] اندوهگین گشته و قاتلان وی را لعن و نفرین نموده است. فضل، ضمن تأکید فراوان به واقعه‌ی کربلا، به موضوعاتی که پس از واقعه که اهل بیت [ع] دچار آن شده‌اند، نیز اشاره کرده است. ابودهبیل وهب بن زمعه جمحی، از جمله شاعرانی است که دولت اموی را بخاطر تجملاتی بودن و همچنین تحت فشار قرار دادن اهل بیت [ع] به باد انتقاد بسته است. در اشعار دوران اموی که در آنها اشاره به حضرت حسین [ع] و شهدای کربلا دارد، علاوه بر غم و اندوه صادقانه‌ای که وجود دارد، نوعی حس انتقام جویانه نیز محسوس است. بدین جهت شعرای دوره‌ی اموی از نظر دولت به عنوان یک خطر تلقی شده‌اند.



تصویری از زیارتگاه امام حسین (ع) در میان زیارتگاه‌های کربلا و اطراف آن

Matrakçı Nasuh, *Beyân'ı Menâzil-i Sefer-i İrâkeyn*, İÜ Ktp., TY, nr. 5964, vr. 62^b-63^a



در دوران خلافت عباسی نیز در رابطه با حادثه‌ی کربلا اشعاری سروده شده است. شعرای این دوره که به رعایت حقوق اهل بیت [ع] از طرف دولت وقت امیدوار بودند، وقتی با واکنش عکس مواجه می‌شوند مأیوس شده و آنان (عباسیان) را به بی‌وفایی و پیروی از امویان و عدم انتقام‌جویی از دولت قبلی (اموی) محکوم کرده‌اند. منصور نمری، دعبل خزاعی، ابن معتز و قاضی تنوخی، از جمله شاعران این دوره هستند که این‌گونه احساسات خود را در اشعارشان منعکس نموده‌اند.

ب) کربلا در ادبیات و نگارش‌های پارسی

آثار منظوم، اولین آثار ادبی فارسی هستند که در آنها موضوع کربلا، کار شده است. در پی توسعه‌ی مذهب شیعه در ایران، واقعه‌ی کربلا نیز اهمیت ویژه‌ای به خود گرفته است به طوریکه در مراسم عزاداری اشعار زیادی در قالب مرثیه سروده شده است. ادبیات کربلا به عنوان مرثیه‌ی دینی، شکل ویژه‌ای به خود گرفته است که در آن به شهدای کربلا که در رأس آنها حضرت حسین [ع] قرار دارد، متمرکز شده است. شهدای (کربلا) مورد تکریم و تجلیل قرار گرفته و قاتلان نیز به شدت مورد انزجار واقع شده‌اند. اولین نمونه‌های اینگونه اشعار در قرن ششم هجری در قصیده‌های نغز جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی دیده می‌شود. در همان عصر، سنایی [غزنوی] در دیوانش از حضرت حسین [ع] به عنوان "سالار شهیدان" یاد نموده و همچنین در کتاب حقیقه الحقیقه، رفتار و عملکرد وی (امام حسین علیه السلام) در کربلا را به عنوان نمونه‌ای از شجاعت و فداکاری، نشان داده است.

آیین‌های عزاداری شهدای کربلا در ایام عاشورا که در دوران آل بویه به طور رسمی آغاز گردیده، سبب افزایش فعالیت‌های ادبی مربوط به کربلا نیز شده است. اولین مرثیه‌ی کربلا در قرن ششم هجری مربوط به قوامی رازی می‌باشد. سعدی شیرازی شاعر قرن هفتم هجری نیز در قصیده‌های خود شهدای کربلا را ستایش کرده است. فریدالدین عطار که در عین حال با سعدی معاصر می‌باشد^(۱)، نیز بخشی از دیوانش را به موضوع کربلا اختصاص داده است. اثر خواجوی کرمانی قرن هشتم هجری که اشاره به شهادت حضرت حسین [ع] دارد، نیز دارای اهمیت فراوانی

۱. اشاره نویسنده مقاله به «معاصرت» عطار نیشابوری (ف. ۶۱۷ق.) با سعدی شیرازی (ف. ۶۹۱ق.)، اندکی محل تأمل است، چه، سعدی شیرازی در زمان کشته شدن عطار در نیشابور بدست مغولان (۶۱۷ق.)، نهایتاً نه یا ده ساله بوده است و معاصر بودن آن معنی ندارد و از طرف دیگر، در مصادر ادبی، عطار نیشابوری در ضمن شعرای قرن ششم و سعدی از شعرای قرن هفتم هجری دانسته شده است (مترجم).

است. در همین اعصار برخی از شعرای اهل تسنن نیز در رابطه با کربلا اشعاری سروده‌اند. بعنوان مثال در دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، قصیده‌ای است که در آن مردم را به گریه و سوگواری دعوت می‌کند.

در قرن دهم هجری با تأسیس دولت صفوی، که خود دولتی شیعی بود، دولتمردان این خاندان با تشویق شعرای آن دوره در سرودن اشعار مربوط به کربلا، ضمن گسترش این گونه فعالیت‌ها، موجب بوجود آمدن آثار ادبی ماندگار نیز شده‌اند. از نمونه این آثار می‌توان به کتاب روضة الشهداء، تألیف حسین واعظ کاشفی اشاره کرد. قرن‌هاست که این اثر، در مجالسی که جهت بزرگداشت مقام شهدای کربلا برگزار می‌شود، تحت عنوان «روضه» [و روضه‌خوانی] مورد استفاده قرار می‌گیرد. مردم با شرکت در این مجالس، تأثر و همدلی خود را نسبت به شهدای واقعه کربلا، ابراز می‌داشته‌اند.

امام هروی، فخرالدین عراقی، سلمان ساوجی، سعدی هروی و حسن کاشی، از جمله شعرای این دوره هستند که در سروده‌های مربوط به پیامبر (ص) و اهل بیت [ع] خود بر واقعه‌ی کربلا نیز تأکید داشته‌اند. نظامی استرآبادی، اهلی شیرازی و لسانی شیرازی جزو شاعرانی می‌باشند که با اشعار خود در رابطه با اهل بیت [ع] و وقایع کربلا شهرت یافته‌اند. شعرای بعدی مثل حیرتی، تونی و محتشم کاشانی، شاعرانی هستند که در مناقب مربوط به اهل بیت [ع] صاحب اشعار نمونه‌ای بوده‌اند. رسم تعزیه خوانی در آیین‌های ماه محرم از نیمه‌ی دوم قرن یازدهم هجری آغاز گردیده است.

در [نیمه دوم] قرن سیزدهم هجری با عنایت به حمایت ناصرالدین شاه موضوع کربلا و گسترش آیین تعزیه خوانی در نزد عموم مردم به عنوان یک تشریفات مهم مذهبی در آمده است. زاویه‌ها و حسینیه‌ها نیز محصول همین دوره می‌باشد. در این دوره علاوه بر ماه محرم، بلکه در تمامی ماه‌های سال آیین تعزیه خوانی رواج داشته است (رک. تعزیه). همزمان با افزایش مجالس روضه‌خوانی در دوره‌ی قاجاریه، مرثیه‌نگاری نیز گسترش یافته که در این امر، ناصرالدین شاه نقش سترگی داشته است. به نمایش گذاشتن صحنه‌های کربلا که در دوره‌ی صفویه نامناسب تلقی می‌شده است، در این دوره رایج بوده است. دولتمردان این دوره، از جمله پیشگامان آن بوده‌اند. به طوری که هر ساله در بخش جنوبی کاخ گلستان، در محل «تکیه دولت» واقعه‌ی کربلا، به نمایش گذاشته شده است. شاعران این دوره، به سرودن مثنوی، ترجیع‌بند، مستزاد، قطعه و رباعی پرداخته‌اند. روضه الاسرار، سروش اصفهانی، زبدة الاسرار یغمای جندقی، مهمترین آثار مثنوی این دوره به شمار می‌روند. علاوه بر اینها آثاری چون عین البكاء محمدتقی بن احمد بروجرودی،



روضه الحسینیه محمدحسین بن محمدعلی کرمانی، نیز به فتحعلی شاه تقدیم شده‌اند. داستان غم مولانا محمد سبقت الله بن محمد قوس و حمله حسینی غلامعلی موسوی جهانگیرنگاری، نیز جزو آثار مهم این دوره می‌باشند (علاوه بر اینها رک. حسین [ع]، ادبیات)^(۱).

منابع

Browne. *LHP*, III, 1 71-1 8 1, 182, 186; Storey. *Persian Literature*, 1/1, s. 207-235; Safâ, *Edebiyyat*, III/1, s. 336-337; Cemşid Melikpûr. *Edebiyyat-ı Nümayişî der İran*, Tahran 1363 hş. , I, 21 3-216; Nasrullah imami. *Mersiyeserây der Edebiyyat-ı Fârsî*, Ahvaz, 1369 hş. , s. 57-63; Hüseyin-i Rezmecû, *Enva'-ı Edebi ve Aşâr-ı An der Zeban-ı Farsi*, Meşhed 1372 hş. , s. 105-106; P. Chelkowski. "Popular Entertainment Media and Social Change in Twentieth Century Iran", *CHIr.* , VII , 765-81 4; Banu Nusret Tecrübekâr. *İran Edebiyatında Şiir: Kaçarlar Devri* (tre. Mehmet Kanar). İstanbul 1995, tür. yer.; L. Clarke. "Elegy (Marthiya) on Husayn: Arabic and Persian", *al-Serat*, XII, London 1986, s. 13-28; A. Schimmel, "Karbala and the Imam Husayn in Persian and Indo- Muslim Literature", *a .e.* , XII (1986). s. 39-42; G. Kanazi. "Kerbelâ' fi'l edebi>ş-Şi'a", *el-Kermil*, sy. 13 , Hayfa 1992, s.179-194.

ج) کربلا در ادبیات و نگارش‌های ترکی^(۲)

با عنایت به آثار نظم و نثر و در رأس آنها مرثیه‌ها، که در آنها شهادت حضرت حسین [ع] توصیف شده است، نام "کربلا" در ادبیات و نگارش‌های ترکی به صورت یک نگاره جایگاه خاصی یافته است. کربلا در تخیل و تصور ترک، علاوه بر اینکه نام محل شهادت حضرت حسین [ع]، اعضای خانواده و یاران ایشان می‌باشد، همچنین از سوی شاعران و ادیبان زیادی این واقعه به صورت یک نماد جانگداز و با عناوینی چون "واقعه دلسوز کربلا، خبر کربلا" بعنوان نام حادثه‌ای دردناک مورد استفاده قرار گرفته است.

کربلا در ابتدا بعنوان مشهدی که محل دفن پیکر بی‌سر [مبارک] حضرت حسین [ع] بوده است. بعدها در آن صحنی ساخته شده و در نهایت با آبرسانی به آن محل به واحه‌ای زیبا در میان صحرا مبدل شده است. این مکان در طول تاریخ عثمانی محل توقف حجاج، با تجدید عشق آل عبا [ع]

1. Hüsein, Literatur.

۲. نویسنده این بخش از مقاله، مصطفی اوزون است.

بوده است. در ضمن این موضوع تأثیر قابل توجهی بر تصوف ترک داشته است. صرف نظر از تفاوت‌های مذهبی، کربلا به تدریج به شکل محلی مقدس درآمد و شکل فرهنگی زیارتی به خود گرفته است. در نهایت با تألیف آثاری مانند فضل زیارات الحسین، زیارت نامه حضرت حسین [ع] از طرف مؤلفان شیعی^(۱)، سنت ترجمه و گلبانگ‌نگاری^(۲) نیز شکل گرفته است. آداب و اصول زیارت نیز با آثاری مانند کامل الزیارات، گسترش یافته است. کربلا از لحاظ فرهنگ عامه (فولکلور) غنی گردیده و در ادبیات بعنوان نام مکانی که غالباً ذکر آن می‌رفته، اشاره شده است. علاوه بر این کربلا، در دنیای اسلام که فرهنگ‌های عربی، فارسی و ترکی در آنها حاکم بوده‌اند، منبع الهام بخشی برای شاعران و نویسندگان منسوب با مذاهب سنی، شیعی، جعفریه، و زیدیه یا گروه‌های علویه، قزلباشی و بکتاشی گشته است^(۳). پس از واقعه کربلا، زندگی حضرت حسین [ع] شکل "داستانی" به خود گرفته است. خصوصاً در پی توصیف مبالغه آمیز داستان شهادت حضرت حسین [ع] از طرف مؤلفان شیعی، [این آثار] قرن‌ها از طرف مردم مورد نقل و مطالعه قرار گرفته است در واقع باعث بوجود آمدن باورهای جدید و انتشار آنها گردیده است. این تحولات به طور فزاینده‌ای باعث برانگیختن احساسات کنجکاوانه در حکمت و اسرار واقعه شده که این موضوع در شکل‌گیری تعبیری باطنی نسبت به قضیه نقش مهمی داشته است. به طوریکه در این رابطه احادیثی هم ساخته شده است. در این رابطه سعی در تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب و آیه ۲۳ سوره شوری بعنوان تفسیری از اهل بیت [ع] شده است. بدین ترتیب نام کربلا، به صورت یک مکتب تفکر (آیین دینی) در آمده است که هر گونه نگارش و سوگواری مرتبط با شهادت حضرت حسین [ع]، شامل اجر و پاداشی الهی تلقی گردیده است.

آیین‌های سوگواری عاشورا که از ابتدای ماه محرم آغاز و با روز عاشورا "یوم القتل، یوم العاشورا" به اوج خود می‌رسد. این مراسم اصولاً در محافل شیعی و جعفری با عناوین "تعزیه [خوانی]، شبیه [خوانی]" برگزار می‌شود^(۴).

۱. بر خواننده گرامی پوشیده نماند که عبارات مندرج در میان سطور این نوشتار، به قلم یک نویسنده سنی و فرازهای این نوشتار از منظر اوست و ما صرفاً به جهت حفظ رعایت امانت و اصالت متن، جهت آگاهی هموطنان خود از دیدگاه‌های اهل سنت، بدون هیچ تغییری، به فارسی ترجمه نموده‌ایم. این در حالی است که می‌دانیم، برای نمونه، متن زیارات و ادعیه، به صورت توقیفیه، نوعاً از سوی معصومان (ع) به طریق راویان مورد اعتماد، به ما رسیده است و نهایتاً مؤلفان شیعی، آن روایات را از حالت پراکندگی درآورده و با حفظ سند و سلسله راویان، در قالب کتبی منظم و منضبط، گردآوری نموده‌اند (مترجم).
۲. بعید نیست مراد نویسنده، سنت «چاووش خوانی» بوده باشد که عموماً در استقبال و بدرقه زائران عتبات عالیات، در میان ایرانیان، به صورت سنتی کهن، همواره جاری بوده است (ویراستار).

۳. رک حسین مجیب المصری، کربلا بین شعراء الشعوب الاسلامية.

4. And, Ritiielden Drama, s.34-36.



موضوع (کربلا) در دوره‌ی صفویه به عنوان یک تشریفات رسمی دولت اهمیت قابل توجهی یافته است. پس از گذشت مدت مدیدی از این قضایا، با مسلمان شدن اقوام ترک، اشعار خاصی در زمینه‌ی مرثیه و مقتل، سروده شده است و این وسعتی از مناطق مسلمان اندونزی و جامائیکا را نیز در بر می‌گرفت. به دینوسیله کربلا در ادبیات ترک، نیز به عنوان یکی از موضوعات مهم مورد توجه قرار گرفته است. و علاوه بر مرثیه‌ها، بعه نوان موضوعات استعاره و تشبیه نیز از آن استفاده شده است.

عموماً در رابطه با واقعیه کربلا در ادبیات ترک، دینی - تصوفی، خصوصاً در ادبیات طریقت‌هایی چون علویه - بکتاشیه، مرثیه‌ها، آثار مستقل مثنوی و منظومی تألیف شده است. به علاوه هنرمندان، عشاق و در رأس همه‌ی آنها شاعران برای نشان دادن احساسات و تخیلات خود با توسل به این واقعه، نام کربلا را به یک استعاره‌ی مهم مبدل ساخته‌اند. در میان آثاری ادبی ترک، آثاری که در آنها به موضوع کربلا اشاره شده است، غالباً منظوم است، علاوه بر این، آثاری مرکب از منظوم - مثنوی یا مثنوی نیز به رشته‌ی تحریر درآمده است. از جمله آثار منظوم معروف می‌توان به مثنوی‌ها، قصیده‌ها، غزل‌ها، ترجیع‌بندها، ترکیب‌بندها، رباعی‌ها، تویوق‌ها و اشعار الهی^(۱) که با اوزان عروضی فاعلات، فاعلات، فاعل، نوشته شده، اشاره نمود.

به طور مشترک، اصطلاح کربلا در همه‌ی اشعار، چه اشعار دیوانی و چه اشعار مربوط به تکیه و اشعار عشاق، بعنوان نام محلی مقدس که در آن برخورد با حضرت حسین [ع] به طور غم انگیزی، توصیف گردیده است. نوع نگرش و پردازش حادثه‌ی کربلا در اشعار شاعران باعث تقویت تصور ذهنی مردم از این نام به عنوان مکانی با فضیلت شده است. که این خود بستری برای نقل روایات و آثار مختلف افسانه‌ای و مناقبی گشته است. در انتهای بیشتر اشعاری که شاعران موضوعات تاریخی کربلا را در قالب مرثیه و یا تعزیه مورد توجه قرار داده‌اند، یک بخش دعا [فاتحه] نیز وجود دارد. در این آثار از اصطلاح کربلا به عنوان منطقه‌ای محروم [با احساسی منفی] با عناوین "دشت"، "صحرا" یا "بیابان" اشاره شده، در عین حال از خاک کربلا به لحاظ در بر داشتن خون حضرت حسین [ع] و اهل بیتش، به عنوان تربتی که خود سرمه‌ای برای چشمان است، یاد شده است.

در ادبیات [آئینی] و نگارش‌های ترکی، در میان آثاری که به طور معمول در مراسم ده روز اول ماه محرم مورد استفاده قرار گرفته‌اند، می‌توان به داستان مقتل حسین، که مربوط است به شادی

۱. الهی (ilâhi) نوعی موسیقی تصوفی است که غالباً در ایام و اعیاد مذهبی اجرا می‌شود که در اجرای آن اصولاً آلات موسیقی چون عود، دف، نی و یا قانون همنازی می‌کنند. اجرای این نوع موسیقی در جای جای کشور ترکیه خصوصاً در ایام ماه مبارک رمضان با شکوه تمام محسوس است.

قسطمونی^(۱) که در ماه ذیحجه سال ۷۳۶ (اکتبر ۱۳۶۲) با سبکی ساده و روان تألیف شده است، اشاره نمود. این اثر با دارا بودن ۳۰۳۴ بیت، در ادبیات ترک جایگاه خاصی دارد. اسماعیل حکمت ارتایلان^(۲) به یک کتاب شعری نموده که متعلق به شخصی بوده که حدوداً یک سال قبل از شاذی، خود را با نام مستعار یوسفی، معرفی نموده است، می‌باشد. این اثر که در قالب مقتل است دارای ۳۰۰۰ بیت می‌باشد که به بایزید از حکام جاندار اوغلی^(۳) تقدیم شده است. مؤلف در آن خود را با نام معرفی کرده است^(۴). کتاب مقتل حسین [ع] که از طرف یحیی بن، بخشی در شعبان سال ۹۰۵ (مارس ۱۵۰۰) نوشته شده است، شامل ۹۷۶ بیت می‌باشد. یک نسخه استنساخ شده از این اثر، در آنکارا موجود است^(۵). کتاب مربوط به لامعی با عنوان کتاب آل رسول [صلوات الله علیهم] که دارای ۹۸۹ بیت است در قالب مقتل است. کتاب مربوط به حاجی نورالدین افندی که در سال ۹۴۰ (۱۵۳۳-۱۵۳۴) به زبان ترکی روانی تألیف شده است، با وجود اینکه از نظر سبک نگارش، دارای انتظامی ضعیف است، اما به لحاظ غنایی که از نظر ادبی مربوط به قهرمانی [= حماسی] دارد، چنان مورد توجه عام بوده که دیوانش هفت بار در استانبول منتشر شده است (۱۲۵۸-۱۳۴۱ ق). در رابطه با نسخه‌های مربوط به اثر استادانه گالیبولی جامی رومی با نام سعادت نامه^(۶) و نیز اثر مقتل عاشق چلبی که ترجمه‌ای است بر کتاب روضه الشهداء، اثر حسین واعظ کاشفی، [برخی نسخ خطی] ملاحظه گردد^(۷).

در بین مقتل نگاری‌ها، اثر فضولی، تحت عنوان حدیقه السعداء برترین اثر است. این اثر به عنوان پایان نامه‌ی دکترای خانم شیما گونگور^(۸)، انتشار یافته است. این اثر که در ایام محرم، در محافل شیعی و سنی، با اشتیاق زیاد مورد مطالعه قرار می‌گرفته است، دارای [بیش از] ۲۲۵ نسخه در کتابخانه‌های جهان است و بارها انتشار یافته و بخش‌های منظوم آن نیز به صورت آهنگ و سرود در آمده است (رک. مدخل مقتل حسین [ع])^(۹).

علاوه بر اینها آثار دیگری نیز وجود دارند که در آنها نام کربلا ذکر شده است. این آثار اغلب با سبکی ساده و روان و به صورت داستان و حکایات به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند. اطلاعات مربوط

1. Kastamonulu Şâzî.

2. İsmail Hikmet Ertaylan.

3. Candaroğlu.

4. Yusufi-i Meddah, TDDE, I/4, s.117-121.

5. DTCE, Ktp., Muzaffer Ozak, Nr. I, 248.

6. Gelibolulu Câmi-i Rûmî, TCYK, s.455-558.

7. Beyazit Ktp., Nr. 5329.

8. Şeyma Güngör Ankara 1987.

9. Maktei-i Hüseyin.



به بعضی از این آثار بدین شرح است:

- واقعه کربلا، ادهم افندی (چاپ استانبول ۱۲۹۱ق).
- کربلا نامه، شافی، (نسخه خطی کتابخانه بنیاد زبان ترکی به شماره ۸۴).
- واقعه کربلا، خالص افندی (نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۲۴۴۵).
- کربلا، ابن الرّشاد علی فرّوخ (چاپ پاریس ۱۳۰۵ق).
- واقعه دلسوز کربلای حضرت حسین رضی الله عنه^(۱)، حلمی زاده ابراهیم رفعت (چاپ استانبول ۱۳۲۶ق).

- کربلا، محمد ناظم (چاپ استانبول ۱۳۲۶ق).
- بازتاب کربلا^(۲)، میر محمد کریم میر جعفر زاده (چاپ باکو ۱۳۲۹ق).
- کربلا: نفاق در تاریخ اسلام، کمال الدین شُکری (چاپ استانبول ۱۳۲۸ق).
- انتقام کربلا^(۳)، ضیاء شاکر (چاپ استانبول ۱۹۴۲).
- شهدای کربلا^(۴)، رمزی قوروق (چاپ استانبول ۱۹۶۷).
- آه کربلا!^(۵) کمال پیلاو اوغلو (چاپ آنکارا ۱۹۶۷).
- کربلای خونین^(۶)، نجمی اونور (چاپ استانبول ۱۹۶۸).
- کربلا، مراد سرت اوغلو (چاپ استانبول ۱۹۷۰).
- فاجعه کربلا^(۷)، س. منیر یورداتاپ (چاپ استانبول ۱۹۷۰).

علاوه بر این آثار، در کتابخانه‌های مختلف، آثار بسیاری با عناوین واقعه کربلا و مشابه آن وجود دارند که مؤلفانشان ناشناخته است. این منابع غنی که با محوریت کربلا شکل گرفته‌اند و در فرهنگ عامه (فولکلور) و موسیقی نیز، نفوذ قابل توجهی داشته‌اند. به طوریکه در موسیقی مذهبی ترک، در ماهی که این حادثه به وقوع پیوسته (ماه محرم)، خصوصاً در آیین‌هایی که در تکیه‌ها برگزار می‌گردد، سروده‌های تصوفی^(۸) محرم نیز ترنم شده است.

1. Hz. Hüseyin Radıyallahu anh Vak'a-i Dilsûz-ı Kerbelâ.
 2. Kerbelâ Yankısı.
 3. Kerbelâ İntikamı.
 4. kerbelâ Şehitleri.
 5. Âh Kerbelâ!
 6. Kanlı Kerbelâ.
 7. Kerbelâ Fâciası.
 8. İlâhi.

حسين مجيب المصرى، كربلا بين شعراء الشعوب الاسلامية، قاهره، ١٤٢١ق./٢٠٠٠م.

Fuzûlî. *Hadikatü's-süeda* (nşr. Şeyma Güngör), Ankara 1987, s. XX-XXII; Agah Sırrı Levend, *Divan Edebiyatı*, İstanbul ١٩٨٤, s. 132-133; Cemal Kurnaz. *Hayâlî Bey Divânı'nın Tahlîli*, İstanbul 1996, s. 151, 367; Amil Çelebioğlu, *Türk Edebiyatında Mesnevi*, İstanbul 1999, s. 56-58; Hüseyin Mücib el-Mısri, *Kerbela' beyne şu'ara'i'ş-şu'ûbi'l-İslamiyye*, Kahire 1421 /2000; Elnure Azizova, *Kerbela Vak'ası* (yüksek lisans tezi. 2001); MÜ Sosyal Bilimler Enstitüsü, s. 41 -94 ; Metin And. *Ritüelden Drama: Kerbela-Muharrem-Ta'ziye*, İstanbul 2002, s. 28-53; a.mlf., "Sanat ve Kerbelâ: Muharrem ya da Taziye Gösterileri Pekçok Minyatüre Konu Olmuştur", *Milliyet Sanat Dergisi*, sy. 289, İstanbul 1978, s. 10-12; a.mlf., "Eski Edebiyatımızda Yarı Dramatik Bir Tür: Maktel ve Minyatürlü Maktel Yazmaları", *Türkiyemiz*, sy. 61, İstanbul 1990, s. 4-15; 1.; Melikoff. "Le drame de Kerbela dans le litterature epique turque". *RE*, XXXIV (1966), s. 133-148; Bedri Noyan, "Bektaşî ve Alevilerde Muharrem Ayini, Aşüre ve Matem Erkanı", *HK*, 1 (1984). s. 89; Günay Kut. "Aşık Çelebi", *DİA*, III, 549; İlyas Üzüm, "Hüseyin", *a.e.*, XVIII, 521-524.

●● امام حسین (ع) در گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت: اصفهان عصر قاجار

حیدر عیوضی (عماد)^(۱)

چکیده

مقاله حاضر نهمین گفت‌وگوی محمدعلی حسینی (داعی الاسلام) و یک مبلغ مسیحی ناشناس در اصفهان دوره قاجار است که بخش پایانی صحبت‌های ایشان به موضوع بشارت عهد عتیق در مورد امام حسین (ع) کشیده می‌شود. در ابتدای جلسه نماینده مسیحی پیشنهاد می‌کند راجع پیشگویی‌های عهد عتیق در مورد مسیح (ع) صحبت کنند، در این جهت وی به چهار فقره از کتاب اشعیا استناد می‌کند. داعی الاسلام با تکیه بر دانش زبان عبری، و اطلاع وسیعی که از مباحث تاریخی کتاب مقدس داشته است، ادعاهای طرف مقابل را، هم از منظر مباحث زبان‌شناختی و هم از بُعد تاریخی، مورد نقادی علمی قرار می‌دهد. و به طور خاص در مورد چهارم، مدّعی می‌شود این پیشگویی اشعیا با تاریخ امام حسین (ع) تطبیق بیشتری دارد.

کلید واژه‌ها: ماهنامه الاسلام، امام حسین (ع)، داعی الاسلام، اسلام، مسیحیت، اصفهان.

۱. پژوهشگر متون کهن و دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، heidareyvazi@yahoo.com



اشاره

هنر مردان بزرگ در این است که در شرایط دشوار آنچه را که به درستی درک می‌کنند و به مصلحت جامعه می‌دانند، فارغ از همه اعتراض‌ها با خلاقیت و پشتکار دنبال می‌کنند. یکی از این مردان بزرگ مرحوم محمدعلی حسنی (۱۲۵۶-۱۳۳۰ ش.) می‌باشد که در حدود یک قرن پیش با حمایت مجدّانه رکن‌الملک حاکم اصفهان و آیه الله شهید حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی در یک اقدام ابتکاری «انجمن صفاخانه اصفهان» را در محله جلفا تأسیس کرد که در آن عالمان مسلمان با مبشران مسیحی به گفتگو و مناظره می‌پرداختند.

ماحصل این گفتگوها در ماهنامه /الاسلام (۱۳۲۰ هـ. /۱۹۰۳ م. - ۱۳۲۳ هـ.ق. /۱۹۰۵ م.)، پیش از آغاز انقلاب مشروطه به صورت چاپ سنگی منتشر می‌شد. این مجموعه نخستین فعالیت نظام‌مند حوزه علمیه در مقابل فعالیت‌های تبشیری مسیحیت محسوب می‌شود.

/الاسلام تنها نه یک نشریه، بلکه مقدمه‌ای برای مواجهه علمی عالمان دینی با جهان غرب بود. در این نشریه داعی‌الاسلام در یادداشت‌های متعدد از برنامه‌ریزی‌های حوزه اصفهان برای زبان آموزی طلاب علوم دینی در مواجهه مستقیم با غربیان سخن گفته است. اما با مهاجرت داعی‌الاسلام به هند و جریان مشروطه و حوادث گوناگون موجب گردید تا /الاسلام بیش از سه سال و اندی دوام نیافت و آن برنامه‌های بلند مدت به فراموشی سپرده شد. خوشبختانه کل این مجموعه با مقدمه آقای دکتر حامد ناجی اصفهانی و تصحیح این بنده از سوی دانشگاه ادیان و مذاهب - قم در دست انتشار می‌باشد.

احترام دوسویه طرفین گفت‌وگو، ساده گویی و بی‌تکلفی از ویژگی‌های این نشریه و به طور خاص این بخش است که مطالعه آن برای علاقمندان به مباحث ادیان تطبیقی جذاب خواهد بود. امیدوارم این مقدمه کوتاه در معرفی و ارائه یک دورنمای مفید از مقاله پیش‌رو مفید باشد؛ اکنون خامه را در کف نمایندگان مسیحی و مسلمان می‌سپارم.

گفتگوی نهم انجمن صفاخانه اصفهان^(۱)

[بشارت‌های کتاب مقدس راجع به ظهور حضرت عیسی ع]

۱. این گفتگو در سال دوم شماره‌های ۷، ۸ و ۹ نشریه درج شده است.

داعی مسیحی: در هفته گذشته در باب آیات کتب عهد عتیق که بشارت از آمدن خداوند ما عیسی مسیح است، گفتگوی محبتانه می‌داشتیم. اگر مایل هستید امروز هم در همان رشته گفتگو بداریم.

داعی الاسلام: خیلی ممنون شما هستم بفرمایید.

[بشارت اول: اشعیا ۷: ۱۴]

داعی مسیحی: از جمله آیات عهد عتیق که انبیا بنی‌اسرائیل درباره خداوند مسیح بشارت دادند آیه ۱۴ از باب هفتم کتاب اشعیا نبی است که می‌فرماید: اینک باکره حامله شد پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. این بشارت در حق خداوند مسیح است که از مریم باکره تولد یافت بر غیر او صادق نیست، زیرا هیچ باکره غیر مریم آبستن نشده، پسری نزایید. این بشارت را متی حوای هم در باب اول انجیل خود نوشت تا یهودیان متذکر شوند و ایمان به خداوند مسیح بیاورند. دیگر بشارت از این صریح‌تر نمی‌شود که به هیچ تأویل در حق هیچ‌کس صادق نیاید.

داعی الاسلام: در خصوص این آیه و اینکه ربطی به حضرت عیسی ندارد، وقتی با دوستان دیگر در مسئله تحریف گفتگو داشتیم در اواخر رساله هشتم از سال اول مندرج است. لیکن، حالا هم با جناب عالی قدری گفتگو می‌داریم. عرض می‌نمایم: اولاً لفظی که در فارسی ترجمه به باکره می‌نماید در زبان اصلی تورات، یعنی عبری «علماه» است و «علماه» به معنی باکره نیست، بلکه به اعتقاد مصاحب زبان عبری یعنی یهود این لفظ به معنی زن جوان است، خواه باکره باشد یا نباشد، شوهردار باشد یا نه. آبستن شدن باکره هم در عالم بسیار شده است. چه، معین است که در فرج باکره‌گان هم ثقبه است که منی را به رحم جذب می‌نماید. چنانچه مکرر شده است که در صحن حمام مردی محتلم شده برفت باکره جای آن مرد نشسته منی جذب شده و آن باکره آبستن شد. بعلاوه، از سیاق باب هفتم که این آیه در آن واقع است صریحاً معلوم می‌شود که آن طفل باید در حوالی زمان اشعیا تولد یابد زیرا مضمون آن باب این است که دو پادشاه متفق شده بر ضد پادشاه یهودا برآمدند. سبط یهودا از این جهت بسیار متزلزل شدند، لهذا خداوند به اشعیا وحی فرستاد به آحاز، پادشاه یهودا بگو ترس نداشته باش. زیرا علاوه بر اینکه بر تو غالب نخواهند شد زمین هر دو پادشاه تا شصت سال دیگر خراب خواهد شد. علامت خرابی این است که «علماه»ی آبستن شده پسری خواهد زایید و اسم آن پسر را عمانوئیل خواهند گذاشت قبل از آنکه آن پسر به حد بلوغ و تمیز نیک از بد برسد زمین آن دو پادشاه خراب خواهد شد. پس تولد آن پسر باید قبل از انقضای شصت سال از زمان وحی به اشعیا باشد، چه ربطی دارد به



حضرت عیسیٰ علیه السلام که هفتصد و کسری بعد از آن زمان تولد یافت. اسم آن پسر مطابق اخبار آیه باید عمانوئیل باشد، حضرت عیسی را هیچکس مُسمی به این اسم ننمود، بلکه موافق اخبار اناجیل او را عیسی اسم نهادند نه چیز دیگر. باری، اگر آیه صریحی دارید در حق آن جناب از کتب عهد عتیق بیان فرمایید.

[بشارت دوم: اشعیا ۹ : ۶-۷]

داعی مسیحی: از جمله آیات صریحه که در کتب عهد عتیق بشارت از آمدن خداوند ما عیسی مسیح است بعضی آیات باب ۹ : ۶-۷ کتاب اشعیا نبی است که قبل از آمدن خداوند ما عیسی در دست یهود بود و نبوت‌های بسیار در این کتاب مندرج است:

زیرا که برای ما ولدی زائیده، پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابد آباد ثابت و استوار نماید، غیرت یهوه صبا یوت این را بجا خواهد آورد.

این آیات صریحند در حق خداوند مسیح. زیرا او بود عجیب که خدا بود و در جسم ظاهر شد، و خدای قدیر بود از این جهت که خدا بود، پدر سرمدی و سرور سلامتی بود و بر حسب جسم از اولاد داود بود و سلطنت کامله دارد، زیرا بدون امر او هیچ چیز در عالم وجود نمی‌یابد. مملکت او را انتها نیست و تا ابد آباد می‌ماند. زیرا هر چه هست تا ابد آباد مخلوق اوست و از او است.

داعی الاسلام: به اعتقاد شما نصاری مبداء و اصل که تعبیر به «اقنوم» می‌نمایید سه است: اب و ابن و روح القدس. و حضرت عیسی «اقنوم» ابن می‌دانید نه اب. پس پدر سرمدی چه ربطی به آن حضرت داد. موافق اناجیل، آن حضرت هرگز خود را پدر نخواند و خدای قدیر بر خود اطلاق نکرد. از آیات مذکوره معلوم میشود که باید سلطنت بر دوش آن مولود باشد، آنجناب یک روز هم سلطنت ننمود. تأویل سلطنت به سلطنت باطنیه، بی دلیل است. زیرا ظاهر از سلطنت، ظاهریه است. و تأویل بی دلیل مقبول نیست. و به قول شما صدق این نبوت بر آن جناب در صورتی است که آن خدا باشد و حال آنکه الوهیت آن بزرگوار به ادله عقلیه و نقلیه باطل است. اکنون در رشته دیگر هستیم و گرنه برای جناب عالی ثابت می‌کردم بطلان الوهیت آن حضرت را. پس

معنی آیات، مبتنی بر معنی مجازی است یعنی مراد از خدای قدیر و پدرِ سرمدی انسان کامل است، که ظل خدای قدیر است و مربی سایرین است. از این جهت، پدر سرمدی بر او اطلاق شد در این صورت مصداق این نبوت منحصر به حضرت عیسی علیه السلام نیست بلکه هر کس به صفات مذکوره باشد می تواند مصداق واقع شود؛ نبوتی بیاورید که منحصر به آن جناب باشد.

داعی مسیحی: شما می خواهید نبوتی در تورات در حق خداوند مسیح باشد که اسم عیسی در آن باشد چنین نبوتی نیست که رسم پیغمبران در نبوت کردن بر تصریح اسم نیست، بلکه همان علامات ذکر می کنند.

داعی الاسلام: پس شما نصاری بر ما مسلمانان ایراد نکنید چرا اسم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در کتب تورات و انجیل نیست، زیرا همینطور که علامات حضرت عیسی در تورات هست همینطور علامات حضرت محمد، بلکه علامات دوم به مراتب صریح تر از علامات اول است، بلکه در بعضی مواضع تصریح به اسم مبارک آن حضرت شده است و حال آنکه ابداً تصریح به اسم جناب عیسی نشده است، ان شاء الله وقتی مواضع تصریح اسم را عرض می نمایم، حال نوبت شماست آیات نبوت های عهد عتیق را در حق حضرت عیسی تمام کنید.

[بشارت سوم: اشعیا ۴۲ : ۱-۹]

داعی مسیحی: از جمله نبوت های کتب عهد عتیق که انبیا بنی اسرائیل در حق خداوند ما عیسی مسیح پیش گویی کردند نبوتی است که در باب ۴۲ : ۱-۹ از کتاب اشعیا نبی مندرج است که حواریین هم در انجیل در حق خداوند مسیح ذکر کردند، نبوت این است:

اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خوشنود است من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امت ها صادر سازد. او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچ ها نخواهد شنواید. نی خورد شده، نخواهد شکست، و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صاد گرداند. او ضعیف نخواهد گردید تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند. خدا بیهوده که آسمان ها را آفرید و آنها را بپهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکند می دهد، چنین می گوید:



«من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست ترا گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از مجلس بیرون آوری. من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد. اینک وقایع نخستین واقع شد و من هم از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آنکه به وجود آید شما از آنها خبر می‌دهم.

تمام فقرات این نبوت در خداوند مسیح تکمیل یافت زیرا موافق آیه ۲ روح خدا در او بود، یعنی روح خدا بود که از شدت محبت در حق نبی آدم مجسم گشته، به جهان آمد و انصاف را برای امت‌ها ظاهر ساخت. و امت‌ها یعنی بت پرستان به او ایمان آوردند. و موافق سایر آیات در نهایت حلم و بردباری سلوک نمود، ابدأ شمشیر نکشید و با کسی درشتی نکرد تا انصاف را به کمال رساند. و جزای بسیار و سلاطین نامدار در تحت شریعت او آمدند. کوران را شفا داده چشمان آنها را باز کرده، چنانچه در انجیل مذکور است.

اینکه در اول نبوت لفظ «بنده من» منافاتی با خدایی او ندارد، زیرا ما برای او دو جنبه قائلیم، هم جنبه الوهیت داشت و هم جنبه انسانیت. به اعتبار اول خدا بود و به اعتبار دوم انسان. باری این نبوت صریح است درباره خداوند مسیح، از این جهت حواریین هم در مقام دعوت یهود این نبوت را در انجیل ذکر کردند. و بسیاری از یهود که ایمان آوردند، پذیرفتند.

داعی الاسلام: این نبوت که ذکر فرمودید انحصار به حضرت مسیح ندارد، بلکه میشود مصداق آن حضرت محمد(ص) باشد زیرا آن حضرت هم در کمال حلم و بردباری و نهایت انصاف بود. بت پرستان هم او را پذیرفتند جزایر بسیار و سلاطین نامدار در تحت شریعت و اطاعت او بیرون آمدند. همچنانکه حضرت عیسی چشم کوران را گشود آن حضرت هم گشود. معنی ذیل آیه اول «من روح خود را بر او می‌نهم» این نیست که شما فرمودید که روح خداوند یعنی عین خدا نعوذ بالله بیاید، مجسم شود. زیرا علاوه بر اینکه تجسم ذات واجب الوجود عقلاً محال است (برهان بطلانت جسم واجب در رساله دوم و سوم سال اول مذکور است). مناسب با موارد دیگر هم نیست، زیرا این عبارت در عهد عتیق و جدید در حق بسیاری از انبیاء و صلحا مذکور است و حال آنکه شما آنها را خدای مجسم نمی‌دانید. مثلاً در ذیل آیه ۲۵ از باب دوم انجیل لوقا در حق شمعون نام یهودی چنین می‌گوید: «و روح القدس بر وی بود.» بلکه مراد از این نوع عبارت

کنایه از تقدس و عصمت آنهاست، معنی‌اش این است که من توجّه و یا فیض روح خود را بر او می‌نهم. یا معنی دیگری که مثل این معنی باشد.

داعی مسیحی: موافق این نبوت باید مصداق این نبوت در نهایت حلم و بردباری باشد، نی خورد شده را هم نشکند و فتیله ضعیف را هم خاموش نکنند، چه رسد به اینکه شمشیر بکشد؛ اما حضرت محمد شمشیر کشید و کرورها نفوس را او و اصحابش کشتند، پس چگونه میشود مصداق این نبوت واقع شود. حق این است که این نبوت جز به خداوند مسیح به احدی تطبیق نخواهد شد.

داعی الاسلام: جهاد کردن در راه خدا هیچ منافات با حلم ندارد زیرا آن بزرگوار قریب سیزده سال اهل جهان را به رسل و رسایل دعوت نمود، و در این مدّت با نهایت حلم و بردباری سلوک نمود و چند هزار معجزه برای اتمام حجت و صدق ادعا به ظهور رسانید، تا آن مقدار که باید ایمان آورند آوردند، مابقی در مقام عناد و لجاج برآمدند، به فکر معارضه و مقاتله و انهدام مومنین شدند. از این جهت غضب خدا افروخته شد و پیغمبر خود را امر به جهاد فرمود. چنانچه انبیای بنی اسرائیل هم موافق تورات جهاد نمودند، مانند موسی، یوشع، داود و سلیمان و غیرهم (علیهم السلام).

اینکه حضرت مسیح (علیه السلام) جهاد فرمودند، به واسطه کمی ایام نبوت آن بزرگوار بود که قریب سه سال و نیم بیشتر دعوت فرمودند. هر پیغمبری که باید جهاد کند قبل از وقت باید به معجزات باهره و دعوت لینه حقیقت خود را بر اهل جهان واضح بنماید آنگاه اگر اهل جهان با او در مقام عناد و لجاج برآمدند با آنها جهاد کند. و دعوت حضرت مسیح علیه السلام به آن درجه نرسید. هرگاه بقیه این نبوت اشعیا^(۱) را ملاحظه فرمایید صریحا معلوم میشود که مصداق این نبوت باید بعد از دعوت و حلم با اشعیا جهاد بکند و بت پرستان را مغلوب سازد، بقیه (۱۱-۱۷) این است:

ای شما که به دریا فرود می‌روید، و ای آنچه در آن است، ای جزیره‌ها و ساکنان آنها! سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرائید. صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنم نموده، از قله کوه‌ها نعره زنند برای خداوند

۱. اشعیا ۴۲: ۱۰-۱۷



جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند. خداوند مثل جبار بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خود غلبه خواهد نمود. از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده خودداری نمودم الآن مثل زنی که می‌زاید، نعره خواهم زد و دم زده، آه خواهم کشید. کوه‌ها و تله‌ها را خراب کرده، تمامی گیاه آن را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و برکه‌ها را خشک خواهم ساخت. و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را به جا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. آنانی که بر بت‌های تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که خدایان ما شمايید، به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد.

از این آیات به خوبی معلوم می‌شود که مصداق این نبوت باید جهاد نماید. عباراتی در این نبوت مندرج است که صریح در حق حضرت محمد است و به حضرت عیسی تطبیق نمی‌شود از جمله لفظ «برگزیده» است که در ترجمه فارسی ذکر شده است و به عربی «مختار» و «مصطفی» است همه کس می‌داند که «مختار» و «مصطفی» از القاب خاصه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است. و از آن جمله لفظ «سرود نو» که در آیه دهم مندرج است، و مراد از آن شریعت تازه است، چنانچه حضرت محمد شریعت تازه آورده، برخلاف حضرت عیسی علیه السلام که شریعت تازه نداشت بلکه به همان شریعت حضرت موسی مأمور بود، چنانچه آن جناب در باب ۵: ۱۷-۱۸ از انجیل متی چنین می‌فرماید:

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل سازم بلکه تا تمام کنم. زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.

همچنین در باب ۲۳: ۱-۳ از همین انجیل متی چنین می‌فرماید:

آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده. گفت: کاتبان و فریسیان (مراد علمای یهود است) بر کرسی موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما می‌گویند نگاه دارید و بجا آورید لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا

می‌گویند و نمی‌کنند.

در این آیات حضرت عیسی علیه السلام شریعت موسی را تصدیق فرموده، امر به عمل فرمودند. از این جهت است که در اناجیل احکام نیست فقط مواعظ و نصایح است. و از آن جمله لفظ «قیدار» است که در آیه ۱۱ واقع است، زیرا موافق باب ۲۵ از سفر پیدایش «قیدار» پسر دوم حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام است: ۱۳ و این است نام‌های پسران اسماعیل موافق اسم‌های ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبایوت، و قیدار و ادبیل و میسام.» و نسب حضرت محمد رسول الله موافق نسب‌نامه آن بزرگوار به قیدار بن اسماعیل منتهی می‌گردد. از این جهت، حضرت اشعیای نبی در این نبوت خود (در آیه ۱۱) می‌فرماید:

صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنم نموده از قله کوه‌ها نعره زنند.

مراد از نعره زدن بالای کوه‌های نعره دعاها و لبیک است که در ایام حج از حجاج اسلام از بالای کوه‌ها مثل عرفات و غیر آن بلند است. و از آن جمله جهاد است که از آیات این نبوت به خوبی آشکار گشت. و حضرت عیسی علیه السلام ابداً جهاد نفرمودند، پس این نبوت در حق آن بزرگوار نیست نبوت دیگر بفرمایید.

[بشارت چهارم: اشعیا ۵۳ : ۱-۱۲]

داعی مسیحی: از جمله نبوت‌های صریحه که درباره فدا شدن خداوند ما عیسی مسیح است باب ۵۳: ۱-۱۲ از کتاب اشعیای نبی است:

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگرم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته



گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد. او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود مثل بره که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود. از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ و قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود. اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریه خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد نمود. بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهیم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

از آیات این باب به خوبی و در کمال صافی معلوم می‌گردد که این نبوت درباره خداوند ما عیسی مسیح است. زیرا موافق آیه دویم و سوم «مانند نهالی بود که از زمین خشک رویید» یعنی از رحم مریم باکره، مرد نشناخته تولد یافت، نه صورتی داشت و نه جمالی، در انتظار یهود خوار و مردود، کمال رنج و زحمت‌ها را از ایشان داشت او را ابداً صاحب رتبه و شأنی حساب نمی‌کردند. همچنین موافق سایر آیات او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش متحمل شد. یهود گمان کردند که این دردها عقوبت خدایی است که بر او وارد آمد، و حال اینکه چنین نبود بلکه برای کفاره گناهان ما او کوفته گردید، و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. او مظلوم شد، اما تواضع نموده دهان خود را نگشود، مثل بره که برای ذبح می‌برند، و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود. مراد از آیه ۹ «قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان» همان مطلبی است که اخبار اناجیل برای خداوند مسیح واقع شد، که اول با دو نفر دزد، او را مصلوب ساختند لیکن بعد از مصلوب شدن شخص دولتمندی از اهل رومه یوسف نام نزد پیلاتس حاکم رفته جسد عیسی را خواست، به او دادند.

پس یوسف جسد را در کتان پیچیده در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد. و مراد از «ذریه» که در آیه دهم مکتوب است، ایمان داران باوست، نه اولاد.

[تطبیق اشعیا ۵۳: ۱-۱۲ بر امام حسین ع]

داعی الاسلام: همین طور که شما این نبوت را در حق حضرت عیسی علیه السلام تطبیق می‌نمایید ما هم می‌توانیم در حق امام سوم مسلمانان حضرت سیدالشهدا حسین (علیه السلام) تطبیق نماییم، به اینطور که مانند نهالی بود که از زمین خشک یعنی زمین مکه رویید، که وادی «غیر ذی زرع» بود. و مراد از صورت و جمال نداشتن اسباب دنیوی نه نداشتن است، پس مراد از زمین خشک به معنی ظاهر است و مراد از صورت و جمال تأویل شد بعکس تطبیق شما، که زمین خشک را تأویل کردید، و صورت و جمال را به حال خود گذاشتید. باری آن جناب به واسطه غصب کردن معاویه و یزید سلطنت او را، خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده مثل کسی که روی‌ها را از بیوشانید و خوار شده که او را به حساب نیاوردند. لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش متحمل شد. هر چند دشمنان گمان کردند که این دردهای عقوبت خداست که بر او وارد آمد اما چنین نبود بلکه برای کفاره گناهان ما او کوفته گردید. و از زخم‌های او ما شفا یافتیم، او مظلوم اما با ظلم ساخت مثل بره که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است و تن به قضا می‌دهد همین قسم او هم تن به قضا داد.

قاتلان او جسد او را بعد از قتل مانند جسد شیران بر روی خاک انداختند تا مانند شیران به قبر رود، اما اکنون ملاحظه فرمایید قبر آن بزرگوار چه مقدار دولتمندی دارد. مسلمانان عالم از تمام بُقاع به زیارت قبر شریفش می‌روند. ذریه خودش را هم دیده است، کمتر بقعه‌ای است از بقاع زمین که چند نفر از اولاد و ذریه آن بزرگوار در آنجا نباشند. بلکه تطبیق این نبوت با آن جناب اولی است از تطبیق بر حضرت عیسی، زیرا حضرت عیسی اولاد نداشت و تأویل کردن ذریه به ایمانداران بی‌دلیل است. به خصوص در صورتی که معنی حقیقی در حضرت امام حسین (علیه السلام) موجود باشد.

داعی مسیحی: از سیاق این نبوت چنین مستفاد میشود که باید مصداق این نبوت در کمال مظلومیت باشد، مثل بره که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان



است. دهان خود را نگشاید چنانچه خداوند ما عیسی مسیح چنین بود. و اما حضرت حسین (علیه السلام) شمشیر کشید و تا قدرت داشت کشت، تا وقتی که از کار افتاد مقتول گردید. در این صورت این نبوت هیچ ربطی به او ندارد. نبوت عمده که در تورات در باب کفاره شدن خداوند مسیح شده است همین نبوت باب پنجاه و سوم اشعیا است.

[تطبیق اشعیا ۵۴: ۱-۱۷ بر امام حسین ع]

داعی الاسلام: شمشیر کشیدن حضرت سیدالشهدا علیه السلام منافاتی با مظلومیت او ندارد اگر تاریخ حالات آن جناب را با واقعه کربلا و قبل از آن در تواریخ اسلامیة ملاحظه فرمایید بر شما مظلومیت آن بزرگوار معلوم خواهد شد. اگر خلافت و سلطنت یزید را بیعت و تسلیم می نمود به هیچ وجه کسی با او کار نداشت، بلکه آنچه می خواست یزید به او می داد، لیکن محض حمایت دین خدا بیعت نکرد و در مقابل آن همه لشکر که بر حسب ظاهر غلبه محال بود با معدودی ایستاد و به اختیار شهید شد مراد از آیه هفتم این باب کتاب اشعیا که می فرماید: «او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود، مثل بره که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را نگشود.» نه این است که او هیچ تکلم نکند، زیرا اگر چنین باشد بر حضرت مسیح هم تطبیق نمی شود بلکه مراد مظلوم شدن و تن به قضا دادن است، در این صورت بر هر دو تطبیق می شود.

از جمله مقویات و دلایل، اینکه این نبوت درباره حضرت امام حسین علیه السلام است، نبوتی است که در باب بعد از این یعنی پنجاه و چهارم مندرج است زیرا آن نبوت معیناً درباره مکه معظمه و ظهور اسلام شریف و حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) است، اگر اذن می فرمایید بخوانیم و راه تطبیقش را هم عرض کنم.

داعی مسیحی: البته باید گفتگو در هر امری بداریم تا حقیقت امر مکشوف گردد.

داعی الاسلام: در سنوات بسیاری است که شما نصاری اداره دعوت در بلدان اسلام باز کرده و روزنامه های متعدده طبع می نماید. هرچه از عوام بی خبر اسلام می شنوید در روزنامه ها درج کرده، بر اسلام و اسلامیان طعن می زنید. و یا از متشابهات و ظواهر مشکله قرآن مجید و احادیث چیزی می گیرید و بدون اینکه از باخبران دین اسلام از حقایق آن سؤال کنید، در روزنامه ها درج کرده، بر تدین ما طعن می زنید. مسلمانان ما هم به واسطه بی خبری از اوضاع حالیه عالم، شما

را مهمل گذاشته، در مقام برنیامدند تا حقایق امر دین اسلام و استحکام ادله آن را بر شما واضح کنند تا بلکه نورانیت حقیقت اسلام پاک در قلوب شما بتابد و یا لا اقل حجت حق بر شما تمام شود. و اگر منصف حق جویی پیدا شد راه تحقیق حق بر او مفتوح باشد و شبهات بیانات کتب در روزنامه‌های شما ذهنش مشوب نشود. بحمدالله تعالی این زمان این نعمت بزرگ که در نظر غیرتمندان دین اهمیت کیمیائی دارد و برای اسلام مهیا شد و اداره «صفاخانه» برای اثبات ادله اسلامی و کشف اشتباهات منکرین برپاگشت، اگر ان شاء الله تعالی بیدار شدن قوم غافل با این اداره وسعت پیدا کند و دعوات به اطراف عالم بفرستد آن وقت معلوم می‌شود دعوت مسیحیه بیشتر پیشرفت می‌کند یا دعوت اسلامیه.

باری برویم سر مطلب آیات باب ۵۴: ۱- ۱۷ اشعیا علیه اسلام این است آیه:

ای عاقره‌ای که نزاییده‌ای بسرا! ای که درد زه نکشیده‌ای به آواز بلند ترنم نما و فریاد برآورا! زیرا یهوه میگوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند. مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده‌های مسکن‌های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده میخهایت را محکم بساز. زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امتها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید. چونکه خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد. زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صباوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشی. زیرا یهوه تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را میگوید. زیرا تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمتهای عظیم تو را جمع خواهم نمود. و یهوه ولی تو می‌گوید: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود. زیرا که این برای من مثل آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. هر آینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی



من متحرک نخواهد گردید.» یهوه که بر تو رحمت میکند اینرا میگوید. «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد. و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌های تو را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. و جمیع پسرانت از یهوه تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود. در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده نخواهی ترسید و هم از آشفته‌گی دور خواهی ماند و به تونزدیکی نخواهد نمود. همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد. اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمید آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم. هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان یهوه و عدالت ایشان از جانب من.» یهوه می‌گوید.

داعی مسیحی: امروز وقت گذشته است اگر میل دارید گفتگو بماند روز یکشنبه آینده می‌آییم جهت تطبیق را بیان کنید و بعد از آن هم در این رشته گفتگو می‌داریم.

داعی الاسلام: خیلی ممنون شما هستم روز یکشنبه منتظرم زیرا در وسط مطلب هستیم باید تمام کنیم.



ماهنامه الإسلام، سال ۲، شماره ۸، ۱۳۲۲ق، ص ۱۲۳



ماهنامه الإسلام، سال ۲، شماره ۸، ۱۳۲۲ق، ص ۱۲۲



حمیدرضا قلیچ‌خانی^(۱)

چکیده

پیش از پیدایش چاپ در ایران، واژه‌ی «نسخه» همانند و هم معنای «نسخه‌ی خطی»، کتاب، دستنویس و دستنوشته در شعر فارسی به کار رفته است. در این مقاله، واژه‌ی «نسخه» و ترکیبات آن از دیوان‌های دوازده شاعر از عرفی شیرازی (۹۶۹-۹۹۹ق) تا بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ق) استخراج و بررسی شده است تا روشن شود که در سبک هندی با وجود ترکیبات فراوانی که با «نسخه» ساخته شده، ترکیب «نسخه‌ی خطی» ساخته نشده است و با رواج صنعت چاپ در سده‌ی سیزدهم هجری، این اصطلاح در برابر «نسخه‌ی چاپی» و کتاب‌چایی در زبان فارسی وضع شده است. پس از آن نمونه‌هایی از کاربرد واژگان: کتاب، دفتر، سفینه، مجموعه و بیاض از آثار همان سخنوران، ارائه شده است تا هم‌معنایی این واژگان با ترکیب «نسخه‌ی خطی» آشکار گردد.

کلید واژه‌ها: نسخه، نسخه خطی، کتاب، دفتر، سفینه، مجموعه، بیاض، سبک هندی.

۱. خوشنویس و پژوهشگر نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی ایرانی، hr.ghelichkhani@gmail.com



درآمد

چند سال پیش بود که از مرحوم استاد ایرج افشار شنیدم که در ادبیات کهن، واژگانی چون نسخه و دفتر دقیقاً به معنای کتاب استفاده شده و ترکیب «نسخه‌ی خطی» از دوره‌ی قاجار وارد زبان فارسی شده است. این نکته را در ذهن داشتم تا این که هنگام تدوین رساله‌ی دکترایم با عنوان: «اصطلاحات نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی در شعر سبک هندی» بر آن شدم تا گفته‌ی ایشان را با شواهد و مستندات همراه سازم و درباره‌ی نبودن اصطلاح «نسخه‌ی خطی» در شعر سبک هندی مقاله‌ای بنویسم. از این‌رو دوازده سخنور سبک هندی (عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، قدسی مشهدی، سلیم تهرانی، اسیر شهرستانی، کلیم همدانی، صائب تبریزی، اشرف مازندرانی، نجیب کاشانی، تأثیر تبریزی و بیدل دهلوی) را به عنوان جامعه‌ی آماری این پژوهش برگزیدم و واژه‌ی «نسخه» را همراه با فعل‌ها و ترکیبات آن از آثارشان استخراج کردم. پس از اتمام مقاله، آن را به استاد افشار ارائه کردم و ایشان مقاله را پسندیدند و همانجا به آقای نادر مطلبی کاشانی، سردبیر وقت نامه بهارستان، زنگ زدند که این مقاله قابل چاپ است^(۱)، اما به هر حال، تقدیرش بر انتشار آن در مجله‌ی حاضر بود.

لغت‌نامه‌ها معانی گوناگون برای «نسخه» نوشته‌اند، از جمله: «کتاب. کتابی که از آن نقل کنند. نوشته. رونوشت. سیاهه. کاغذپاره که بر آن اسماء و ترتیب ادویه نوشته، به بیمار دهند.»^(۲) نسخه در فعل‌های مرکبی چون: نسخه برداشتن و نسخه گرفتن به معنای نمونه و رونوشت بکار رفته است و در شکل ترکیبی (ترکیبات اضافی) دستمایه‌ی ارزشمندی برای ترکیب سازی، تصویرسازی و خیال‌پردازی سخن‌سرایان سبک هندی بوده است. با بررسی شعر پیش از صفوی (سده‌ی چهارم تا دهم هجری) نیز درمی‌یابیم که واژه‌ی نسخه، همچون ده‌ها واژه‌ی تخصصی کتابت و کتاب‌آرایی، در شعر سبک هندی بیش از ادوار گذشته به کار رفته و یکی از ویژگی‌های سبکی آن دوره شده است.

گفتنی است که «نسخه» و تمام ترکیباتش که در دیوان دوازده سخنور وجود دارد، بیش از حوصله‌ی این مقاله است و به این دلیل تلاش کرده‌ام تا از آوردن معانی و ترکیب‌های تکراری خودداری کنم. برای استناد بهتر، پس از هر بیت شماره‌ی صفحه‌ی آن را در دیوان یادآوری کرده‌ام و منابعی که بیت‌ها استخراج شده را در کتابنامه معرفی نموده‌ام. اینک واژه‌ی نسخه،

۱. قلیچ خانی، «سواد و بیاض نمیدیده».

۲. دهخدا، لغتنامه، ذیل «نسخه» و «نسخه».

ترکیبات فعلی و اضافی‌اش را در سه بخش همراه با نمونه‌هایی آورده‌ام و سپس به شرح برخی نکات ادبی و نسخه‌شناسی آنها پرداخته‌ام.

۱- نسخه:

کاربرد نسخه در شکل اسم بسیار رایج بوده و اینک نمونه‌هایی از کاربرد آن: همان دم شاهدان غیب می‌گیرند از دستش / اگر صد نسخه از رخسار او آیینه بردارد (صائب، ۱۴۱۷) دفتر عیش و نشاط از یکدگر پاشیده است / منتظم این نسخه را از رشته‌ی باران کنید (صائب، ۱۳۶۱) هر کمالی را چو من رنگین بیانی لازم است / باید از بهر نشان هر نسخه را یک فرد سرخ (نجیب، ۱۸۲)

- همانگونه که برای هر کمالی، بیانگری زیبا نیاز هست، در هر نسخه نیز یک فرد سرخ بایسته است. برای نشاندار شدن فرد (بیت) از رنگی چون شنگرف می‌توان بهره برد.

جز قبض وصول جان نباشد نسخه‌اش / تشریح همین ورزش جلادی نیست (اشرف، ۳۵۲) در شهر بتان هم نبود نرگس بیمار / آنجا که مسیح تو دهد نسخه سقم را (تأثیر، ۷۲) شکر ز حرف میمش گردیده حلقه در گوش / هر نسخه‌ای که در روی وصفی از آن دهان ست (تأثیر، ۳۹۳) افزون شود کمال دل از کاو کاو عشق / این نسخه را علامت تصحیح از حک است (تأثیر، ۴۱۳) چون نسخه‌ای که پیش و پسش فرد ساده است / پاک آمدیم از گنه و پاک می‌رویم (تأثیر، ۶۴۳) ز ربط پاورق در نسخه‌ها معلوم می‌گردد / که نظم کاینات از دولت افتادگان باشد (تأثیر، ۷۵۳)

- کاربرد واژه‌ی پاورق یا پاورقی دست کم از زمان تأثیر رایج بوده است.

از رویت دو عالم و از صنع کردگار / یک صفحه در مقابل و صد نسخه در بغل (عرفی، ۲/۴۹۲) بی‌سخن بر دامن پاکش گواهی می‌دهد / نسخه‌ای کز روی شرم آلود مریم مانده است (صائب، ۵۸۱) ز مدحت چون کهن اوراق افلاک / گذارم نسخه‌ای در عالم خاک (سلیم، ۵۷۹) پر پیچ و تاب و تیره و بی‌امتداد بود / این زندگی که نسخه‌ای از گردباد بود (کلیم، ۴۱۰) گرز روی صفحه‌ی خاطر نوشتن مشکل است / نسخه‌ای از سینه‌ی صد پاره‌ی من واکنید (صائب، ۱۳۶۰) بر فرد آفتاب قلم می‌کشیم ما / تا نسخه‌ای از آن رخ زیبا نوشته‌ایم (صائب، ۲۸۲۹)

- فرد آفتاب با نسخه، آرایه‌ی ایهام تناسب دارد. یکی در معنای یگانه و دیگری در معنای بیت. فلک، برات که بر شهپر هما ننوشت / که نسخه‌ای ز غبار مزار ما ننوشت (اسیر، ۱۸۰)



- غبار با نسخه، آرایه‌ی ایهام تناسب دارد. یکی گرد و غبار و دیگری خط غبار و بسیار ریز. خجلت الفت کشد هر دل که با ما صاف نیست / نسخه‌ای رنگین تراز مجموعه‌ی انصاف نیست (اسیر، ۱۶۸) همان دم شاهدان غیب می‌گیرند از دستش / اگر صد نسخه از رخسار او آینه بردارد (صائب، ۱۴۱۷) اوقات خود ز مشق پریشان سیاه کرد / چشمی که نسخه زان خط شیرنگ بر نداشت (صائب، ۱۰۲۰)

- با توجه به واژه‌ی مشق، خط شیرنگ با نسخه، آرایه‌ی ایهام تناسب دارد. نسخه برداشتن از خط عارض معشوق و دیگری خط نوشته‌ی سیاه رنگ.

برون ز مدح تو هر نسخه‌ای که یافت خرد / نقاب لفظ درید و به روی معنی زد (عرفی، ۴۳۶ / ۲) در لحد مونس تنهایی او حورا باد / برزخ او به خوشی نسخه‌ای از فردا باد (کلیم، ۹۰) به نسخه‌ای که شود حرف امتیازش ثبت / رود مجانست از صورت فرار و قرار (کلیم، ۳۵) زین نسخه که قیل و قال دارد / پرواز جنون مآل دارد (بیدل، ۲۳۳) از شکست کار ما آشفته‌حالان نسخه‌ای است / دفتر آشوب یعنی سنبلستان شما (بیدل، ۳۳۶) خط پیشانی از صبح قیامت نسخه‌ها دارد / بخوانید آنچه نتوان خواند زین لوح مزار امشب (بیدل، ۵۱۲) این تیرگی که در ورق ما نوشته‌اند / چون سایه نسخه در بغل آفتاب داشت (بیدل، ۵۸۷) درس عبرت‌های ما را نسخه‌ای در کار نیست / چشم آه‌ور اسواد خویش سر مشق رم است (بیدل، ۶۲۲) ما به یک صفحه ز صد نسخه فراغت داریم / دل آشفته اگر جمع شود دفتر ماست (بیدل، ۶۹۲)

۲- نسخه (فعل):

نسخه در ترکیب‌های فعلی چون نسخه برداشتن، نسخه گرفتن، نسخه نوشتن و نسخه بردن بسیار بکار رفته است:

نسخه دارد لعلش از چشم حیا پرداز خویش / بس که حرف آهسته گوید نشنود آواز خویش (اسیر، ۳۳۸) بر فرد آفتاب قلم می‌کشیم ما / تا نسخه‌ای از آن رخ زیبا نوشته‌ایم (صائب / ۲۸۲۹) روز و شب چون مژه در پیش نظر جلوه‌گرست / نسخه‌ای کز خط مشکین تو برداشته‌ام (صائب / ۲۷۱۵)

- خط مشکین با نسخه، آرایه‌ی ایهام تناسب دارد. یکی خط عارض معشوق و دیگری خط نوشتاری. تا نخواند غیر من کس مصرع سودا اسیر / نسخه جمع آوردن خط پریشان تازه‌تر (اسیر، ۳۲۰) این زمزمه در گوش که گویم که بفهمد / خاموشی من نسخه ز انشای دگر برد (اسیر، ۲۵۴) نسبت خط تا نگیرد نسخه از رنگِ مداد / وصف ماه رویش از آب گهر خواهم نوشت (اسیر، ۱۸۰)

- مداد همان مُرکّب است که غالباً سیاه و گاه قهوه‌ای است. نوشتن با رنگ‌های روشن بر زمینه‌ی تیره را رنگه‌نویسی گویند که بیشتر در مرقعات، باقی مانده است.

نسخه گرفته است نظام جهان / از نسق بی‌سر و سامانی‌ام (کلیم، ۵۰۸)
تو تارفتی ز پیش چشم، از دل محومی گردد / اگر صد نسخه از روی تو چون آینه بردارم (صائب / ۲۶۷۶)
نتوان نسخه از آن چشم ز شوخی برداشت / ورنه مجنون به نظر چشم غزالی دارد (صائب، ۱۶۰۸)
دانسته‌ام شفا و مرض از دکان کیست / صائب ز نسخه‌بندی عطار فارغم (صائب / ۲۸۱۸)

- نسخه‌بندی در معنای نسخه پیچیدنِ امروزی است.

طیب در عرق شرم، نسخه‌ها را شست / ز بس که منفعل از درد بی‌دوای من است (کلیم، ۳۱۶)
قضا تا نسخه‌ی کفر از خط جانانه می‌گیرد / جنون هم سرخط داغ از من دیوانه می‌گیرد (صائب / ۳۵۰۴)
سواد دفتر بینش به سعی نیست اسیر / هزار نسخه‌ی باطل ز روی هم بردار (اسیر، ۳۱۳)

- با هزار بار نسخه برداشتن از نسخه‌ای مغلوط و بی‌فایده، نمی‌توان به بینش دست یافت.
سبزه‌ی خط چون دمید از رخ او نوبهار / نسخه‌ی دیوانگی بر ورق گل نوشت (اسیر، ۴۵۴)
رخ تو نسخه‌ی خوبی ز لاله‌زار گرفت / کلید گلشن حسن از کف بهار گرفت (اسیر، ۴۵۵)
بخشد حیات هر که دلی آورد به دست / عیسی گرفت نسخه ز دارالشفای دل (تأثیر، ۶۰۰)
تواند عقل از کیفیت شأنش نشان دادن / اگر از عالمی آن سوی گردون نسخه بردارد (بیدل، ۱۱۹)
هر کجا نسخه کنند آن خط ریحانی را / نیست جز ناله کشیدن قلم مانی را (بیدل، ۴۸۳)
تواند عقل از کیفیت شأنش نشان دادن / اگر از عالمی آن سوی گردون نسخه بردارد (بیدل، ۱۱۹)
پیشانی نسخه کرد اجزای مژگانِ تر ما را / چه مضمون است در خاطر نگاه حیرت‌انشارا (بیدل، ۳۵۷)

۳- نسخه (ترکیب اضافی):

واژه نسخه، دستمایه‌ای مناسب برای ترکیب‌سازی سخنوران سبک هندی بویژه بیدل بوده است.
در خامه‌ی قدرت دوزبانی نتوان یافت / تغییرِ قلم نسخه‌ی ایجاد ندارد (صائب / ۲۰۸۹)
یا سرّ قدر مایه‌ی اندیشه و بیم است / یا نسخه‌ی این مسئله بسیار سقیم است (عرفی، ۳۷۹)

- نسخه‌ی سقیم به نسخه‌ی پُرغلط گویند که نمونه‌هایی دیگر از کاربرد آن به این قرار است:
هر نسخه‌ی سقیمی دارد امید صحت / امید صحتی نیست در نسخه‌ی طبیبان (تأثیر، ۶۶۴)



دارد اسیر چشم که ببند در آن جناب/ صحت‌پذیر نسخه‌ی عمرِ سقیم را (اسیر، ۲۴)
و گاه نسخه‌هایی ازین دست را نسخه‌ی مغلو ط نامیده‌اند، از جمله:

نسخه‌ی مغلو ط عالم قابل اصلاح نیست/ وقت خود ضایع مکن، بر طاق نسیانش گذار (صائب/ ۲۲۰۴)
نسخه‌ی آشفته‌ی دیوان عمر ما می‌رس/ خط غلط معنی غلط انشا غلط املا غلط! (اسیر، ۴۸۵)
بهار نسخه‌ی آن پنجه‌ی نگارین است/ خزان مُسوّده‌ی رنگ عاشقانه‌ی کیست؟ (صائب، ۸۸۲)

- مُسوّده در معنای پیش‌نویس است.

از بهار گلشن فردوس، رنگین نسخه‌ای/ کاتب قدرت برای روزگار آورده است (کلیم، ۱۰۹)
هر جزوی ازان بود بر تو خطی/ گویی دل من نسخه‌ی استکتاب است (سلیم، ۶۳۳)
گل همیشه بهار است سینه صافی‌ها/ ز دور ساغر ما نسخه‌ی ارم بردار (اسیر، ۳۱۳)
صفحه‌ی افلاک، سرلوح کتابِ غفلت است/ نسخه‌ی ایام، طومار حساب غفلت است (اسیر، ۷۷)
هر چه از خاطر ما رفته سبق‌دانی ماست/ صفحه‌ی ساده‌ی ما نسخه‌ی اسرار دل است (اسیر، ۱۰۰)
بی‌نیازی نسخه‌ی آمال ما را خوانده است/ بهتر از فال دو عالم چون نیاید فال ما (اسیر، ۴۵)
دلم کاتبِ رقع‌های نیاز/ لبم منشی نسخه‌های سخاست (عرفی، ۲/۵۲)
دلا ز مصحفِ تسلیم برگشودم فال/ بیار مطهره‌ی ترک و نسخه‌ی اعمال (عرفی، ۲/۲۳۳)
نسخه‌ی این باغ را زیر و زبر کن، بس است/ بر سرِ گل تا به کی منتِ شم داشتن (عرفی، ۲/۳۱۴)

- زیر و زبر با نسخه، آرایه‌ی ایهام تناسب دارد. یکی در معنای زیر و رو کردن و دیگری اعراب یا اعجام نسخه است.

گل از وعده‌ی او اگر درس گیرد/ در آب افکند نسخه‌ی بی‌وفایی (سلیم، ۴۶۶)
نیست در بیداری من صرفه‌ای، صائب که هست/ نسخه‌ی تعبیر من خواب پریشان‌دگر (صائب/ ۲۲۳۴)
به راه عشق بود نسخه‌ی پریشانی/ مرا ز نقش قدم تا به نقش پریشانی (سلیم، ۴۸۸)
محرران سخن، شاه بیتِ ابرویند/ ز روی نسخه‌ی تشریح، روی عالم را (صائب، ۲۹۶)
دیوان سرنوشت‌م چون نسخه‌های اصلی/ هر چند بد نوشته است اما غلط ندارد (اشرف، ۲۵۱)
در نسخه‌ی اصلی که به خط مؤلف باشد، غلط نداشتن مهم‌تر از خوش خطی است.

ز نسخه‌های جهان هر کس انتخابی کرد/ ورق ورق دل صد پاره انتخاب من است (نجیب، ۱۲۶)
ز تازگی و تری، نسخه‌های نظم را/ چو گل زند به سر، شاهدان روحانی (۲۲۰، قدسی)
صفحه‌ی تیغم ازان نسخه‌ی خلد است که دوش/ به شبیخونِ سپاهِ غم الوان رفتم (عرفی، ۲/۲۷۵)

از بس که به شعر خود تعشق دارم / چون نسخه‌ی خوش‌خطش به قولق دارم
هر چیز که آن به من تعلق دارد / اشرف من هم به او تعلق دارم (اشرف، ۳۶۶)

– قولق یا قلُق در معنای کیسه‌ای پارچه‌ای است که قرآن و کتاب‌های نفیس را در آن می‌گذاشتند.
(لغت‌نامه‌ی دهخدا)

به پیش صفحه‌ی نظم، رقوم نسخه‌ی سحر / به خود فرو رود از شرم همچو نقش نگین (سلیم، ۴۲۰)
بگیر و زود ببر با قصیده‌ای، که بود / به شاخ و برگ سخن نسخه‌ی ریاض نعیم (عرفی، ۲/۲۶۱)
غمزه‌ی او نتیجه‌ی بیداد / چهره‌ی اوست نسخه‌ی فرهاد (عرفی، ۲/۴۴۲)
قضا تا نسخه‌ی کفر از خط جانانه می‌گیرد / جنون هم سرخط داغ از من دیوانه می‌گیرد (صائب، ۳۵۰۴)
چشم دولت که به بیداردلی مشهورست / نسخه‌ی خواب پریشان سحرخیزان است (صائب، ۷۴۱)
نشد ز نسخه‌ی دل نقطه‌ای مرا معلوم / اگر چه عمر به تصحیح این رساله گذشت (صائب، ۹۰۱)
نسخه‌ی زلف و سنبل و ریحان / همه از روی هم نوشته شده است (صائب، ۱۰۸۵)
اوراق چرخ زیر و زبر گشته سال‌ها / تا نسخه‌ی وجود تو بیرون نوشته‌اند (صائب، ۱۹۸۸)
گر ز رفتار به مردم نتوانی ره برد / نسخه‌ی نیک و بد خلق ز سیما بردار (صائب، ۲۲۵۱)
این قدر دلبستگی صائب به زلف یار چیست؟ / نسخه‌ی
خواب پریشان گر نباشد گو مباحش (صائب، ۲۳۵۸)
نسخه‌ی داغی به دست آراز دل پر شور ما / دل به داغ بی‌نمک چون لاله‌ی حمرا منه (صائب، ۳۱۹۹)

– داغی نشانی است که با آهن گداخته بر حیوان یا آدمی زنند (لغت‌نامه‌ی دهخدا) و داغی در
نگارگری نیز به لکه‌های ماتده از فشار قلم گویند که در انتهای خطوط بجا می‌ماند. (فرهنگ
خوشنویسی)

پس معنای مصرع نخست این است که اگر دل شیفته‌ی مرا به دست آری خواهی دید که بر آن
داغ توست و به تو تعلق دارد.

هر که را بینی به درد خویشتن درمانده است / از که جوید
نسخه‌ی درمان خود درمانده‌ای؟ (صائب، ۳۲۴۱)
خزان نسیم برون رانده‌ای است از چمنش / بهار نسخه‌ی آن پنجه‌ی نگارین است (صائب، ۳۴۸۹)
روز تا شب لاله‌زارش در نظر دارد سپهر / شام بردارد از آن رو، نسخه‌ی نیک اختری (کلیم، ۸۴)
هر که را باید نوشتن نسخه‌ی آداب فقر / صفحه‌ی تن را ز نقش بوریا مسطر زند (کلیم، ۳۶۲)



- بنابر آداب فقر گاه بر حصیر می‌خوانند تا نقش آن همچون خطوط مسطر بر تن افتد. مسطر، صفحه‌ای مقوایی یا چوبی بوده (به جای خط‌کش امروزی) که نخ‌هایی را با فاصله‌ی دلخواه بر آن می‌چسبانند. سپس کاغذ را بر آن نهاده و با اندکی فشار، ردّ خطوطِ مسطر بر کاغذ منعکس می‌گردید تا کاتب را برای راست نوشتن و رعایتِ کرسی راهنمایی کند.

بر زر قلب من کنی گر نظر عنایتی / صفحه‌ی ساده‌ی دلم نسخه‌ی کیمیا شود (نجیب، ۲۹۰)
 چو اتمام این نسخه‌ی شرع آیین / شدش نام از غیب تقویم شرعی (نجیب، ۶۳۰)
 دارد اسیر چشم که بیند در آن جناب / صحت‌پذیر نسخه‌ی عمر سقیم را (اسیر، ۲۴)
 پیچش زلف موج زنجیر است / خط سبز است نسخه‌ی سودا (اسیر، ۵۲)
 چه شد گرنبض زنجیرم ز جستن چاک می‌گردد / غبارش نسخه‌ی دارالشفادر آستین دارد (اسیر، ۲۴۰)
 سواد دفتر بینش به سعی نیست اسیر / هزار نسخه‌ی باطل ز روی هم بردار (اسیر، ۳۱۳)
 حرفی رقم ز نسخه‌ی عالم نمی‌کنیم / در چشم خلق سرمه‌ی عبرت نمی‌کشیم (اسیر، ۳۸۴)
 سبزه‌ی خط چون دمید از رخ او نوبهار / نسخه‌ی دیوانگی بر ورق گل نوشت (اسیر، ۴۵۴)
 درس بی آرامی از سیلاب می‌باید گرفت / نسخه‌ی بیتابی از سیماب می‌باید گرفت (اسیر، ۴۵۵)
 رخ تو نسخه‌ی خوبی ز لاله‌زار گرفت / کلید گلشن حسن از کف بهار گرفت (اسیر، ۴۵۵)
 ز مژگان می‌نویسم سطر اشکی / سواد نسخه‌ی طوفان که دارد (اسیر، ۴۶۸)
 نسخه‌ی بینایی‌ای می‌خواست بهر روزگار / مصلحت بینی که لوح خاطر را ساده کرد (اسیر، ۴۷۱)
 عشق آفت سلطان بود، آرایش بنده / این مسئله در نسخه‌ی محمود و ایاز است (عرفی، ۲۸۱)
 برو ای عقل، منه منطق و حکمت پیشم / که مرا نسخه‌ی غم‌های فلان در پیش است (عرفی، ۲۸۲)
 هر نسخه‌ی دعا که نه ختمش ز شکر اوست / مانده‌ی مصنّف بی‌حمد ابتر است (عرفی، ۲/۴۹)
 ز نورِ ناصیه‌ات ماه اگر ضیا گیرد / به آفتاب دهد نسخه‌ی حسابِ شهور (عرفی، ۲/۱۰۹)
 تا عرضه دهد منتخبِ نسخه‌ی اسرار / طراح چمن معنی هر غنچه جدا بست (بیدل، ۷۲۶)
 نسخه‌ی آرام دل در عرض آهی ابتر است / غنچه‌ها را خامشی شیرازی بال و پراست (بیدل، ۷۳۱)
 زندگی فرصت درس شرر آسان فهمید / منتخب نقطه‌ای از نسخه‌ی عنقا برداشت (بیدل، ۷۴۰)
 دل به هر نقشی که بستم صورت آینه بود / نسخه‌ی تحقیق امکان جز خط باطل نداشت (بیدل، ۷۴۹)
 در نسخه‌ی مرگ است اگر انصاف توان یافت / تا علم فنا نیست همان بحث و همان بحث (بیدل، ۷۶۱)
 دستگاه نازم از سعی جنون آماده است / دارم از چاک گریبان نسخه‌ی توفان صبح (بیدل، ۷۶۹)
 ناتوان رنگی من نسخه‌ی عجزی واکرد / که به مضمون حنا پنجه‌ی قاتل بستند (بیدل، ۷۷۹)

در نسخه‌ی کیفیت این باغ وفا نیست / مضمون گل از بستن پیمان گله دارد (بیدل، ۷۹۱)

در نسخه‌ی بی‌حاصل هستی چه توان خواند / زان خط که غبار نفسش زیر و زبر شد (بیدل، ۸۱۱)

گر نه باد صبح چین طره‌ات وا می‌کند / نسخه‌ی دامن داغ [او] که اجزا می‌کند (بیدل، ۸۳۶)

نسخه‌ی هستی ز بس دقت سواد افتاده است / چشم بر هم بسته حل این معما می‌کند (بیدل، ۸۳۷)

ز نسخه‌ی دو جهان درس ما فراموشی است / به گوش ما سخنی ناشنیده می‌ماند (بیدل، ۸۴۹)

گر شود آینه‌دار نسخه‌ی گردون بجاست / کز شرف هر نقطه‌اش هم چشم چندین اختراست (بیدل، ۱۱۸)

شد عرق شبنم طراز گلستان شرم یار / این گهر بود انتخاب نسخه‌ی موزون آب (بیدل، ۴۹۲)

زین چمن یک برگ بی‌بال و پرواز نیست / بی‌خبر شیرازه‌بند نسخه‌ی زنگ است آب (بیدل، ۵۰۰)

معنی آشفته‌گی بیدل ز زلف یار پرس / نسخه‌ی فکر پریشان جمع در طبع رساست (بیدل، ۵۲۱)

کدام شعله بر این صفحه دامن افشان رفت / که سینه نسخه‌ی پرویزن شرر بیز است (بیدل، ۵۶۶)

حریف نسخه‌ی افتادگی نه‌ای، ور نه / هزار آبله مضمون نقش پا بسته است (بیدل، ۵۹۲)

صد گریبان نسخه‌ی رسوایی‌ام اما هنوز / یک الف از انتخاب مشق چاکم ناله است (بیدل، ۵۹۶)

ز سواد نسخه‌ی خشک و تر به کلام بیدل مانگر / که به حیرت چمن اثر، شود آب آینه رهبرت (بیدل، ۵۹۹)

هنر جمعیت ما را برآشفست / ز جوهر نسخه‌ی آینه اجزاست (بیدل، ۶۰۷)

من و ما نسخه‌ی تحقیق هستی / خطی دارد که آن لوح مزاری است (بیدل، ۶۲۸)

چو صبح نسخه‌فروش ظهور آفاقیم / ز چاک سینه‌ی ما راز نه فلک فاش است (بیدل، ۶۵۲)

تا کجا خواهی عیار دفتر مجنون گرفت / نه سپهر بی‌سر و پا نسخه‌ی یک فرد ماست (بیدل، ۶۸۱)

نسخه‌ی وحشت سواد چشم آهو خوانده‌ایم / گر سیه گردد سراپا نیست باطل فرد ما (بیدل، ۳۹۴)

نسخه‌ی جمعیت دل گر به این آشفته‌گی ست / نیست ممکن لب به هم آوردن از تقریر ما (بیدل، ۴۱۳)

سواد نسخه‌ی دیدار اگر روشن توان کردن / به آب حیرت آینه باید شُست دفترها (بیدل، ۴۲۱)

به تسلیم از کمال نسخه‌ی هستی مشو غافل / سر افتاده شاید نقطه باشد انتخابش را (بیدل، ۴۶۱)

به این فرصت مشو شیرازه‌بند نسخه‌ی هستی / سحر هم در عدم خواهد فراهم کرد اجزارا (بیدل، ۴۷۴)

سواد شام و بیاض سحر ز هر طرفم / گشوده نسخه‌ی عبرت به چشم حیرت کار (بیدل، ۱۳۵)

زبان افصح او کاشف رموز ازل / ظهور جامع او اصل نسخه‌ی ایجاد (بیدل، ۱۸۵)

سزد که نسخه‌ی نازی از این مداد خیال / به خامه‌ی مژه‌ی ناتوان کشی جدول (بیدل، ۱۹۷)

آن یکی درس خاکساری خواند / نسخه‌واری ز نقش پا برداشت (بیدل، ۲۶۷)

خاموش که نسخه‌ی حقیقت / آشفته‌گی از کلام دارد (بیدل، ۲۹۳)

ز صفحه‌ی راز این دبستان ز نسخه‌ی رنگ این گلستان /



نگشت نقش دگر نمایان مگر غباری به بال عنقا (بیدل، ۳۳۱)
گر شود آینه دار نسخه ی گردون بجاست / کز شرف هر نقطه اش هم چشم چندین اختراست (بیدل، ۱۱۸)

سخنورانِ سبکِ هندی همچون سخنورانِ پیش از خویش به جای اصطلاح «نسخه ی خطی» از ترکیباتی که یاد شد و از واژگانی چون: «کتاب»، «دفتر»، «سفینه»، «مجموعه» و «بیاض» و ترکیباتشان بهره جسته اند. در این جا تنها چند نمونه از کاربرد این واژگان برای مقایسه با «نسخه» یادآوری می شود:

- کتاب:

شد مدّتی که خشت سر خُم کتاب ماست / موج شراب، سرخی سرهای باب ماست (صائب، ۹۱۵)
از بیاض گردن او، فرد بیرون کرده ای است / فرد خورشیدی که سر لوح کتاب عالم است (صائب، ۵۳۰)
بای بسم الله را در نقطه قران مضمّرت / غیر او آن نقطه نبود در کتاب مستطاب (تأثیر، ۳۹)
ای عرش آسمان ز جمالت نقاب ها / عالم کتاب صنع ترا فصل و باب ها (تأثیر، ۲۲۰)
خضر رهند گوشه نشینان منقطع / چون کاغذ نشان به میان کتاب ها (تأثیر، ۲۲۱)
همیشه تا که ز پیوند و سعی شیرازه / میان جزو و کتاب اختلاط، چسبان است (کلیم، ۱۱۱)
گر به سهو از یاد یاران رفته ام غمگین نیم / بازمی جویند حرف از کتاب افتاده را (نجیب، ۶۴)
پاشید جزو جزو دلم را غمش ز هم / چون طفل نو سبق که کتابی ورق کند (نجیب، ۲۷۸)
هر نفس جزو پریشان کتاب دیگر است / هر خراش سینه بیت انتخاب دیگر است (اسیر، ۸۹)
ثبت دل ساخت سروش نفس هر که شنید / نام ما بود که بر پشت کتابی نوشت (اسیر، ۱۸۱)
از کتابی که منش خاتم هـ / لوح محفوظ نخستین ورق است (عرفی، ۳۴۴)
اوراق تن به جلد کتاب فنا روند / شیرازه را بکار شود رشته های جان (عرفی، ۳۳۵ / ۲)
هر چند پیر گشتم من چون شراب کهنه / شد اعتبارم افزون همچون کتاب کهنه (اشرف، ۳۸۵)
جایش به دل است طفل زیرک / باشد بغلی کتاب کوچک (اشرف، ۱۶۳)
هر کتابی را که نبود مدح او دیباچه اش / چون پر پروانه می باید بسوزد آن کتاب (سلیم، ۴۳۳)
هزار نامه ام از بیم غیر قاصد را / به زیر پوست چو جلد کتاب پنهان است (سلیم، ۹۶)
ببند چشم و خط هر کتاب را دریاب / ز وضع این دو نقطه، انتخاب را دریاب (بیدل، ۴۹۲)
کتاب عافیتی، قیل و قال باب تو نیست / ببند لب که جز این نقطه انتخاب تو نیست (بیدل، ۷۱۲)

به کتاب دانشِ این و آن مکن آنقدر سبقت روان / که دمد ز
پشت و رخ ورق، خط شبهه‌ی حق و باطلت (بیدل، ۷۲۰)

- دفتر:

به هرزه دفترِ امید هر کجا مگشا / که مبتلای هوا کار درهمی دارد (نظیری / ۱۱۴)
چون حالِ تو، اوراقِ هنر گشته پریشان / ترتیب ده این دفترِ پاشیده ز هم را (قدسی، ۷۲)
جز مدح تو در دفترِ خود، ثبت ندیده / هر چند که بر نسخه‌ی اشعار گذشته (قدسی، ۲۵۱)
شانه گر مشاطه‌ی زلفت نباشد گو مباش / دفترِ آشفته‌گی را مسطری در کار نیست (بیدل، ۷۲۶)
حفظ دولت در پریشان کردن سیم و زرست / مداحسان رشته‌ی شیرازه‌ی این دفترست (صائب، ۴۹۰)
در کتاب آشنایی معنی بیگانه نیست / این حدیث آشنا در دفتر بیگانگی است (صائب، ۶۰۲)
در دفترِ جهان نقط انتخاب نیست / ما حرف حرف را همه نازاده دیده‌ایم (نجیب، ۴۱۲)
بی تمنای تو داغ عمر ضایع کرده‌ایم / هر نفس در دفتر ما فرد باطل گشته‌ای است (اسیر، ۱۳۷)
سواد دفتر بینش به سعی نیست اسیر / هزار نسخه‌ی باطل ز روی هم بردار (اسیر، ۳۱۳)
آدم از معنی است رنگین، و مرغرض صورت بود / صورت رنگین بسی نقاش را بر دفتر است (عرفی، ۲/۵۵)
شود در بوستان فرد دفتر / روان جوی طلا چون جدول زر (اشرف، ۱۸۲)
همت ما دارد این ویرانه را برپا سلیم / آسمان‌ها را دو دست ما چو جلد دفتر است (سلیم، ۷۸)
زهی بلند عطایی که می‌کشد خطِ نسخ / به دفترِ کرم بحر مد احسانش (تأثیر / ۷۶)
عیم ز خاکساری سرد دفتر هنرهاست / هر موی چینی من شیرازه‌ی کتاب ست (تأثیر، ۳۱۳)
گر دل جمعت هوس باشد خموشی پیشه کن! / غنچه را پاس نفس شیرازه‌بند دفتر است (بیدل، ۱۱۳)
از شکست کار ما آشفته‌حالات نسخه‌ای است / دفتر آشوب یعنی سنبلستان شما (بیدل، ۳۳۶)

- سفینه:

مرا به دفترِ ارباب فضل دستی نیست / سفینه‌ای که مرا داده‌اند، می‌شویم (عرفی، ۷۱۸)
چون ترزبان شود به ثنای تو کلک من / دریا شود سفینه‌ام از شعر آبدار (قدسی، ۲۱۰)
به عزت جای داد آن بی‌قرینه / چو بیت انتخابم در سفینه (سلیم، ۶۰۲)
در سینه بود مهر رخس تا خطش دمید / آخر به خط یار رساندم سفینه را (صائب، ۳۶۴)
وصف رخس در سفینه‌ای که رقم شد / برگ گل تر کنند جلد کتابش (تأثیر، ۵۸۵)
هوا ز موج طراوت سفینه‌ی غزل است / چمن ز لاله و گل مطلع خوش انشایی است (اسیر، ۱۴۸)



- مجموعه:

عرفی این نکته به مجموعه‌ی احباب نویس/که محبان وفا تازه کن ریش همند(عرفی، ۴۶۳)
مجموعه‌سازِ عشقِ الم نامه‌ی مرا/ناخوانده برد و خاتمه‌ی صد رساله کرد(عرفی، ۴۷۳)
مگذر از مجموعه‌ی احوالِ دل‌ها سرسری/این پریشان نسخه را یکبار سرتاسر ببین(طالب/ ۸۲۵)
خمار توبه چنین بشکنم از این فتوی/کتاب و دفتر و مجموعه و رساله پُر است(طالب/ ۳۴۲)
مجموعه‌ی خیالِ من آمد به روی کار/منسوخ گشت نسخه‌ی دیوانِ انوری(طالب/ ۱۰۸)
حدیث دلفروزش بس که شد مجموعه‌ی حکمت/حکیمان جزو می‌سازند، اوراقِ مُجلد را(نظیری/ ۱۱)
زهی نسخه‌ی آفرینش جمالت/نکت‌یابِ مجموعه‌ی گل خیالت(نظیری/ ۹۴)

- بیاض:

کنون بیاضِ ریایی ما بر آتش نه/ که سوی روضه نیاریم کاهِ دود انگیز (نظیری/ ۲۱۰)
بیاضِ سبزه گشودم کتابِ گل خواندم/ به نام شوق تو هر شب نمی معمای است (اسیر، ۱۴۸)
بیاضِ خوش‌قلم باشد بهشتی خوشنویسان را/ مسلّم
کی گذارد کلک صنع آن صفحه‌ی رو را؟ (صائب، ۲۱۵)
بیاضِ گردن او در کتابخانه‌ی حُسن/ سفینه‌ای است که حاجت به انتخابش نیست (صائب، ۸۸۶)
نیست امشب دفترِ عیشم دگر شیرازه گیر/ دست گستاخ که جلد آن بیاضِ گردن است (اشرف، ۲۱۰)
از عکسِ خال کردن از آینه دلربا/ یک نقطه زین بیاض به ناز انتخاب کن (نجیب، ۴۳۰)
قلم به حسرت دیدار عجز تحریر است/ بیاضِ دیده به مژگان مگر دهد کاغذ (بیدل، ۲/۲۵۱)
بیاضِ شعر به توفان رود چو کاغذِ باد/ ز وصف زلف تو گر مصرعی کنم تحریر (بیدل، ۲/۲۷۱)
اگر از بیاضش زنی انتخاب/ نیایی مگر مطلعِ آفتاب (بیدل، ۳/۶۹۳)
البته بیاض در سبک هندی بیش از این که در معنای نسخه به کار رود در معنای سفیدی (در برابر سواد) و نیز توصیفِ بیاضِ گردنِ یار، به کار رفته است.

نتیجه

واژه‌ی «نسخه» و ترکیبات گوناگونش در شعر سبکِ هندی (دوره‌ی صفوی) کاربرد بسیار داشته است ولی ترکیب «نسخه‌ی خطی» تا نیمه‌ی نخستِ سده‌ی سیزدهم هجری که چاپ سربی و سنگی در ایران رایج گردد، به کار نرفته است و در تقابل با صنعت چاپ، این ترکیب ساخته و متداول شده است. در شعر فارسی، واژگان: نسخه، کتاب، دفتر، سفینه، مجموعه و گاه بیاض،

به جای نسخه‌ی خطّی، دستنویس و دستنوشته به کار می‌رفته است و بسامد آنها در شعر سبک هندی بیش از دیگر سبک‌های شعر فارسی است و در نتیجه می‌توان کاربرد فراوان اصطلاحات نسخه‌پردازی را از ویژگی‌های شعر سبکِ هندی بشمار آورد.

منابع

- اجلالی، امین پاشا، *دیوان محسن تبریزی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- بهداروند، اکبر و عباسی داکانی، پرویز، *کلیات بیدل* (۳مجلد)، تهران، نشر الهام، ۱۳۷۶.
- دادبه، اصغر و صدری، مهدی، *کلیات نجیب کاشانی*، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- رضا، رحیم، *دیوان کامل محمدقلی سلیم تهرانی*، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۹.
- سیدان، محمدحسین، *دیوان اشعار اشرف مازندرانی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
- شریفی ولدانی، غلامحسین، *دیوان غزلیات اسیر شهرستانی*، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- طاهری شهاب، محمد، *کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی*، تهران، کتابخانه‌ی سنایی، بی تا.
- قلیچ خانی، حمیدرضا، *اصطلاحات نسخه پردازی در دیوان بیدل دهلوی*، دهلوی نو، دفتر تحقیقات زبان فارسی، ۱۳۸۹.
- ، ----- و بهشتی، سید احمد، *دیوان حسن دهلوی*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ، -----، «سواد و بیاض نمیدیده (خاطره‌ای از استاد ایرج افشار)»، *گزارش میراث*، ضمیمه‌ی ۱، اسفند ۱۳۹۰.
- ، -----، زرافشان: *فرهنگ اصطلاحات و ترکیبات خوشنویسی*، کتاب آرای و نسخه پردازی در شعر فارسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۲.
- ، -----، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته*، تهران، روزنه، چاپ سوم، ۱۳۹۰.
- قهرمان، محمد، *دیوان ابوطالب کلیم همدانی*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ، -----، *دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵.
- ، -----، *دیوان صائب تبریزی* (۶مجلد)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- مصفا، مظاهر، *دیوان نظیری نیشابوری*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- ولی الحق انصاری، محمد، *کلیات عرفی شیرازی* (۲مجلد)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.



محمود نظری^(۱)

چکیده

تجوید و قرائت مجموعه قواعدی هستند که علمای اسلامی به جهت صحیح و زیبا خواندن حروف و کلمات قرآنی وضع نموده‌اند. در این مقاله به زندگانی سید محمود موسوی دزفولی از مؤلفانی که در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته و بیشتر به مباحث تجوید و قرائت می‌پرداخت، اشاره شده است. در این نوشتار، به نسخه‌هایی از آثار دزفولی در موضوع مورد بحث، در گنجینه خطی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی اشاره شده است.

کلید واژه‌ها: علوم قرآنی، تجوید، قواعد التجوید، مختصر التجوید، تحفة الاخلاص، سید محمود موسوی دزفولی، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۱. کتابشناس و فهرست نگار کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، nazari.nazari@gmail.com



سید محمود موسوی دزفولی و آثار او

تجوید و قرائت مجموعه قواعد و ضوابطی است که علمای اسلامی به جهت صحیح و زیبا خواندن حروف و کلمات قرآنی وضع کرده و در این فن آثار متعددی به رشته تحریر آمده است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب *ارزشمند الذریعه* (ج ۳، ص ۳۶۱)، ذیل عنوان *تجوید القرآن* می‌نویسد: علم تجوید علم زیبا خواندن و ترتیل قرآن است که در آیه شریفه و رتل القرآن ترتیلاً ذکر شده است. این علم از شعب علم قرائت است و در این موضوع با آن اشتراک و اتحاد دارد اما در قرائت بررسی و بحث درباره مواد واژگان قرآنی و شکل حروف آنها و در تجوید از کیفیت ادا و بیان آن الفاظ و صفات حروف بحث می‌شود، از جمله: ترقیق، تفخیم، اظهار، اخفا، اشباع، روم، ادغام، مد، وقف، وصل و جز اینها. در ادامه شیخ آقا بزرگ به برخی از آثار تألیف شده در این زمینه و مؤلفان آنها اشاراتی نموده است.^(۱)

سید محمود فرزند عبدالله موسوی دزفولی زنده در قرن ۱۳ از جمله مؤلفانی است که با تألیفاتی در قرائت و تجوید به این مباحث پرداخته، با آثاری چون: *قواعد التجوید فی ترتیل القرآن المجید*، *مختصر التجوید*، *تحفه الاخلاص و التحفه الحشمتیه فی شرح المنظومه اللؤلؤیه فی علم القرائه القرآنیه*. گویا در منابع و تراجم موجود شرح حالی از وی در دسترس نمی‌باشد اما در آثارش جسته و گریخته به برخی از حالات وی اشاراتی رفته است.

در *تراجم الرجال*، سید احمد حسینی اشکوری^(۲) در ذیل سید محمود دزفولی (ق ۱۳ هـ) می‌نویسد: «وی از اعلام قرن سیزده است که به تجوید و قرائت اهتمام ویژه‌ای داشته و این فن را از استادش ابوالقاسم قاری اصفهانی فرا گرفته است. او اصالتاً دزفولی و ساکن بروجرود بوده و نزد محمد میرزا قاجار به منصب حکومتی اشتغال داشته. نسبش با هفت واسطه به قطب العارفین شاه رکن‌الدین^(۳) مدفون در دزفول می‌رسد. سید محمود دزفولی از وی با عنوان عالمی امامی یاد کرده است.

از آثار اوست: *قواعد التجوید تألیف شده در ۱۲۳۹ هـ*، *مختصر التجوید در ۱۲۴۰ هـ*، *تحفه الاخلاص در ۱۲۴۴ هـ* و *المنثور المحمودیه فی شرح المنظومه اللؤلؤیه در ۱۲۴۶ هـ*. گفتنی است تاکنون تنها نسخ موجود از سه کتاب قواعد التجوید، تحفه الاخلاص و مختصر التجوید

۱. تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۳، صص ۳۶۱-۳۶۳.

۲. همان، ج ۳، صص ۴۳۸-۴۳۹.

۳. سید علی رکن‌الدین دزفولی همان جد آیات مرحوم سید عبدالحسین لاری دزفولی و سید مجتبی موسوی لاری است که مزارش در دزفول مشهور و مورد رجوع است. در باره او بنگرید به: خلوص کامیاب (یادگارنامه سید مجتبی موسوی لاری)، به کوشش عبدالحسین طالعی و مرتضی طالبی، قم، جامعه المصطفی (ص)، ۱۳۸۹، صص ۳۷-۴۹ و مقاله سید رکن‌الدین کیست؟ نوشته محمد حسن عرب.

در کتابخانه مجلس و التحفه الحشمتیه در کتابخانه مرحوم گلپایگانی ثبت و نگهداری می‌شود. اما التحفه الحشمتیه فی شرح المنظومه اللؤلؤئیه فی علم القرائه القرآنیه حسب آنچه که در فهرست کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی^(۱) معرفی شده: «شرحی است بر منظومه لؤلؤئیه سید ابوالقاسم قاری اصفهانی. مؤلف این شرح را به نام نواب محمدحسین میرزای قاجار در سال ۱۲۴۶ هـ تألیف کرده و خود سلسله نسبش را به قطب العارفین سید علی ملقب به رکن‌الدین می‌رساند.» به نظر می‌رسد المنشور المحمودیه فی شرح المنظومه اللؤلؤئیه که در کتاب تراجم الرجال از مؤلف مذکور یاد شده همین التحفه الحشمتیه باشد!

اثر دیگر مؤلف قواعد التجوید فی ترتیل القرآن المجید^(۲) است که تنها نسخه موجود آن به شماره ۸۱۳ در کتابخانه مجلس است.^(۳) مؤلف در مقدمه با بیان اینکه سلسله نسبش به قطب العارفین سید علی موسوی ملقب به رکن‌الدین می‌رسد می‌نویسد: «در این اوان میمنت اقتران که سال هزار و دویست و سی و هشت هجری است جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی از این بی بضاعت خواهش فرمودند بلکه اصرار بسیاری و ابرام بی‌شماری نمودند که موجز رساله‌ای و مختصر مجموعه‌ای که مبنی باشد بر قواعد...^(۴) علم تجوید و ترتیل قرائت قرآن مجید به لفظ‌های با سلاست و سهولت معنی و عبارت جمع‌آوری نماید و فقیر حقیر به مصداق اُقَدِّم رَجُلًا و اَوْخِرْ اُخْرٰی نه جرأت می‌کرد که با عدم قابلیت قدم در این میدان پرخوف و خشیت گذارد و نه روی آن داشت که ردّ خواهش ایشان نماید دوش طاقت به زیر این بار خجلت در آرد. گذشته از این دو مرحله نظر به مضمون من تشبّه بقوم فهو منهم دل امید منزل نیز می‌خواست که به این وسیله خود را در سلک سلسله علیه علماء اثنا عشریه قرائت منسلک دارد شاید که پروردگار غفور این بنده خاطی را در یوم النشور با زمره ایشان محشور گرداند. به هر حال، خواهی نخواهی، بعد از توسل به لطف الهی و تمسک به ذریه رسالت پناهی صلوات الله علیهم ما امر الامر و نهی الناهی خود را در معرض این امر خطیر انداخته چند کلمه شکسته بسته فراهم آورده ملتمس از غواصان بحور فصاحت و مثقبان درر بلاغت چنان است هرگاه در وقت مطالعه و مذاکره آن به سهوی یا غلطی که منافی قواعد تألیف باشد برخوردند چشم عیب جویی را از آن پوشیده و به قلم اصلاح، اصلاح آن نمایند و این بنده هیچ مدان را در حال حیات و بعد از ممات به دعای خیر و فاتحه‌ای یاد و شاد فرمایند و مسمی گردانیدم این رساله را به قواعد التجوید فی ترتیل القرآن المجید...».

۱. همان، ج ۲، صص ۷۶۲-۷۶۳.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۱۸۱.

۳. شیرازی، فهرست کتابخانه مجلس (چاپ قدیم)، ج ۳، صص ۲۸-۲۹.

۴. زیر و صالی رفته است.



قواعد التجويد مشتمل است بر مقدمه، دوازده باب و خاتمه، مقدمه در بیان فضیلت علم و علما و تلاوت قرآن، باب اول در ذکر قراء سبعه و روات ایشان، دوم دانستن دندانها و کمیت مخارج حروف، سوم صفات حروف، چهارم رعایت و ادا کردن هر یک از حقوق حروف و کلمات و حرکات و سکونات و ادغامات، پنجم اقسام ادغام، ششم احکام نون ساکن و تنوین، هفتم ترقیق، تفخیم راآت و لامات، هشتم مدّ و قصر، نهم هاءکنایه، دهم وقف و وصل، یازدهم رسم الخط، دوازدهم استعاذه و بسمله و سوره فاتحه و اخلاص، خاتمه در بیان بعضی از متفرقات قرائت ... قابل ذکر است برخی از این ابواب دارای چند فصل است. چنانکه در پایان نسخه آمده تاریخ اتمام تألیف روز عید فطر ۱۲۳۹ هـ و در دزفول بوده و این اثر با ابیاتی چند از مؤلف به پایان می‌رسد:

ثنائی نیک و نیکوتر ثنائی کنم بر ذات پاک کبریایی
که از الطاف خود کرده نظرها به من یعنی ضعیف بینوایی
نموده یاریم بر این رساله کنم شکرش به هر صبح و مسائی..

کتابت نسخه مذکور توسط علی بن معصوم موسوی در روز سه شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۴۰ هـ و به احتمال زیاد در زمان حیات مؤلف انجام شده است. اما مختصر التجوید اثر دیگر مؤلف در همین نسخه و در ادامه قواعد التجوید او است. کاتب در آغاز نسخه به شنگرف نوشته: «هذا کتاب مختصر التجوید من تألیفات عالیجناب مقدس القاب سلالت السادات العظام الکرام جناب آقای سید محمود سلمه الله تعالی...». مؤلف در مقدمه می‌نویسد: «اما بعد چنین گوید کمینه درگاه لم یزلی محمود الموسوی الدزفولی که بعضی از اخوان حقیقی و دوستان تحقیقی خواهش نمودند که قواعدی چند از تجوید قرآن المجید بغایت اختصار که اصلاً ذکر اختلاف مسائل قرآ در آن نباشد و با قرائت عاصم به روایت حفص مطابق باشد نوشته شود هرچند حقیر را این قابلیت نبود لیکن بنابر حدیث نبوی (ص) که فرموده: من ظنّ بک خیراً فصّدق ظنّه یعنی هر که گمان نیک برد به تو پس راست گردان تو گمان او را و ایشان را گمان آنست که فقیر در این فن بهره‌ای دارد بنابراین چند کلمه شکسته به ده فصل بیان کرده و مسمی گردانیده به مختصر التجوید...». این ده فصل عبارتند از: اول در بیان استعاذه و بسمله، دوم مخارج حروف، سوم صفات حروف،

چهارم تفخیم و ترقیق، پنجم اظهار و ادغام حروف، ششم نون ساکنه و تنوین، هفتم مد و قصر، هشتم های کنایه، نهم وقف، دهم اقسام وقف.

طبق عبارت پایانی مؤلف، اثر مذکور در ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۰ هـ به پایان رسیده است. تحفه الاخلاص اثر دیگر مؤلف به شماره ۷۹۳ موجود در کتابخانه مجلس و تنها نسخه آن، مختصر و منتخبی است از قواعد التجوید خود وی. مؤلف تحفه الاخلاص را به نام شاهزاده حسام‌السلطنه^(۱) محمدتقی شاه قاجار (فرزند فتحعلی شاه قاجار) و حاکم ولایت بروجرد (۱۲۰۶ هـ - ۱۲۷۸ هـ) نگاشته و در تاریخ ۱۲۴۴ هـ از تألیف آن فراغت یافته است. تحفه الاخلاص نیز مانند قواعد التجوید شامل مقدمه، دوازده باب و خاتمه است. مؤلف در بخشی از مقدمه آورده: «به خاطر قاصر رسید که مختصر رساله‌ای و منتخب عجاله‌ای از کتاب قواعد التجوید فی ترتیل القرآن المجید که قبل از این حقیر در سلک تألیف و تصنیف کشیده بود ثانیاً به رشته‌ای جمع به خوش آمد طبع اشرف اقدس والا آورده و آن را موسوم به تحفه الاخلاص نموده امید که در مخزن العلوم قلب مطهر منور شهریار جاگیر و سکون‌پذیر گردیده باشد...»^(۲).

نسخه نیز با این جملات پایان می‌یابد: «چون ذکر تاریخ سال هجرت حضرت رسالت پناهی درختم هر تألیف به غایت مطلوب و به نهایت مرغوب است ذکر تاریخ این تألیف در ضمن چند بیتی به طریق نظم مرقوم و مذکور می‌گردد و این ابیات آن است:

بیت

ای به خوبی مطالع الانوار حرف تجوید در میانه بیار
بر زبان حرف راست می‌رانم از الف تا به غین بصورت هزار
که به غیر از کلام ربانی باطل است آید آنچه در گفتار
جز به تحریر خط فرقانی از ورق یک قلم قلم بردار
قرة العین مردم دیده نقطه باء بسمله بشمار

۱. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۱۰ - ۳۱۲.

۲. در این بخش و در حاشیه نسخه یادداشتی است به نشان «منه» بدین عبارت: «در این لفظ براعت و بداعتی می‌باشد که اعلان آن لازم و آن این است که حضرت حسام‌السلطنه را قسری می‌باشد موسوم به مخزن‌العلوم که کتابهای خزانه‌ای در غایت مرغوبی و نهایت مطلوبی از هر علم و هر فن که آن حضرت به دست آورده در آن جا نهاده مکنون و مخزون است...».

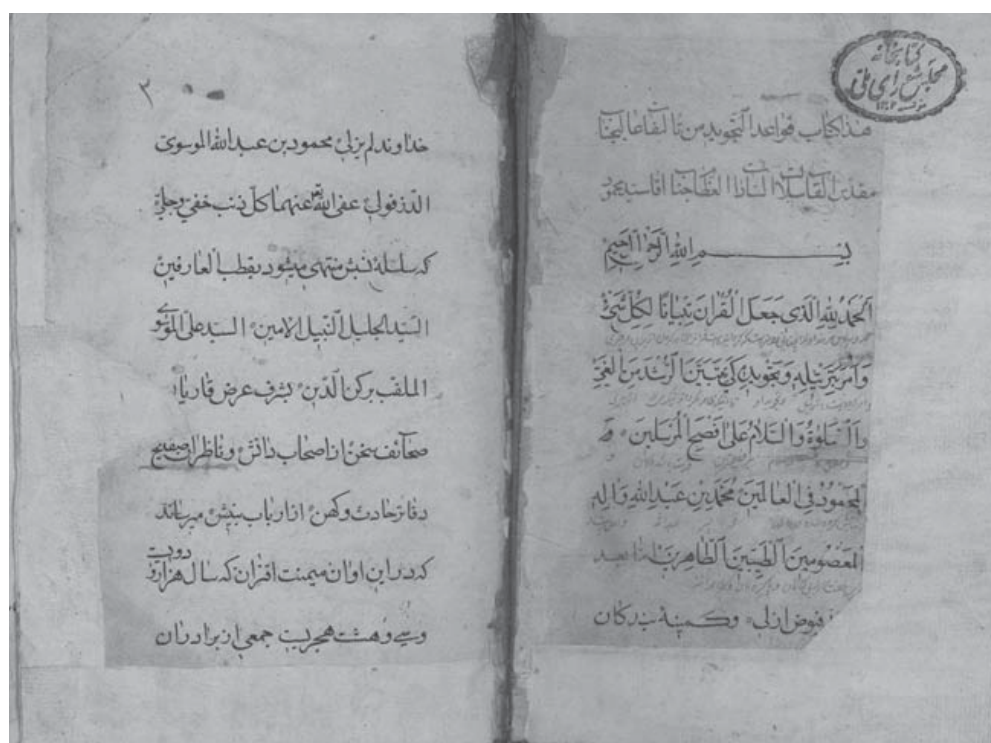


نور قرآن سیاه پوشیده در غم قلب معصیت کردار
معصیت چیست غفلت از قرآن و از طریق تلاوتش به کنار
علم تجوید گوهریست ثمین از کنوز الجواهر غفار
شرط این علم خوش عمل باشد ورنه ماییم حامل الاسفار
شکر الله به هر جهت دیدم راه توفیق را به استبصار
تا نمودم رساله‌ای تألیف در همین فن معظم المقدار
چون شدم فارغ از مقاله آن از عنایات قادر مختار
با خرد گفتم ار تو می‌داری نقد تاریخ در میانه بیار
گفت این مصرع است تاریخش شد هزار دویست چهل چهار
گر تو خواهی که صنعتش بینی حرفهایش تو در حساب بیار

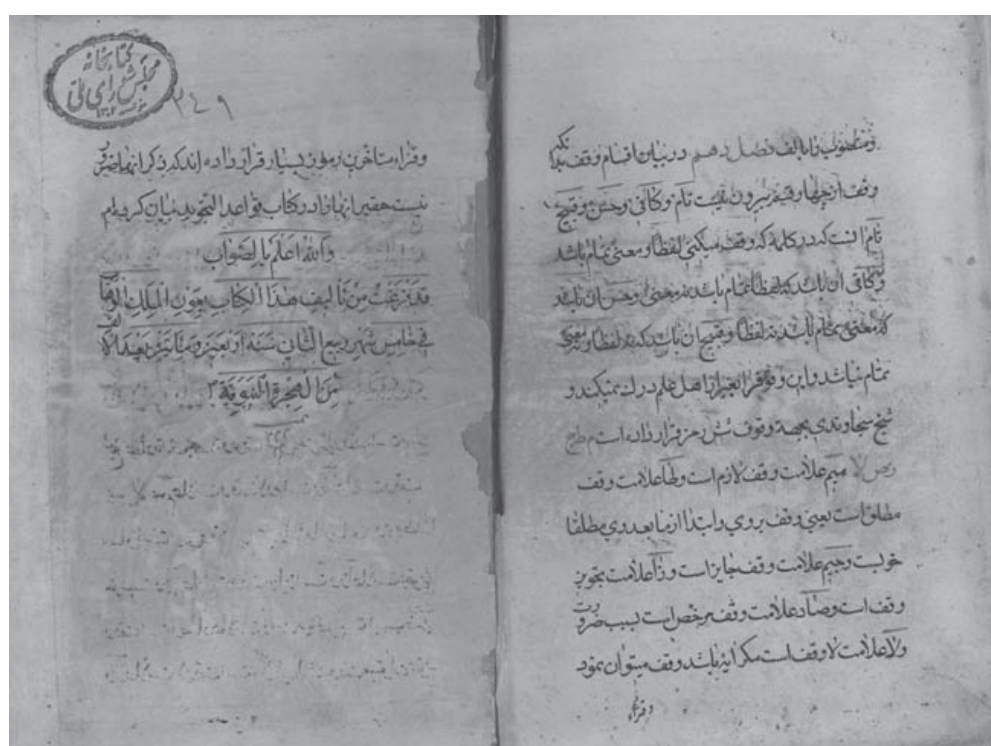
هر چند که این نسخه فاقد کاتب و تاریخ کتابت است اما با توجه به خط و هیئت نسخه شماره ۸۱۳، به نظر می‌رسد کاتب همان علی بن معصوم موسوی باشد.

منابع

- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۰ ش.
تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۵۷ ش.
حسینی، سید احمد، تراجم الرجال، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲ ق.
شیرازی، ابن یوسف و عبدالحسین حائری (تجدید نظر)، فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، جلد سوم، تهران، کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۳ ش.



آغاز نسخه قواعد التجويد، کتابخانه مجلس، شماره ۸۱۳/۱



انجام نسخه قواعد التجويد، کتابخانه مجلس، شماره ۸۱۳/۱





علامه سید حسن صدر کاظمی
تحقیق: محمد جعفر اسلامی^(۱)

چکیده

مصابیح الایمان فی حقوق الإخوان، عنوان رساله‌ای در رعایت حقوق برادران ایمانی، از علامه سید حسن صدر است. مؤلف در سال ۱۲۷۲ق در کاظمین به دنیا آمد و سطوح مقدماتی و عالی علوم حوزوی را در کاظمین و نجف اشرف نزد اساتید مبرز حوزه، فرا گرفت. این دانشمند برجسته در سال ۱۳۵۴ق رحلت نموده است و از وی بیش از هشتاد اثر ارزنده در موضوعات متنوع بر جای مانده است، که برخی از آنها نیز به چاپ رسیده است. تحقیق این رساله از روی نسخه‌ای بخط احمد بن سلطان علی حسینی مرعشی شوشتری با کتابت سال ۱۳۴۸ق، صورت گرفته است (نسخه مؤسسه کاشف الغطاء - نجف اشرف).

کلید واژه‌ها: اخلاق، حقوق برادران ایمانی، سید حسن صدر، مصابیح الایمان فی حقوق الإخوان، نسخه خطی، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف.

۱. پژوهشگر متون کهن در مشهد، mjislami9@gmail.com



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أَلَفَ بين قلوبنا فأصبحنا بنعمته إخواناً مجتمعين غير مختلفين، فيه متحابين، وفيه متباغضين، و بحبله معتصمين، و الصلاة والسلام على من أيده الله بنصره و بالمؤمنين، و ختم به النبيين محمد سيد المرسلين و على أهل بيته الطاهرين.

أما بعد، فيقول العبد الراجي فضل ربه ذي المنن ابن السيد الهادي أبو محمد الحسن موسى الكاظمي الشهير بالسيد حسن صدر الدين أحسن الله له الدارين، و حباه بكل ما تقر به العين. إني لما رأيت في روايات أهل البيت عليهم السلام أن الله سبحانه جعل الأرواح جنوداً مجندة ما تعارف منها في الميثاق ائتلف هنا و ما تناكر منها اختلف، و أنه سبحانه خلق المؤمنين من نوره، و صبغهم في رحمته، و جعلهم إخواناً لأب و أم؛ أبوهم النور و أمهم الرحمة، و جعل لكل واحد منهم حقوقاً على الآخر؛ حفظاً لتلك الوحدة، و مزيداً للاتلاف و المحبة التي بها يحصل المقصود من جعلهم كذلك من إقامة الدين و الدنيا و حفظ النظام فيها، استخرت الله جل جلاله في أفراد كتاب في تبيان حقوق الإخوان تذكرة للجاهل بها و إخراجاً له من ظلمة الغفلة إلى نور التذكرة؛ حيث أخذ الله الميثاق من أهل العلم ببيانه قبل ما أخذ من الجاهل الميثاق بطلب تبيانه؛ لأن العلم قبل الجهل و كانت الاستخاره أمراً بالفعل و نهياً عن الترك، فبادرت إلى امتثاله، و سميت مصابيح الإيمان في حقوق الإخوان و الله سبحانه ولى التوفيق

مصباح في بيان اتحاد نفوس المؤمنين بالتكوين الإلهي في الأخوة الدينية و أن أباهم النور، و أمهم الرحمة، و طينتهم من فاضل طينة أهل البيت عليهم السلام.

روى الصفار في البصائر بطرق عديدة، و ألفاظ مختلفة،^(١) و البرقي في المحاسن عن الباقر عليه السلام: «إن الله تبارك و تعالى خلق المؤمن من نوره، و صبغهم في الرحمة، و أخذ ميثاقهم لنا بالولاية، فالؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمه، أبوه النور و أمه الرحمة»^(٢).

و في الكافي بإسناده عن الصادق عليه السلام: «إنما المؤمنون إخوة؛ بنو أب و أم، فإذا ضرب على رجل منهم عرق سهر الآخرون»^(٣).

وفيه بإسناده عن الباقر عليه السلام: «إن الله عز و جل خلق المؤمنين من طينة الجنان، و أجرى

١. حيث أفرد الصفار لهذا الموضوع باباً باسم: ما أخذ الله ميثاق المؤمنين لأئمة آل محمد صلى الله عليه و آله بالولاية و خلفهم من نوره و أصبغهم من رحمته و ينظرون بنور الله، و أورد فيه أحاديث من طرق عديدة و ألفاظ مختلفة. صفار، بصائر الدرجات، صص ٩٩ - ١٠٠.

٢. صفار، همان، الباب ١١ (ما أخذ الله ميثاق المؤمنين لأئمة آل محمد صلى الله عليه و آله بالولاية و خلفهم من نوره و أصبغهم من رحمته و ينظرون بنور الله) الحديث ١، و هذا الحديث بهذا اللفظ رواه البرقي عن أبي الحسن الرضا عليه السلام المحاسن ١: ١٣١ / كتاب الصفوة و النور و الرحمة الباب الأول الحديث ١ و الرواية القريبة من هذا اللفظ جداً عن الإمام الباقر عليه السلام المحاسن ١: ١٣٣ / كتاب الصفوة و النور و الرحمة، الباب الرابع الحديث ١٠.

٣. كليني، الكافي، ج ٢، ص ١٦٥، كتاب الإيمان و الكفر، باب إخوة المؤمنين بعضهم لبعض، الحديث ١.

فيهم من ریح روحه، فكذلك المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمه، فإذا أصاب روحاً من تلك الأرواح في بلد من البلدان حزن حزن هذه؛ لأنها منها»^(١).

و فيه بإسناده عن الصادق عليه السلام: «المؤمن كالجسد الواحد إن شكى شيء منه وجد ألم ذلك في سائر جسده، و أرواحهما من روح واحدة»^(٢).

و فيه بإسناده عن الباقر عليه السلام: «المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمه؛ لأن الله عز و جل خلق المؤمن من طينة الجنان، و أجرى في صورهم من ریح الجنة؛ فلذلك هم إخوة لأب و أم»^(٣).

و في كتاب صفات الشيعة للشيخ الصدوق ابن بابويه عن الصادق عليه السلام: «إن الله تبارك و تعالی خلق المؤمن من أصل واحد لا يدخل فيهم داخل، و لا يخرج منهم خارج. مثلهم والله مثل الرأس من الجسد، و مثل الأصابع في الكف، فمن رأيتهم يخالف ذلك، فأشهدوا عليه بتاتا أنه منافق»^(٤).

و في كتاب المؤمن للحسين بن سعيد الأهوازي عن أحدهما عليهما السلام: «المؤمن كالجسد إذا سقط منه شيء تداعى سائر الجسد»^(٥).

و فيه عن الصادق عليه السلام: «المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد، إذا شكى شيء منه وجد ذلك في سائر جسده»^(٦).

«لا و الله لا يكون مؤمناً أبداً حتى يكون لأخيه مثل الجسد إذا ضرب عليه عرق واحد تداعت له سائر عروقه»^(٧).

و فيه عنه عليه السلام: «المؤمن في تبارهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد إذا شكى تداعى له سائرته بالسهر و الحمى»^(٨).

أقول: فمع بقاء العُلقة الأولى و الاتصال و الوصلة الإلهية و اتحاد الأرواح النورية يفوز الواحد بجميع الخيرات التي تصل إلى كل واحد واحد منهم؛ من الأولين و الآخرين، و يدخل في دعائهم

١. همان، ص ١٦٦، الحديث ٢.

٢. همان، الحديث ٤.

٣. همان، صص ١٦٦-١٦٧، الحديث ٧.

٤. قمی، صفات الشيعة، صص ٣٢-٣٣.

٥. أهوازی، المؤمن، ص ٣٨، باب الإخوة بين المؤمنين، الحديث ٨٥.

٦. هكذا في النسخة، و في مصدر التخریج: <إذا اشتكى شيئاً> بدل <إذا شكى شيء>.

٧. أهوازی، همان، الحديث ٨٦.

٨. همان، ص ٣٩، الحديث ٩٠.

٩. هكذا في النسخة و في مصدر التخریج: <إذا اشتكى> بدل <إذا شكى>.

١٠. أهوازی، همان، الحديث ٩٢.



و استغفارهم و شفاعتهم؛ لَأَنَّهُ بِأَدَاءِ حَقٍّ مِنْ يَتِمَكَّنُ مِنْهُ مُؤَدِّ لِحَقِّ جَمِيعِهِمْ؛ لِلاتِّحَادِ الْمَذْكُورِ وَ تَتَّصِلُ رُوحُهُ بِرُوحِهِمْ، وَ تَتَّحِدُ نَفْسُهُ مَعَ أَنْفُسِهِمْ، وَ يَصِيرُ مِنْ جَمَلَةِ الْجَسَدِ الَّذِي رَكَّبَ مِنْهُ جَمِيعَهُمْ، فَيَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَبَاءِ وَ السَّرُورِ بِسَبَبِ كُلِّ عَمَلٍ عَمِلَهُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، فَيُعْطَى أَجْرُ الْمُجَاهِدِينَ وَ إِنْ لَمْ يَطْعَنْ بِرُمَحٍ؛ وَ لَمْ يَضْرِبْ بِسَيْفٍ، وَ يَشْرَكَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ، وَ إِنْ لَمْ يَشْبِعْ جَائِعًا، وَ لَمْ يَرَوْظِمَانًا، وَ يَدْخُلَ فِي الْحَاجِّ وَ الزَّائِرِينَ، وَ إِنْ لَمْ يَقْطَعْ وَادِيًا، وَ لَمْ يَطَأْ فِدْفِدًا، وَ مِنْ هُنَا جَعَلَ الشَّارِعُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَقُّوْقًا عَلَى الْآخَرِ؛ حِفْظًا لِتِلْكَ الْعِلَاقَةِ الْبَاطِنِيَّةِ. مَزِيدُ بَيَانٍ: قَدْ جَاءَتْ الرِّوَايَاتُ الْمُتَضَافِرَةُ بِأَنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودَ مُجَنَّدَةٍ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَهُنَا، وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهُمَا اخْتَلَفَ.

فِي كِتَابِ الْمُؤْمِنِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، تَلْتَقِي فَتَشَامُ كَمَا تَشَامُ الْخَيْلُ»^(١)، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ»^(٢). وَ فِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ، وَ إِنْ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، كَمَا يَسْتَرِيحُ الطَّيْرُ إِلَى شَكْلِهِ»^(٣). وَ فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ، كَمَا يَسْكُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ»^(٤).

وَ فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمْ تَتَوَاحَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَكِنْ تَعَارَفْتُمْ عَلَيْهِ»^(٥)؛ يَعْنِي أَنَّ التَّوَاخَى لَمْ يَقَعْ فِي هَذِهِ النِّشَاءِ بَلْ كَانَتْ الْأَخُوَّةُ فِي عَالَمِ الْأَرْوَاحِ قَبْلَ الْإِنْتِقَالِ إِلَى الْأَجْسَادِ، وَ إِنَّمَا حَصَلَ التَّعَارُفُ فِي هَذَا الْعَالَمِ بِسَبَبِ الدِّينِ، فَكُشِفَ ذَلِكَ عَنِ الْأَخُوَّةِ فِي عَالَمِ الْكَرْجَلِينَ كَانَتْ بَيْنَهُمَا مَصَاحِبَةٌ قَدِيمَةٌ، فَافْتَرَقَا زَمَانًا طَوِيلًا، ثُمَّ تَلَاقِيَا، فَعَرَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، فَتَحَصَّلَ أَنَّ الْأَخُوَّةَ تَكُونِيَّةٌ خَلْقِيَّةٌ، وَ جَعَلِيَّةٌ شَرْعِيَّةٌ فِي عَالَمِ الْأَظْلَةِ وَ فِي هَذِهِ النِّشَاءِ، وَ الْحَقُّوقُ الَّتِي جَعَلَهَا الشَّارِعُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى الْآخَرِ فِي هَذِهِ النِّشَاءِ لِتِلْكَ الْعِلَاقَةِ الْبَاطِنِيَّةِ وَ لِلْأَخُوَّةِ الْأَوَّلِيَّةِ فِي عَالَمِ الْأَظْلَةِ وَ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ؛ كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ فِي الْكَافِي^(٦)، وَ قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْإِمَامِ -عِنْدَ عَدِّهِ لِلْفَرَاغِ-: «وَ أَعْظَمُهَا

١. فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ <فَتَشَامُ كَمَا تَتَشَامُ الْخَيْلُ> بَدَلَ <فَتَشَامُ كَمَا تَشَامُ الْخَيْلُ>.

٢. أَهْوَاذِي، هَمَانُ، الْحَدِيثُ ٨٩.

٣. أَهْوَاذِي، هَمَانُ، الْحَدِيثُ ٩١.

٤. كَلِينِي، هَمَانُ، ج ٢، ص ٢٤٧، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، بَابُ فِي سَكُونِ الْمُؤْمِنِ إِلَى الْمُؤْمِنِ، الْحَدِيثُ ١.

٥. هَمَانُ، ص ١٦٩، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، بَابُ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ، الْحَدِيثُ ١.

٦. هَمَانُ، ص ١٧٠، الْحَدِيثُ ٤.

فرضان؛ قضاء حقوق الإخوان، واستعمال التقية^(١)، ولعل المراد الحقوق الواجبة. فالواجب أولاً معرفة حقوق الإخوان، وإقامتها، وحفظها بحدودها؛ لئلا يقع في محذور المجانبية عن جمعهم والمفارقة عن حوزتهم.

مصباح في شرفها

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «و قضاء حقوق الإخوان أشرف أعمال المتقين، يستجلب مودة الملائكة المقربين، و شوق الحور العين»^(٢).

و قال الحسن بن علي عليهما السلام: «و إن معرفة حقوق الإخوان تحبب الرحمن، و تعظم الزلفى لدى الملك المنان. الحديث»^(٣).

و قال جعفر بن محمد عليهما السلام: «و المعرفة بحقوق الإخوان من أفضل الصدقات، و الزكاة، و الحج، و المجاهدات»^(٤).

مصباح في بيان أن العلاقة الإلهية بين الإخوان المؤمنين تنقطع بترك أداء حقوقهم، و أن ذلك يوجب مس عذاب شديد.

في الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «انظر قلبك، فإن أنكر صاحبك، فإن أحدكما قد أحدث شيئاً»^(٥) و الظاهر من الحديث في المقام ترك بعض الحقوق.

و لما قال مسعدة لأبي عبد الله عليه السلام: إني والله لأحبك، فأطرق الصادق عليه السلام، ثم رفع رأسه، فقال: «صدقت يا أبا بشر سل^(٦) قلبك عما لك في قلبي من حبك، فقد أعلمني قلبي عمالي في قلبك»^(٧).

فالواجب إقامتها و إدامتها، و حفظها بحدودها؛ لئلا تنقطع العلاقة الإلهية، و تقع في محذور المجانبية عن جمعهم، و المفارقة عن حوزتهم، فتفوتك الخيرات التي تصل إلى كل واحد واحد منهم، و تخرج عن دعائهم، و استغفارهم، و شفاعتهم؛ لأنك قطعت بترك حق أخيك علاقة الاتحاد الذي

١. الإمام العسكري (ع)، تفسير الإمام العسكري عليه السلام، ص ٣٢٠، عند تفسير قوله تعالى {وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ}.

٢. همان، صص ٣٢٠-٣٢١، مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٢٢٩.

٣. توجد هذه الرواية مع اختلاف في مصدر التخریج و نذكر ما في مصدر التخریج من جديد: <... و إن معرفة حقوق الإخوان تحبب إلى الرحمن و تعظم الزلفى لدى الملك الديان...>. الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٢١، مجلسی، همان، ج ٧١، ص ٢٣٠.

٤. هكذا في النسخة و الموجود في تفسير الإمام العسكري: ٣٢٢ <و المعرفة بحقوق الإخوان من أفضل الصدقات و الصلوات و الزكاة و الحج و المجاهدات> و في مجلسی، همان، ج ٧٢، ص ٤١٥. <و المعرفة بحقوق الإخوان من أفضل الصدقات و الزكوات و الصلوات و الحج و المجاهدات>.

٥. هكذا في النسخة و إنما الموجود في مصدر التخریج: <انظر قلبك فإذا أنكر صاحبك فإن أحدكما قد أحدث> كليني، همان، ج ٢، ص ٦٥٢، كتاب العشرة، باب نادر، الحديث ١.

٦. في النسخة: <ينيل> و التصويب من المصدر.

٧. كليني، همان، ج ٢، ص ٦٥٢، باب نادر، الحديث ٣.



كان يوصل روحك بروح الكلّ و يصيرك من جملة الجسد الذي ركب من الكلّ الذي تجرى على الواحد منهم مايجرى على الجميع من كلّ نعمة بسبب كلّ عمل عمله كلّ واحد منهم فلا غبّ أفحش من قطع تلك العقلة الإلهية. هذا و قد جاء في الروايات ما يقصم الظهر، و يقطع الصلب على تضييع حقوق الإخوان.

قال أبو عبدالله الصادق عليه السلام في حديث: «ألا فأعظم فرائض الله عليكم بعد فرض مواليتنا و معاداة أعدائنا استعمال التّقية على أنفسكم، و أموالكم، و معارفكم، و قضاء حقوق إخوانكم، و إنّ الله يغفر كلّ ذنب بعد ذلك و لا يستقصي، و أمّا هذان فقلّ من ينجو منهما إلّا بعد مسّ عذاب شديد. الخبر»^(١)

و قال الحسن بن عليّ عليهما السلام بعد كلامه المتقدّم: «و إنّ ترك قضائها - يعني حقوق الإخوان - يمتكّ الرّحمن و يصغر الرّتبة عند الكريم المّنان»^(٢) و قال الحسين بن عليّ عليهما السلام: «و لولا معرفة حقوق الإخوان ما عُرف من السيّئات شيء إلّا عوقب على جميعها»^(٣)

[و قال علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام]: «يغفر الله للمؤمن كلّ ذنب و يطهره منه في الدّنيا و الآخرة ما خلا ذنبيّن؛ ترك التّقية، و تضييع حقوق الإخوان»^(٤). أقول: أقصاه أن تحمل هذه الأخبار على الحقوق الواجبة.

مصباح: أوّل حقوق أخيك المؤمن أن تحبّه، و تودّه، و تجتهد في تحصيل محبّته و مودّته. روى الكليني في روضة الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «اتّقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين، فإنّ لهم عليكم حقّاً أن تحبّوهم، فإنّ الله تعالى أمر رسوله صلى الله عليه و آله بحبّهم، فمن لم يحبّ من أمر الله بحبّه، فقد عصى الله و رسوله، و من عصى الله و رسوله، و مات على ذلك، [مات و] ^(٥) هو من الغاوين»^(٦)

١. انظر الخبر مرويّا عن النّبيّ صلى الله عليه و آله و سلم في مجلسي، همان، ج ٧٢، ص ٤٠٩، عاملي، وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٤٧٥، كتاب الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر باب جواز التّقية، الحديث ١٣.

٢. مجلسي، همان، ج ٧١، ص ٢٣٠، الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٢١، عاملي، همان، ج ١٦، ص ٢٢٢، كتاب الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر، باب وجوب الاعتناء و الاهتمام بالتّقية، الحديث ٤.

٣. الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٢١، الحديث ١٦٥، مجلسي، همان، ج ٧٢، ص ٤١٥، عاملي، همان، ج ١٦، ص ٢٢٣، كتاب الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر، باب وجوب الاعتناء و الاهتمام بالتّقية، الحديث ٦.

٤. ما بين المعقوفتين من مصدر التّخريج.

٥. الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٢١، الحديث ١٦٦، مجلسي، همان، ج ٧٢، ص ٤١٥.

٦. ما بين المعقوفتين من مصدر التّخريج و المناسب لسياق الكلام.

٧. كليني، همان، ج ٨، ص ٨ (رسالة أبي عبد الله عليه السلام إلى جماعة الشيعة).

و روى فيها أيضا عن أبى المأمون الحارثي، قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام: ما حقُّ المؤمنِ على المؤمن؟ قال: «إنَّ مَنْ حقَّ المؤمنِ على المؤمنِ المودَّةَ لَهُ في صدره»^(١) و فيها أيضاً: «يحقُّ على المسلمين الاجتهادُ في التَّواصل، و التَّعاون على التعاطف، و المواساةُ لأهل الحاجة، و تعاطفُ بعضهم على بعض حتَّى تكونوا كما أمر الله عزَّ و جلَّ {رحماء بينهم}»^(٢) و روى فيها أيضاً عن الحسين بن نعيم الصَّحاف، قال: قال: أبو عبد الله عليه السلام «أتحبُّ إخوانك يا حسين؟»، قلتُ: نعم، قال: «و تنفع فقراءَهُمْ؟»، قلتُ: نعم، قال: «أما إنَّه يحقُّ عليك أن تحبَّ من يحبَّ الله. أما إنَّك لا تنفع منهم أحداً حتَّى تحبَّه»^(٣) و في الروضة عن حفص البختری، قال: كنتُ عندَ أبى عبد الله عليه السلام، فدخل عليه رجلٌ، فقال لي: «تحبَّه؟» قلتُ: نعم، فقال لي: «لِمَ لا تحبَّه و هو أخوك، و شريكك في دينك، و عونك على عدوك، و رزقه على غيرك؟»^(٤) و في الروضة: «إنَّ المسلمين يلقيان، فأفضلُهُما أشدَّهُما حبًّا لصاحبه»^(٥) و في الروضة: قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «ألا أخبركم بأشبهكم بى؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «أحسنُكُمْ خُلُقاً، و ألينُكُمْ كَنَفاً، و أبرُّكُمْ بقرابته، و أشدُّكُمْ حبًّا لإخوانه في دينه»^(٦) و في أمالى أبى على: إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام قال لميثم: «أحبَّ حبيبَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، و إن كان فاسقاً زانياً»^(٧) و روى الصَّدوق في كتاب ثواب الأعمال عن الصادق عليه السلام: «مَنْ فَضَّلَ الرَّجُلَ عِنْدَ اللهِ مُحِبُّهُ لإخوانه، و مَنْ عَرَفَهُ اللهُ مُحِبَّةَ إخوانه أَحَبَّهُ اللهُ، و مَنْ أَحَبَّهُ اللهُ أَوْفَاهُ أَجْرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(٨) و في عدَّة الدَّاعى عنهم عليهم السلام: «لا يكمل لعبدٍ حقيقةُ الإيمانِ حتَّى يُحِبَّ أخاه المؤمن»^(٩) و في مشكاة الأنوار قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «و الذى نفسى بيده، لا تدخلوا الجنة، و

١. همان، ج ٢، ص ١٧١، كتاب الإيمان و الكفر، باب حقَّ المؤمن على أخيه و أداء حقِّه، الحديث ٧.

٢. الفتح ٢٩.

٣. كلىنى، همان، ج ٢، ص ١٧٤، همان، الحديث ١٥.

٤. همان، ص ٢٠٢، كتاب الإيمان و الكفر، باب إطعام المؤمنين، الحديث ٨.

٥. همان، ص ١٦٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب إخوة المؤمنين بعضهم لبعض، الحديث ٦.

٦. همان، ص ١٢٧، الحديث ١٤.

٧. همان، صص ٢٤٠-٢٤١، كتاب الإيمان و الكفر، باب المؤمن و علاماته و صفاته، الحديث ٣٥.

٨. طوسى، الأمالى، ص ٤٠٥.

٩. فى مصدر التخریج: <وفاه أجر يوم القيامة> بدل <أوفاه أجره يوم القيامة>.

١٠. قمى، ثواب الأعمال، ص ١٨٥.

١١. حلى، عدة الداعى، ص ١٧٣.



لا تؤمنوا حتى تحابّوا»^(١).
تبصرة: لا بدّ أن تكونَ محبةُ المؤمنِ للمؤمنِ في الله، و تلك ذاتُ الآثارِ النَّافعة.
ففي روضة الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام: «اتَّقُوا اللَّهَ، وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ، مُتَرَاحِمِينَ»^(٢).

و فيها عنه عليه السلام: «مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَ أَعْطَى اللَّهَ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ»^(٣).
و فيها أيضاً عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعْبِ الْإِيمَانِ الْحَدِيثَ»^(٤).

و فيها عنه صَلَّى الله عليه و آله^(٥): «إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَجُوهَهُمْ، وَ نُورٌ أَجْسَادُهُمْ، وَ نُورٌ مَنَابِرُهُمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يَعْرِفُوا بِهِ، فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^(٦).

و فيها عنه صَلَّى الله عليه و آله: «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ زَبْرَجْدَةٍ خَضَاءٍ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٍ وَجُوهُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضاً، وَ أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ، يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، يَقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^(٧).

و فيهما عن زين العابدين السَّجَّادِ على بن الحسين عليهما السلام: «إِذَا جُمِعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، قَامَ مَنَادٌ، فَنَادَى يَسْمَعُ النَّاسُ، فَيَقُولُ: أَيُّنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُنُقُ مَنْ النَّاسِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، فَيَقُولُونَ: إِلَى أَيُّنَ؟ فَيَقُولُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: فَأَيُّ حِزْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: فَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا نَحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نَبْغِضُ فِي اللَّهِ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^(٨).

مصباحٌ في تقسيم الإخوان، و حدودِ إخوان التَّقَّةِ
في الكافي بإسناده عن أبي جعفر الجواد عليه السلام، قال: «قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١. طبرسي، مشكاة الأنوار، ص ١٥٧.

٢. كليني، همان، ج ٢، ص ١٥٧، كتاب الإيمان و الكفر، باب التراحم و التعاطف، الحديث ١.

٣. همان، ص ١٢٤، كتاب الإيمان و الكفر، باب الحبِّ في الله و البغض في الله، الحديث ١.

٤. كليني، همان، ج ٢، ص ١٢٥، الحديث ٣.

٥. في الكافي وردت هذه الرواية عن أبي عبد الله عليه السلام.

٦. كليني، همان، الحديث ٤.

٧. همان، ص ١٢٦، الحديث ٧.

٨. همان، الحديث ٨.

رجلٌ بالبصرة، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنا عن الإخوان، فقال: الإخوان صنفان؛ إخوان الثقة، وإخوان المكاشرة، فأما إخوان الثقة فهم الكف والجناح، والأهل والمال، وإذا كنت من أخيك على ثقة فابذل له مالك ويدك، وصاف من صافاه، وعاد من عاداه، واكتم سره، وأعنه، وأظهر له الحسن. أيها السائل إنهم أعز من كبريت الأحمر. وأما إخوان المكاشرة، فإنك تصيب منهم لذة لا تقطعن ذلك منهم، ولا تطلبن ما وراء ذلك من مميزهم، وابدل ما بذلوا لك من طلاقة الوجه و حلاوة اللسان»^(١).

وقد عدّ أبو عبد الله الصادق عليه السلام إخوان التقيّة الذين ذكرهم أمير المؤمنين؛ ففي كتاب الإخوان عن الصادق عليه السلام: «الصداقة بحدوده، فمن لم يكن فيه تلك الحدود فلا تنسب به إلى كمال. أولها: أن تكون سريره وعلانيته واحدة، والثانية: أن يريك زينك وزينه وشينك وشينه، والثالثة: أن لا يغيره مال ولا ولد، والرابعة: أن لا يمسك شيئاً ممّا تصل إليه قدرته، والخامسة: لا يسلمك عند النكبات»^(٢).

وفي وصايا علي عليه السلام لكميل: «أخوك [الذي]^(٣) لا يخذلك عند الشدة، ولا يقعد عنك عند الجريّة، ولا يخدعك حين تسأله، ولا يتركك [وأمرك]^(٤) حتى تعلمه، فإن كان مميلًا^(٥) أصلحه»^(٦).

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: «تبتني^(٧) الأخوة في الله على التناصح في الله، والتبازل في الله، والتعاون على طاعة الله، والتناهي عن معاصي الله، والتناصر في الله، وإخلاص المحبة»^(٨). وفي تحف العقول عن الباقر عليه السلام: «يمتحن الصديق بثلاث خصال، فإن كان مؤتياً فيها فهو الصديق الصافي، وإلا فهو صديق رياء لا صديق شدة تبتغي منه مالاً، أو تأمنه على مال، أو تشاركه في مكروه»^(٩).

وقال عليه السلام: «الإخوان ثلاثة: مواس بنفسه، وآخر مواس بماله، وهما الصادقان في الإخاء،

١. همان، صص ٢٤٨-٢٤٩، كتاب الإيمان والكفر، باب في أن المؤمن صنفان، الحديث ٣.

٢. انظر الخبر مع اختلاف يسير في مصادر التخریج: قمی، مصادقة الإخوان، ص ٣٠، كلینی، همان، ج ٢، ص ٦٣٩، كتاب العشرة، باب من تكره مجالسته و مرافقته، الحديث ٦، قمی، الأمالي، ص ٧٦٧، الحديث ١٠٣٣.

٣. ما بين المعقوفين من مصدر التخریج.

٤. ما بين المعقوفين من مصدر التخریج.

٥. في النسخة: <جميلاً> بدل <مميلاً> والمثبت من مصدر التخریج.

٦. حرانی، تحف العقول، ص ١٧٣، مجلسی، همان، ج ٧٤، ص ٢٦٩، طبری، بشارة المصطفى، ص ٥٣.

٧. في النسخة: <تنبأ> بدل <تبتني> والمثبت من مصدر التخریج.

٨. واسطی لینی، عیون الحکم و المواعظ، ص ١٩٩.

٩. نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار، ج ٦، ص ٢٥٨.



و الآخر يأخذ منك البلغة^(١)، و يريدك لبعض اللذة، فلا تعدّه من أهل الثقة^(٢).
 مصباح في الحثّ على تحصيل الأخ، و الإكثار منه.
 ففي ثواب الأعمال عن الرضا عليه السلام: «من استفاد أخاً في الله استفاد بيتاً في الجنة»^(٣).
 و في كتاب الإخوان عن النبي صلى الله عليه و آله: «لا يدخل الجنة من ليس له فرط»^(٤)، قيل: يا رسول الله و لكل فرط^(٥)؟ قال: نعم إن من فرط الرجل أخاه في الله^(٦).
 و في عدة الداعي عنه صلى الله عليه و آله: «ما أحدث الله أخاه بين مؤمنين إلا أحدث لكل منهما درجة»^(٧).
 و في أمالي لابن الشيخ عن النبي صلى الله عليه و آله: «ما استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الإسلام مثل أخ يستفيده في الله»^(٨).
 و في كتاب الجعفریات بإسناده المعروف عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «من استفاد أخاً في الله زوجه الله حوراً، فقالوا: يا رسول الله و إن و اخي أحدثنا في اليوم سبعين أخاً؟ قال: أى و الذى نفسى بيده لو أخاً ألفاً لزوجه الله ألفاً»^(٩).
 و في تحف العقول عن الصادق عليه السلام: «من استفاد أخاً في الله على إيمان بالله، و وفاء بإخائه طلباً لمرضات الله، فقد استفاد شعاعاً من نور الله، و أماناً من عذاب الله، و حجة تفلح^(١٠) بها يوم القيامة، و عزاً باقياً، و ذكراً نامياً؛ لأن المؤمن من الله عزّ وجلّ لا موصول، و لا مفصول، قيل له: ما معنى لا مفصول و لا موصول؟ قال: لا موصول به أنه هو و لا مفصول منه أنه من غيره»^(١١).
 مصباح في الإحسان إلى الإخوان و هو أحد حقوقهم
 فى المقرر قال أمير المؤمنين عليه السلام: «صاحب الإخوان بالإحسان»^(١٢).

١. البلغة: ما يبلغه و يكفيه.

٢. حرانى، همان، ص ٣٢٤.

٣. قمى، ثواب الأعمال، ص ١٥١.

٤. فى مصدر التخریج: <رجل ليس له فرط> بدل <من ليس له فرط>.

٥. فى مصدر التخریج: <ولكلنا> بدل <ولكل>.

٦. قمى، مصادقة الإخوان، ص ٣٢.

٧. حلى، همان، ص ١٧٦.

٨. طوسى، الأمالى، ص ٤٧.

٩. نورى، مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٣٢٢، الحديث ٩٥٥٤ ناقلًا عن الجعفریات.

١٠. قوله: <تفلح> كذا فى النسخة و فى مصدر التخریج <يفلج> أى: يفوز و يظفر و يغلب بها.

١١. حرانى، همان، ص ٢٩٥.

١٢. واسطى لى، همان، ص ٣٠٣.

و فيه عنه عليه السلام أنه قال: «سبب المحبة الإحسان»^(١).
 و في الكافي عن الصادق عليه السلام أنه قال لإسحاق بن عمار: «أحسن يا إسحاق إلى أوليائي ما استطعت، فما أحسن مؤمن إلى مؤمن، و لا أعانه إلا خمش وجه إبليس و قرح قلبه»^(٢).
 و قال الله سبحانه: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ} ^(٣)، و قال تعالى: {وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ} ^(٤).
 و الإحسان إلى المؤمن إما بسوق نفع إليه، أو بدفع ضرر عنه، و كل واحد منهما إما أن يتعلق بدينه، أو بعقله، أو بجسده، أو بعرضه، أو بماله. و لإصلاح هذه الخمسة بُعث الرُّسُلُ و شُرِعَ الدينُ و قُدِّرَتِ الحدودُ و الموازينُ، ثم إنه قد يكون بالقلب و الجنان كان يرجو، و يؤمل، و يحب. و يضمّر في نفسه عود نفع، أو طرد شرٍّ عن أخيه المؤمن، و قد يكون بالنطق و البيان، و قد يكون بعمل الجوارح، فهذه ثلاثون قسماً تدخل جميعها تحت عنوان الإحسان غير أنه يشترط في صدق اتصافه بالمحسن إخلاص إحسانه عن المنّ و الأذى.
 مصباح في الحث على إهداء الإخوان و إيصالهم إلى معرفة حقائقهم المأخوذة عن أئمتهم المستلزمة لمعرفة دينهم.

ففي كتاب العوالي بإسناده عن أبي الفضل الطبري المفسر بإسناده عن الإمام العسكري عليه السلام، قال: حدّثني أبي عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «أشدُّ من يتم اليتيم الذي انقطع من أبيه يتم یتيم انقطع عن إمامه و لا يقدر على الوصول إليه، و لا يدرى كيف حكمه فيما يبتلى من شرايع دينه؟ ألا فمن كان من شيعتنا عالماً بعلومنا و هدى الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتيم في حجره. ألا فمن هداه، و أرشده، و علّمه شريعتنا كان معنا في الرفيق الأعلى»^(٥).

و بهذا الإسناد عنه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: «من كان من شيعتنا عالماً بشريعتنا فأخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمة جهلهم إلى نور العلم الذي حيوانه به جاء يوم القيامة، و على رأسه تاج نور يضيء لأهل الجمع و [عليه] حلة لا يقوم لأقل ملك منها الدنيا بحذافيرها»^(٦).

١. همان، ص ٢٨١.

٢. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٧، كتاب الإيمان و الكفر، باب في إطفاف المؤمن و إكرامه، الحديث ٩.

٣. النحل ٩٠.

٤. آل عمران ١٣٤.

٥. احسانى، عوالى اللالى، ج ١، صص ١٦-١٧.

٦. ما بين المعقوفتين من مصدر التخيير.

٧. احسانى، همان، ج ١، ص ١٧.



و زاد في تفسير الإمام عليه السلام: «ثم ينادى مناد يا عباد الله هذا عالم من تلامذة بعض علماء آل محمد عليهم السلام ألا فمن أخرج في الدنيا من حيزة جهله فليتشبث بنوره؛ ليخرجه من حيرة ظلمة هذه العرصات إلى نزه الجنان، فيخرج كل من كان علمه في الدنيا خيراً أو فتح عن قلبه من الجهل قفلاً أو أوضح له عن شبهة»^(١).

و بالإسناد عنه عليه السلام قال: قال الحسن بن علي عليهما السلام: «من كفل لنا يتيماً قطعته عنا محبتنا باستتارنا، فواساه من علومنا التي سقطت^(٢) إليه حتى أرشده، و هداه، قال الله عز و جل: أيا أيها العبد الكريم المواسي أنا أولى بإكرامك اجعلوا له ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه ألف ألف قصر و ضموا إليها ما يليق بها من سائر النعم»^(٣).

و بالإسناد عنه عليه السلام قال: قال محمد بن علي الباقر عليهما السلام: «العالم كمن معه شمعة يضيء للناس، فمن أبصر بشمعه دعا له بخير فالعالم شمعته تضيء فيزول بها ظلمة الجهل و الحيرة فمن أضاء له فخرج بها من حيرة و نجى بها من جهل، فهو من عتقائه من النار»^(٤).

و بالإسناد المذكور عنه عليه السلام قال: قال جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: «علماء شيعتنا مرابطون في الثغر»^(٥) الذي يلي إبليس و عفاريته، يمنعهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا، و عن أن يتسلط عليهم إبليس و شيعته النواصب. ألا فمن انتصب لذلك من شيعتنا كان أفضل ممن جاهد الروم، و الترك، و الخزر ألف ألف مرة؛ لأنه يدفع عن أديان محبيننا، و ذلك يدفع عن أبدانهم»^(٦). و عنه عليه السلام قال: قال موسى بن جعفر عليهما السلام: «فقيه واحد ينقذ يتيماً واحداً من أيتامنا المنقطعين عنا و عن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج إليه أشد على إبليس من ألف عابد؛ لأن العابد همته ذات نفسه، و هذا همته منع ذات نفسه، و ذات عباد الله»^(٧)، و أماءه، ينقذهم من يد إبليس و مردته، فلذلك هو أفضل من ألف ألف عابد و ألف ألف عابدة»^(٨).^(٩)

و أيضاً عنه عليه السلام قال: قال الرضا علي بن موسى عليهما السلام: «يقال للعابد يوم القيامة؛

١. الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٣٩.

٢. في النسخة: <سقطت> بدل <سقطت> و المثبت من مصدر التخريج.

٣. احسائي، همان.

٤. احسائي، همان، ج ١، ص ١٨.

٥. الثغر: موضع المخافة الذي يخاف منه هجوم العدو. طريحي، مجمع البحرين، ج ١، ص ٣١١ مادة (ت غ ر).

٦. احسائي، همان.

٧. هكذا في النسخة و في مصدرا لتخريج: <مع ذات نفسه ذات عباد الله> بدل: <منع ذات نفسه، و ذات عباد الله>.

٨. في النسخة: <ألف عابد و ألف عابد> بدل <من ألف ألف عابد و ألف ألف عابدة> و التصحيح من مصدر التخريج.

٩. احسائي، همان، ج ١، صص ١٨ - ١٩.

نعم الرجل كنت منيتك^(١) ذات نفسك، فادخل الجنة إلا^(٢) أن الفقيه من أفاض على الناس خيره، وأنقذهم من أعدائهم، ووفر عليهم [نعم]^(٣) جنان الله، وحصل لهم رضوان الله، ويقال للفقيه: أيها الكافل لأيتام آل محمد صلى الله عليه وآله قف تشفع لكل [من]^(٤) أخذ عنك أو تعلم منك، فيقف، فيدخل الجنة فتاماً و فتاماً و فتاماً^(٥) حتى قال عشراً^(٦).

وعنه عليه السلام قال: قال علي بن محمد عليهما السلام: «لولا من يبقى بعد غيبة الإمام عليه السلام من العلماء الداعين إليه والدالين عليه والذابين عنه وعن دينه بحجج الله المنقذين للضعفاء من عباد الله من شباك إبليس ومردته، لما بقي أحد إلا ارتد عن دين الله ولكنهم [الذين]^(٧) يمسكون أزيمة قلوب الشيعة، كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الأفضلون عند الله.»^(٨) انتهى.

وفي تفسير الإمام عليه السلام: حضرت امرأة عند الصديقة فاطمة الزهراء عليها سلام الله، فقالت: إن لي والدة ضعيفة، وقد لبس عليها في أمر صلاتها شيء، وقد بعثتني إليك أسألك، فأجابتها فاطمة عن ذلك، فتننت، فأجابت، ثم ثلثت إلى أن عشت، فأجابت، ثم خجلت من الكثرة، فقالت: «لا أشق عليك يا ابنة رسول الله، فقالت فاطمة: هاتي، و سلى عما بذلك أرايت من أكنزي يوماً يصعد إلى السطح بحمل ثقيل؛ و كراؤه مائة ألف دينار، [أ] يثقل عليه؟»، فقالت: لا، فقالت: «أكنزيت أنا لكل مسألة بأكثر من ملء ما بين الثرى إلى العرش لؤلؤاً، فأحرى أن يثقل عليّ» سمعت أبي صلى الله عليه وآله يقول: «إن علماء شيعتنا يحشرون، فيخلع عليهم من خلع الكرامات على قدر كثرة علومهم وجدهم في إرشاد عباد الله حتى يخلع على الواحد منهم ألف ألف حلة من نور، ثم ينادى منادى ربنا عز وجل: أيها الكافلون لأيتام آل محمد صلى الله عليه وآله الناعشون^(٩) لهم عند انقطاعهم عن آبائهم الذين هم أئمتهم هؤلاء تلامذتكم والأيتام الذين كفلتهموهم ونعشتهموهم، فاخلعوا عليهم خلع العلوم في الدنيا، فيخلعون على كل واحد من أولئك الأيتام على قدر ما أخذوا عنهم من العلوم حتى أن فيهم -يعني في الأيتام- لمن يخلع عليه مائة ألف خلعة، وكذلك يخلع هؤلاء الأيتام على من تعلم منهم، ثم إن الله يقول: أعيدوا على هؤلاء العلماء الكافلين للأيتام حتى

١. قوله: <منيتك> هكذا في النسخة وفي مصدر التخریج: <همتک>.

٢. في النسخة: <على> بدل <إلا> والتصحيح من مصدر التخریج.

٣. ما بين المعقوفتين من مصدر التخریج.

٤. ما بين المعقوفتين من مصدر التخریج.

٥. في النسخة: <قياماً و قياماً> بدل <فتاماً و فتاماً> والتصحيح من مصدر التخریج.

٦. الإمام العسكري (ع)، همان، ص ٣٤٤، الحديث ٢٢٣.

٧. ما بين المعقوفتين من مصدر التخریج.

٨. الإمام العسكري (ع)، همان، صص ٣٤٤ - ٣٤٥، الحديث ٢٢٥.

٩. نعشه: رفعه وأقامه، و تداركه بعد هلكة.



تتموا لهم خلعهم و تضاعفوا^(١) مالهم، فيتم لهم ما كان لهم قبل أن يخلعوا عليهم و يضاعف لهم، و كذلك من يليهم ممن خلع على من يليهم، و قالت فاطمة سلام الله عليها: يا أمة الله إن سلكاً من تلك الخلع لأفضل ممّا طلعت عليه الشمس ألف ألف مرة، و ما فضل فإنه مشوب بالتنغيص^(٢) و الكدر^(٣).

و عن أمالي المفيد عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ما أخذ الله ميثاقاً من أهل الجهل بطلب تبيان العلم، حتى أخذ ميثاقاً من أهل العلم ببيان العلم للجُهل؛ لأنّ العلم قبل الجهل»^(٤). مصباح من الحقوق البرّ بالإخوان و الإيثار

في أصل زيد الزراد عن الصادق عليه السلام في حديث في صفات المؤمنين: «هم البرّة بالإخوان في حال اليسر و العسر المؤثرون على أنفسهم، و لو كان بهم خصاصة»^(٥).

و في مشكاة الأنوار عن الصادق عليه السلام أنه سئل ما أدنى حقّ المؤمن على أخيه؟ قال: «أن لا يستأثر عليه بما هو أحوج إليه منه»^(٦).

و في الغرر عن أمير المؤمنين عليه السلام: «الإيثار أعلى الإيمان» و في الخصال عن أبي جعفر عليه السلام: «لله عزّ و جلّ جنّة، لا يدخلها إلّا ثلاثة؛ رجلٌ حكم في نفسه بالحقّ، و رجلٌ زار أخاه المؤمن في الله عزّ و جلّ، و رجلٌ آثر أخاه المؤمن في الله عزّ و جلّ»^(٧).

قلت: و لا يشترط في الإيثار أحوجية المؤثر، و لا أحوجية المؤثر عليه، بل هو مطلق تقديم الغير على النفس و تفضيله عليها، و مورد الآية {و يؤثرون على أنفسهم} ^(٨) و لو كان بهم خصاصة من أعلى أفرادها لا أنه مقيد مفهوماً بالخصاصة؛ كما يفهم من خبر أبان المروي في الكافي. قال للصادق عليه السلام: أخبرني عن حقّ المؤمن على المؤمن، فقال عليه السلام: «دعه، فلا ترده»، قال: قلت: بلى، جعلت فداك، فلم أزل أردّ عليه، فقال: «يا أبان تقاسمه مالك»، ثم نظر إلّاي فرأى ما دخلني، فقال: «يا أبان، أما تعلم أنّ الله عزّ و جلّ قد ذكر المؤثرين على أنفسهم»، قلت: بلى جعلت فداك،

١. هكذا في النسخة، و في مصدر التخريج: <تضاعفوا>.

٢. نغص عليه العيش تنغيصاً: كدره طريحي، همان، ج ٤، ص ٣٣٩ مادة (نغص).

٣. الإمام العسكري (ع)، همان، صص ٣٤٠-٣٤١، الحديث ٢١٦.

٤. عكبري، الأمالي، ص ٦٦، المجلس السابع، الحديث ١٢.

٥. الأصول الستة عشر (أصل زيد الزراد)، ص ٦.

٦. طبرسي، مشكاة الأنوار، ص ١٥٥.

٧. قمي، الخصال، ص ١٣١، الحديث ١٣٦.

٨. الحشر ٩.

فقال: «إذا أنت قاسمته، فلم تؤثر بعد، إنما تؤثره إذا أنت أعطيته من النصف الآخر»^(١). ففسر عليه السلام الإيثار بأن يعطيه من النصف الآخر، فإنه زائد من الحق اللازم للمؤمن، فهو حقُّه، ويؤثر أخاه به، وكأنه عليه السلام ذكر أقل مراتب الإيثار مطلقاً، وإن كان مورد الآية أخص من ذلك للتقييد بالخاصة. كذا أفاده في البحار و ظاهر الحديث إنك إذا لم تفضله عليك بزيادة لم تكن أثرته بل كنتما سواء حينئذ. والإيثار أن تقدمه و تفضله على نفسك و هو أول مراتبه و أعلاه ما في الآية و قال ثقة الإسلام النورى رحمه الله فى دار السلام: لا شبهة فى عدم صدق الإيثار مع عدم الحاجة إلى ما يؤثر به. نعم لا يتوقف على الاضطرار إليه. و لعل فى الآية إيماء إلى ذلك، فيكون الخاصة الحاجة الشديدة. انتهى.

و قد عرفت إطلاق حديث أبان على أن الإيثار لا يختص بالأموال، بل يكون بالنفوس، و بالجاء، و غيرهما كما لا يخفى. و الله الموفق.

مصباح؛ ومن الحقوق إكرام أخيك المؤمن، و هو أخص من الإحسان. ففى الكافى بإسناده عن النبى صلى الله عليه و آله: «من أكرم أخاه المؤمن بكلمة يلفه بها، و فرج عنه كربته، لم يزل فى ظل الله الممدود عليه من الرحمة ما كان فى ذلك»^(٢). و فيه عن الصادق عليه السلام: «من أتاه أخوه، فأكرمه، فإنما أكرم الله عز و جل»^(٣). و فيه عنه عليه السلام: «من أكرم مؤمناً فى كرامة الله بدأ»^(٤).

و فى مشكاة الأنوار أن الرضا عليه السلام قال لعلى بن يقطين: «أضمن لى خصلة أضمن لك ثلاثاً»، فقال: جعلت فداك، و ما الخصلة التى أضمنها لك؟ و ما الثلاثة التى تضمن لى؟ فقال: «أما الثلاث التى أنا أضمن لك أن لا يصيبك حر الحديد أبداً بقتل، و لا فاقة، و لا سجن حبس»، فقال على: و ما الخصلة التى أضمنها لك؟ قال: فقال: «تضمن لى أن لا يأتىك ولئ أبداً إلا أكرمته»، قال: فضمن على الخصلة، و ضمن [له] أبو الحسن الثلاث^(٥).

و فى كتاب الإخوان عن الصادق عليه السلام: «ومن أكرم أخاه يريد بذلك الأخلاق الحسنة كتب الله له من كسوة الجنة عدد ما فى الدنيا من أولها إلى آخرها، و لم يشبهه من أهل الرياء، و أشبه

١. توجد فى النسخة: <الحديث> بمعنى: اذكر الحديث إلى آخره و لكن العبارة المذكورة هو المقطع الأخير من الرواية، و تمام الرواية فى كلينى، همان، ج

٢. صص ١٧١-١٧٢، كتاب الإيمان و الكفر، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، الحديث ٨.

٢. كلينى، همان، ج ٢، ص ٢٠٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب فى إطفاف المؤمن و إكرامه، الحديث ٥.

٣. همان، الحديث ٣.

٤. همان، ج ٢، ص ٢٥٨، كتاب العشرة، باب وجوب إجلال ذى الشبهة المسلم، الحديث ٥.

٥. طبرسى، مشكاة الأنوار، ص ٣٣٩.



من أهل الكرم»^(١).

مصباح؛ و من الحقوق للشيخ الكبير الإجلال له

روى الكليني في الكافي عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِجْلَالِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ»^(٢).

و في الفقيه عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةُ حَقُوقٍ وَاجِبَةٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الإجلال له في غيبته»^(٣) الحديث»^(٤).

و في الكافي عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالِ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ»^(٥).

و فيه عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالِ الْمُؤْمِنِ ذِي الشَّيْبَةِ»^(٦).

و في ثواب الأعمال عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ تَعْظِيمَ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُؤْمِنِ»^(٧). قلت: و المجلد يحمل على المبين، و العام على الخاص، و المطلق على المقيد.

مصباح؛ و من حقوق إخوانك أَنْ تُنْصِفَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ.

و هو مقامٌ جليلٌ، و الأخذُ به يحتاجُ إلى مجاهدةٍ، و هو من أعظم ما يبتلى به المؤمن؛ لأنَّ التزام العدل في المعاشرة، و المخالطة، و المعاملة حتَّى يحكم بنفسه على نفسه، و بعبارة أخرى أن لا يرضى لأخيه من نفسه إلَّا ما يرضى لنفسه. و السَّرُّ فيه ماتقدَّم من روايات اتِّحاد نفوس المؤمنين في الإخوة.

ففي الكافي من الإمام زين العابدين عليه السَّلام أَنَّهُ قَالَ: كان آخر خطبة رسول الله صَلَّى الله عليه و آلِهِ: «طوبى لمن أنصف النَّاسَ من نفسه».

و فيه عن أمير المؤمنين عليه السَّلام: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يَنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا»^(٨).

و فيه عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ وَاسَى الْفَقْرَ مِنْ مَالِهِ، وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ

١. قمي، مصادقة الإخوان للصدوق، ص ٧٨، باب كسوة الإخوان، الحديث ١.

٢. كليني، همام، ج ٢، ص ٦٥٨، كتاب العشرة، باب وجوب إجلال ذي الشيبة المسلم، الحديث ١.

٣. في من لا يحضره الفقيه: <الإجلال في عينه>، و في وسائل الشيعة: <الإجلال في غيبته>، و كتب في هامشه: <و في نسخة: <عينه> (هامش المخطوط).>

٤. قمي، من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٣٩٨، الحديث ٥٨٥٠، عاملي، وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٥٤٦، كتاب الحج، باب وجوب أداء حق المؤمن، الحديث

١٣.

٥. كلمة <إِنَّ> ليست في مصدر التخريج.

٦. كليني، همام، ج ٢، ص ١٦٥، كتاب الإيمان و الكفر، باب إجلال الكبير، الحديث ١.

٧. همام، ص ٦٥٨، كتاب العشرة، باب وجوب إجلال ذي الشيبة المسلم، الحديث ٥.

٨. قمي، ثواب الأعمال، ص ١٨٩، ثواب من عرف فضل شيخ كبير، فوقره.

٩. كليني، همام، ج ٢، ص ١٤٤، كتاب الإيمان و الكفر، باب الإنصاف و العدل، الحديث ٤.

المؤمن حقاً»^(١).

و فيه عن النبي صلى الله عليه وآله: «ألا أخبركم بأشبهكم بى» إلى أن قال: «وأشدكم من نفسه إنصافاً فى الرضا والغضب»^(٢).

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: «مع الإنصاف تدوم الأخوة»^(٣).
مصباح؛ و من الحقوق إجابة دعوة أخيك المؤمن إلى كل ما دعاك إليه مما لا يزاحمه ما هو أهم منه شرعاً.

روى الشيخ فى الأمالى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «للمسلم على أخيه من المعروف ستاً»، وعد منها: «و يجيبه إذا دعاه»^(٤).

و روى الحميرى فى قرب الإسناد عنه صلى الله عليه وآله: «من الجفاء»^(٥) أن يدعى الرجل إلى طعام فلا يجيب، أو يجيب فلا يأكل»^(٦).

و روى العلامة الكراچكى و غيره عنه صلى الله عليه وآله: «للمسلم على أخيه ثلاثون حقاً، لا برائة له منها إلا بالأداء أو العفو»، و عد منها: «و يجيب دعوتَه»^(٧).

و فى الكافى عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: «أوصى الشاهد من أمتى و الغائب أن يجيب دعوة المسلم و لو على خمسة أميال، فإن ذلك من الدين»^(٨).

و فيه عن الصادق عليه السلام: «إن من حق المسلم الواجب على أخيه إجابة دعوتَه»^(٩).
و فيه: «إن من حق المسلم أن يُجيبَه»^{(١٠) (١١)}.

و فيه عنه: «فرض المؤمن على المؤمن... إذا دعاه أن يجيبه»^{(١٢) (١٣)}.

١. همان، ص ١٤٧، الحديث ١٧.

٢. همان، صص ٢٤٠ - ٢٤١، الحديث ٣٥.

٣. واسطى لىنى، همان، ص ٤٨٦، نوري، همان، ج ١١، ص ٣١٠، الحديث ١٣١٢٥.

٤. كلينى، همان، ج ٢، ص ١٧١، كتاب الإيمان و الكفر، باب حق المؤمن على أخيه، الحديث ٦.

٥. فى المصدر هكذا: <ثلاثة من الجفاء... أن يدعى...>

٦. حميرى، قرب الإسناد، ص ١٦٠، الحديث ٥٨٣.

٧. كراچكى، كنز الفوائد، ص ١٤١، انظر أيضاً غير هذا الإسناد فى أعلام الدين فى ديلمى، صفات المؤمنين، ص ٣٢١، مجلسى، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٨. كلينى، همان، ج ٦، ص ٢٧٤، كتاب الأطعمة، باب إجابة دعوة المسلم، الحديث ٤.

٩. همان، ص ٢٧٥، كتاب الأطعمة، باب إجابة دعوة المسلم، الحديث ٥.

١٠. هكذا فى النسخه و فى مصدر التخریج: <إن من حق المسلم على المسلم أن يجيبه إذا دعاه>.

١١. كلينى، همان، ج ٦، ص ٢٧٤، كتاب الأطعمة، باب إجابة دعوة المسلم، الحديث ٢.

١٢. فى أصل المصدر: <من حق المؤمن على المؤمن... و إذا دعاه أن يجيبه> و كتب فى هامشه: و فى بعض النسخ: <فرض المؤمن>.

١٣. كلينى، همان، ج ٢، ص ٦٥٤، كتاب فضل القرآن، باب العطاس و التسميت، الحديث ٧.



و في كتاب الإخوان عن النبي صَلَّى الله عليه و آله: «سر^(١) ثلاثة أميالٍ أجب دعوة^(٢). مصباح؛ من حقوق الإخوان إدخال السرور عليهم.

روى ثقة الإسلام الكليني في الكافي بإسناده عن أبان، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حق المؤمن على المؤمن، فقال: «حق المؤمن على المؤمن أعظم من ذلك، لو حدثتكم به لكفرتم. إن المؤمن إذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره، يقول له: أبشر بالكرامة من الله و السرور، فيقول له: بشرك الله بخير، قال عليه السلام: ثم يمضي معه يبشره بمثل ما قال: و إذا مروا بهول قال: ليس هذا لك، و إذا مر بخير قال: هذا لك فلا يزال معه يؤمنه مما يخاف، و يبشره بما يحب حتى يقف معه بين يدي الله تعالى، فإذا أمر به إلى الجنة، قال له المثال: أبشر، فإن الله تعالى قد أمر بك إلى الجنة، قال عليه السلام: فيقول: من أنت رحمك الله تبشرني من قبري آنستني في طريقي، و خبرتني عن ربي؟ قال: فيقول: أنا السرور الذي كنت تدخله على إخوانك في الدنيا خلقت منه لأبشرك و أونس وحشتك^(٣).

قلت: إن الإمام عليه السلام أراد ببيان هذا عطاء جلالته المؤمن، و عظم حقوقه و إن واحداً منها كإدخال السرور عليه بوجوب هذا الأجر الجزيل.

و في الكافي بإسناده عن الثمالي، قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: «من سرّ مؤمناً فقد سرّني، و من سرّني فقد سرّ الله^(٤).

و أسند عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: «تبشّم الرجل في وجه أخيه حسنة، و صرف القذى^(٥) عنه حسنة، و ما عبّد الله بشيء أحبّ إلى الله من إدخال السرور على المؤمن^(٦). و أسند عن أبي عبد الله عن أبيه عن علي بن الحسين عليهم السلام، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: «إن أحبّ الأعمال إلى الله تعالى إدخال السرور على المؤمنين^(٧).

و أسند عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام إن العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة، فأبيحه جنتي، فقال داود: يا ربّ و ما تلك الحسنة؟ قال: يدخل على عبيد المؤمنين سروراً، و لو بتمرة، قال داود: يا ربّ حق لمن عرفك أن لا يقطع

١. في النسخة: <مسير> بدل <سر> و المثبت من مصدر التخيير.

٢. قمي، مصادقة الإخوان للصدوق، ص ٥٨، باب مصافحة الإخوان، الحديث ٨.

٣. كليني، همان، ج ٢، ص ١٩١، كتاب الإيمان و الكفر، باب إدخال السرور على المؤمنين، الحديث ١٠.

٤. همان، ص ١٨٨.

٥. القذى جمع قضاة: ما يقع في العين.

٦. كليني، همان، ج ٢، ص ١٨٨، كتاب الإيمان و الكفر، باب إدخال السرور على المؤمنين، الحديث ٢.

٧. همان، ص ١٨٩، الحديث ٤.

رجاءه منك»^(١).

وَأَسَدٌ عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عَمْرٍ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَرَى أَحَدُكُمْ إِذَا أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا أَنَّهُ عَلَيْهِ أَدْخَلَهُ فَقَطْ، بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا، بَلْ وَاللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^(٢).
وَأَسَدٌ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؛ شَبْعَةُ مُؤْمِنٍ، أَوْ قَضَاءُ دِينِهِ»^(٣).

وَأَسَدٌ عَنِ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ نَحْوِ حَدِيثِ أَبَانَ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَمَثُّلِ السُّرُورِ^(٤).

وَأَسَدٌ عَنِ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى سُرُورٌ تَدْخُلُهُ عَلَى مُؤْمِنٍ؛ تَطْرُدُ عَنْهُ جُوعُهُ»^(٥) أَوْ تَكْشِفُ عَنْهُ كَرْبَهُ^(٦).^(٧)

وَأَسَدٌ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ خَلْقًا، فَيَلْقَاهُ عِنْدَ مَوْتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ: أَبْشِرْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ بِكَرَامَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ، ثُمَّ لَا يَزَالُ مَعَهُ حَتَّى يَدْخُلَهُ قَبْرُهُ، فَيَقُولُ لَهُ: مِثْلُ ذَلِكَ، فَإِذَا بَعَثَ يَلْقَاهُ، فَيَقُولُ لَهُ: مِثْلُ ذَلِكَ، ثُمَّ لَا يَزَالُ مَعَهُ عِنْدَ كُلِّ هَوَلٍ يَبْشِرُهُ، وَيَقُولُ لَهُ: مِثْلُ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ، فَيَقُولُ لَهُ: أَنَا السُّرُورُ الَّذِي أَدْخَلْتُهُ عَلَى فُلَانٍ»^(٨).

وَأَسَدٌ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ {وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا مَا كَتَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بِهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا} ^(٩) قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَمَا ثَوَابُ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ السُّرُورَ؟ فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ؟ قَالَ: أَيْ وَاللَّهِ وَ أَلْفُ أَلْفِ حَسَنَةٍ»^(١٠).

وَأَسَدٌ أَيْضًا عَنِ ابْنِ سَنَانٍ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَدْخَلَ السُّرُورَ عَلَى مُؤْمِنٍ، فَقَدْ أَدْخَلَهُ عَلَى

١. همان، الحديث ٥.

٢. همان، الحديث ٦.

٣. همان، صص ١٨٩-١٩٠، الحديث ٧.

٤. همان، ص ١٩٠، الحديث ٨.

٥. في مصدر التخریج: <جوعته> بدل <جوعه>.

٦. في مصدر التخریج: <كربته> بدل <كربه>.

٧. كلینی، همان، ج ٢، ص ١٩١، الحديث ١١.

٨. همان، صص ١٩٢ - ١٩١، الحديث ١٢.

٩. الأحزاب ٥٨.

١٠. كلینی، همان، ج ٢، ص ١٩٢، كتاب الإيمان و الكفر، باب قضاء حاجة المؤمن، الحديث ١٣.



رسول الله صلى الله عليه وآله، و من أدخله على رسول الله فقد وصل ذلك إلى الله، و كذلك من أدخل عليه كُرباً»^(١).

و أسند عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْخَالَ السَّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؛ إِيْشْبَاعُ جُوعَتِهِ، أَوْ كُرْبَتِهِ، أَوْ قَضَاءُ دِينِهِ»^(٢).

قلت: و هل يشمل ما كان في ضمن فعل الواجب كإفطاره عند الإعسار، أو إنقاذه من الغرق فيه تأملاً. و في شموله لما كان في ضمن فعل مباح كما إذا قصد بالسُرور رفعَ همِّه المطلوب رفعه لنفسه، أو لئلا يشغله عن تعاهد فروضه، و استعمال سنته لا يبعد الشمول في وجهه. و أمّا ما كان في ضمن الحرام كالغناء و نحوه فلا يشمل قطعاً إذ قضى ما في هذه الروايات قضية طبيعية بمعنى أنّ إدخال السُرور لو خلى و طبعه خالياً عن ما يوجب لزوم فعله أو تركه مستحب، فلا تضرّ فيه للطواري و العناوين المحرّمة أو الواجبة. فالسُرور المذكور ليس ملزماً بفعله أو تركه، فإذا تحقّق في ضمن الغناء فقد طرء عليه عنوان ملزم بتركه كما هو الظاهر.

ثم الظاهر من الروايات أنّ المراد بالسُرور السُرورُ الشّخصي لا التّوعّي كالّدعاء للمؤمنين كافّة أو الدّعاء بإدخال السُرور على أهل القبور.

ثم إدخال السُرور الشّخصي بأن يدخل مسرّةً على مؤمن مُعَيّن مبتدئاً بذلك، أو لما سبق له من المؤمن إلى الأذية أو مكافأةً لما تقدّم من إحسان ذلك المؤمن عليه. فتأمّل.

ثم إنّ ما به يدخل عليه السُرور هل يشمل جلبَ نفع إلى دينه، أو عقله، أو جسده، أو عرضه، أو ماله، أو دفع ضرر عنه كذلك، أو يختصّ بنوع ما مثّل به في الروايات وجهان؛ أحوطهما الأوّل. و على تقدير شمولها لجميع الأقسام، فينبغي أن يلاحظ الخير و الشرّ بحسب الواقع و السُرور الذي هو كذلك عند الله تعالى و خلفائه، و إن انعكس اعتقاد أخيه المؤمن، و جهل منافع ما يسوئه و مضارّ ما يحبه.

كذا أفاده بعضُ الأجلّة، و فيه نظر، فإنّ ظاهر الأخبار إدخال السُرور الفعليّ عليه، لا الذي إذا مات عرف أنّه كان في حياته، فالأولى أن يرفع جهله أوّلاً بالحكمة و الموعظة الحسنة و الأمثال ليسر فعلاً بما يسر به بعد كشف الغطاء بأن يقول لمن أراد أن يزهد في الدّنيا، و يقبّحها عنده، ما تقول في مؤمن يرى أخاه طالباً لما لا يتيسّر إلّا بتعب و تكالّب و تجاذب؟ و إن حصل فلا ينفعه إلّا في زمان قليل و منفعتُهُ عُسْرُ معشَرٍ مضرّته، و مع ذلك له أعداء كثيرة هل يحسن منعه عنه أم لا؟ ثمّ يطابق ما ذكرَ بملاذ الدّنيا، و كذا لمن يريد أن يحثّ أخاه على طلب العلم الذي فيه رضا ربّه،

١. همان، کتاب الإيمان و الکفر، باب إدخال السُرور على المؤمنین، الحديث ١٤.

٢. همان، الحديث ١٦.

ما تقولُ فيمن يريدُ أن يبذل لأخيه جوهرةً مضيئةً نافعةً له في حياته و بعدَ موته، و لولده، و أعقابه
تزيد بالإنفاق و تخلص عن الشدائد و المضارِّ و أمثال ذلك، ثمَّ يطابقه معه؛ كما أفاده العلامةُ
التورّي في دار السلام. و هو كتابٌ جليلٌ في بابه.

مصباحٌ في إغاثة لَهْفَةِ الْمُؤْمِنِ؛ و هي مِنْ حقوقه على أخيه
فقد روى ثقة الإسلام الكليني في الكافي بإسناده عن الشَّحَام قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام
يقول: «مَنْ أَغَاثَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ اللَّهْفَانَ اللَّهْثَانَ عِنْدَ جَهْدِهِ فَفَنَسَ كُرْبَتَهُ، وَ أَعَانَهُ عَلَى نَجَاحِ حَاجَتِهِ
كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِذَلِكَ ثَنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَحْمَةً مِنْ اللَّهِ يَجْعَلُ لَهُ مِنْهَا وَاحِدَةً يَصْلَحُ بِهَا أَمْرَ مَعِيشَتِهِ وَ
يَدْخِرُ لَهُ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ رَحْمَةً لَا فِزَاعَ^(١) يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَهْوَالَهُ^(٢)». ^(٣)
قال بعضهم: اللَّهْفَانُ؛ الْمَظْلُومُ الْمَضْطَرُ يَسْتَغِيثُ، وَ اللَّهْثَانُ؛ الْعَطْشَانُ.
قلت: و في الرواياتِ أمثلةٌ تُغْنِي عن ذلك.

ففي ثواب الأعمال للشيخ الصدوق بن بابويه بإسناده عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:
«مَنْ أَغَاثَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ حَتَّى يَخْرُجَهُ مِنْ هَمٍّ وَ كُرْبَةٍ وَ وَرْطَةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ رَفَعَ
لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ، وَ أَعْطَاهُ ثَوَابَ عِتْقِ عَشْرِ نَسَمَاتٍ، وَ دَفَعَ عَنْهُ عَشْرَ نَقَمَاتٍ، وَ أَعَدَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَشْرَ شَفَاعَاتٍ^(٣)».

و قال الصادق عليه السلامُ فيما كتبه إلى والي الأهواز، حدَّثني أبي عن آبائه عن علي عليهم
السلام، عن النبي صَلَّى الله عليه و آله أنه قال: «مَنْ أَغَاثَ لَهْفَانًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَغَاثَهُ اللَّهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ
إِلَّا ظِلُّهُ، وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ، وَ آمَنَهُ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ^(٤)».
و عن كتاب الحسين بن سعيد في الإخوان عن النبي صَلَّى الله عليه و آله: «سِرُّ سِتَّةِ أُمِّيَالٍ، أَغِثْ
مَلْهُوفًا^(٥)».

و روى الآمدي في الغرر عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ما حصل الأجرُ مثلُ إغاثةِ الملهوفِ^(٦)».
و روى السيّد في نهج البلاغة عنه عليه السلام: «من كفّاراتِ الذنوبِ العظامِ إغاثةُ الملهوفِ^(٧)».
و في معاني الأخبار للصدوق عن الإمام زين العابدين عليه السلام: «و الذنوبُ التي تنزلُ البلاء:

١. في النسخة: <لا فزاج> بدل <لا فزاع> و المثبت من مصدر التخرّيج.

٢. كليني، همان، ج ٢، ص ١٩٩، باب تفريح كرب المؤمن، الحديث ١.

٣. قمي، ثواب الأعمال، ص ١٤٨، ثواب من أغاث أخاه المسلم.

٤. مجلسي، همان، ج ٧٤، ص ١٩٢.

٥. راوندی، الدعوات، ص ٢٢٧، نوري، همان، ج ٨، ص ١١٤، الحديث ٩١٩٤.

٦. نوري، همان، ج ١٢، ص ٤١٦.

٧. موسوی، نهج البلاغة، ج ٤، ص ٧، الحكمة ٢٤.



ترك إغاثة الملهوف...»^(١)

مصباح؛ من حقوق الإخوان إعانة بعضهم بعضاً

فقد روى في الكافي في حديث عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال للمعلّي: «[و الحق] الثالث أن تعينه بنفسك، و مالك، و لسانك، و يدك، و رجلك»^(٢)

و في رسالة الصادق الأهوازية: «و من أعان أخاه المؤمن على سلطان جائر أعانه الله على إجازة الصراط عند زلة الأقدام»^(٣)

و في الكافي عن النبي صلى الله عليه و آله: «من أعان مؤمناً نفس الله عنه ثلاثاً و سبعين كربة؛ واحدة في الدنيا و اثنين و سبعين كربة عند كربة العظمى حيث يتشاعل الناس بأنفسهم»^(٤)

و روى في الكافي أيضاً عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: «و الله في عون المؤمن ما كان المؤمن في عون أخيه»^(٥)

و أيضاً روى عن الصادق عليه السلام: «ما أحسن مؤمن إلى مؤمن و لا أعانه إلا خمش وجه إبليس و قرّح قلبه»^(٦)

و فيه بإسناده عن الصادق عليه السلام: «من بخل بمعونة أخيه، و القيام له في حاجته ابتلى بمعونة من يآثم عليه، و لا يؤجر»^(٧)

و فيه أيضاً عنه عليه السلام: «أما رجل من شيعتنا أتى رجلاً من إخوانه، فاستعان به في حاجته، فلم يعنه و هو يقدر إلا ابتلاه الله بأن يقضى حوائج عدة^(٨) من أعدائنا يعذبه الله عليها يوم القيامة»^(٩) و فيه بإسناده عن صفوان الجمال، قال: كنت جالساً مع أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجل من أهل مكة، يقال له: ميمون، فشكى إليه تعذر الكراء عليه، فقال لي: «قم فأعن أخاك»، فقمْتُ معه، فيسر الله كراءه، فرجعت إلى مجلسي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: «ما صنعت في حاجة أخيك؟»، فقلت: قضاها الله -بأبي أنت و أمي- فقال: «أما إنك أن تعين أخاك المسلم أحب إلي من طواف أسبوع بالبيت مبتدءاً». ثم قال عليه السلام أن رجلاً أتى الحسن بن علي عليهما

١. قمي، معاني الأخبار، ص ٢٧١، باب معنى تفسير الذنوب، الحديث ٢.

٢. كليني، همان، ج ٢، ص ١٦٩، كتاب الإيمان و الكفر، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، الحديث ٢.

٣. مجلسي، همان، ج ٧٤، ص ١٩٢.

٤. كليني، همان، ج ٢، ص ١٩٩، كتاب الإيمان و الكفر، باب تفريح كرب المؤمن، الحديث ٢.

٥. كليني، همان، ص ٢٠٠، الحديث ٥.

٦. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٧، كتاب الإيمان و الكفر، باب في إطفاء المؤمن و إكرامه، الحديث ٩.

٧. كليني، همان، صص ٣٦٥-٣٦٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب من استعان به أخوه فلم يعنه، الحديث ١.

٨. في الكافي: <غيره> بدل <عدة> و كتب في الهامش: في بعض النسخ: <عدة>.

٩. كليني، همان، ص ٣٦٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب من استعان به أخوه فلم يعنه، الحديث ٢.

السَّلام، فقال: بأبي أنت و أمي، أَعِنِّي على قضاء حاجة، فانتعل، و قام معه، فمرَّ على الحسين عليه السلام و هو قائمٌ يصلي، فقال: أين كنتَ عن أبي عبد الله عليه السلام تستعينه على حاجتك^(١)، قال: قد فعلت بأبي أنت و أمي، فذكر أنه معتكفٌ، فقال: «أما إنه لو أعانك خيراً له من اعتكافه شهراً» انتهى.^(٢)

و كأنه كان جاء إلى دار الحسين عليه السلام قبل ذلك، فذكر له بعضُ خدمه أنه ليس في الدار، و هو معتكفٌ، فلفظ، فذكر في الحديث مبنًى للمجهول، و الله العالم. و عن كتاب المؤمن عن الصادق عليه السلام: «و ما من مؤمنٍ يعينُ مظلوماً إلا كان ذلك أفضل من صيام شهر و اعتكافه في المسجد الحرام».^(٣)

و في أمالي الشيخ ابن بابويه عن أبي عبد الله عليه السلام: «من أراد أن يدخله الله في رحمته، و يسكنه جنته فليحسن خلقه، و ليعطِ النصفَ من نفسه، و ليرحمِ اليتيمَ، و ليعنِ الضَّعيفَ، و ليتواضعَ لله الذي خلقه».^(٤)

مصباح؛ و من حقوق الإخوان إطفاءُ النَّائرة بينهم. و النَّائرة: الفتنة، و النَّائرة أيضاً العداوة، و الشَّحناء؛ و هي مشتقة من النَّار، و يقال بينهم: نائرةٌ أي: عداوةٌ و البغضاء.

فعلى المؤمن أن يطفئَ العداوة الواقعة بين المؤمنين، أو بينه و بينهم. قال العلامة النوري رحمه الله في دار السَّلام و قوله عليه السلام: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» إشارةٌ إلى الحثِّ على الأخذ بهذه الفضيلة، و إطفاء كلِّ نارٍ يوقدُ منها حربٌ، أو فتنةٌ حقيرةٌ، أو جليلةٌ. و قد عدَّها السَّجَادُ عليه السلام من حلية الصَّالحين، و زينة المتقين في دعاء مكارم الأخلاق.^(٥)

قلت: و يؤيده ما رواه الشيخ في التهذيب بإسناده عن علي عن النبي صلوات الله عليهما: «إصلاحُ^(٦) ذاتِ البين أفضلُ من عامَّةِ الصَّلاةِ و الصَّوم».^(٧)

و في كتاب عقاب الأعمال عن النبي صلى الله عليه و آله: «من (مشى)^(٨) في صلح بين اثنين صلى

١. في هامش مصدر التخریج: أي أين كنت عنه في سؤاله أعانتك على قضاء حاجتك.

٢. كليني، همان، ص ١٩٨، كتاب الإيمان والكفر، باب السَّعى في حاجة المؤمن، الحديث ٩.

٣. أهوازى، المؤمن، ص ٤٧، الحديث ١١١.

٤. قمي، الأمالي، ص ٤٧٣، الحديث ٦٣٦.

٥. حيث قال الامام السجاد عليه السلام في هذا الدعاء: >اللهم صلِّ على محمد و آله و حلني بحلية الصالحين و ألبسني بزينة المتقين في بسط العدل و كظم الغيظ و إطفاء النار و ضم أهل الفرق و إصلاح ذات البين...< الصحيفة السجادية الكاملة، ص ١٠٣ (دعاؤه في مكارم الأخلاق).

٦. في مصدر التخریج: >صلاح< بدل >إصلاح<.

٧. طوسي، تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ١٧٧، كتاب الوصايا، باب الوصية و وجوبها، الحديث ١٤.

٨. في النسخة: >شيء< و الظاهر أنَّ الصواب ما أثبتناه كما كان في مصدر التخریج.



عليه ملائكة الله ^(١) حتى يرجع، و أُعْطِيَ أَجْرَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ ^(٢).
و في إرشاد الديلمي عن النبي صلى الله عليه وآله: «ما عمل رجلٌ عملاً بعد إقامة الفرائض خيراً
من إصلاح بين الناس». يقول: «خيراً أو ينمي خيراً»
و في الكافي عن الصادق عليه السلام: «لأن أصلح بين اثنين أحبُّ إليَّ من أن أتصدقَ بدينارين» ^(٣).
و روى في الكافي أيضاً عنه عليه السلام: «صدقةٌ يحبُّها الله إصلاحٌ بين الناس إذا تفاسدوا، و
تقاربٌ بينهم إذا تباعدوا» ^(٤).
و في تفسير علي بن إبراهيم القمي عن الصادق عليه السلام في صفات لقمان: «لم يمرَّ برجلين
يختصمان، أو يقتتلان إلاَّ أصلحَ بينهما، و لم يمضِ عنهما حتى (يحابا)» ^(٥) ^(٦).
و قد روى ثقة الإسلام في الكافي حديثَ أبا حنيفة سابق الحاج، قال: مرَّ بنا المفضل و أنا و
ختني ^(٧) نتشاجرُ في ميراث، فوقف علينا ساعة، ثمَّ قال: تعالوا إلى المنزل، فأتينا فأصلحَ بيننا
بأربعمائة درهم، فدفعها إلينا من عنده حتى إذا استوثق كلُّ واحدٍ منَّا من صاحبه، قال: أما إنها
ليست من مالي و لكن أبو عبد الله عليه السلام أمرني إذا تنازعَ رجلان من أصحابنا في شيء أن
أصلحَ بينهما، و أفتديها من ماله، فهذا من مال أبي عبد الله عليه السلام ^(٨).
قلت: و هذا كله لحفظ الوحدة التي عرفتها بين المؤمنين ذات الآثار الجليّة، و الله وليُّ التوفيق.
مصباحُ من الحقوق إماطة الأذى عن وجه أخيك و إبعاده عنه.
وروى الصدوق في كتاب الإخوان عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم: «المؤمنُ مرآةُ أخيه يميّطُ
عنه الأذى» ^(٩).
وروى قدس سرّه في الخصال عنه صلى الله عليه وآله و سلم أنّه قال: «دخل عبدُ الجنة بغصن
[من] شوكة كان على طريق المسلمين فأماطه عنه» ^(١٠).

١. هكذا في النسخة و في مصدر التخریج: <صلى الله عليه و ملائكة>.

٢. قمي، ثواب الأعمال، ص ٢٨٨، (عقاب مجمع عقوبات الأعمال).

٣. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٩، كتاب الإيمان و الكفر، باب الإصلاح بين الناس، الحديث ٢.

٤. همان، الحديث ١.

٥. في أصل النسخة: <تحتاجوا> و الظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه كما كان في مصدر التخریج.

٦. قمي، تفسير القمي، ج ٢، ص ١٦٢، ذيل الآية ١٢ من سورة لقمان.

٧. الختن بالتحريك: كلٌّ من كان من قبل المرأة، مثل الأب و الأخ، و هم الأختان. هكذا عند العرب، و أما عند العامة فختن الرجل زوج ابنته. جوهری،
الصحاح، ج ٥، ص ٢١٠٧ (ختن).

٨. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٩، كتاب الإيمان و الكفر، باب الإصلاح بين الناس، الحديث ٤.

٩. قمي، مصادقة الإخوان، ص ٤٢، باب الأخ مرآة أخيه الحديث ١.

١٠. همو، الخصال، ص ٣٢، الحديث ١١١.

قلتُ: التعبيرُ بالمرآة عن الأخ المؤمن كنايةً عن رؤيته للأشياء التي لا يلتفت إليها الإنسان نفسه غالباً، بل يراه منه غيره، فإذا رآها المؤمن في أخيه أماًطها عنه، وهذا قد يكون أمراً خارجياً كشوكة علفت في ثيابه وهو لا يدري، وقد يكون أمراً معنوياً كالصفات الرديئة، والملكات الغير الممدوحة يستمر عليها وهو غير ملتفت، وأخوه المؤمن يراها فيه، فينبهه عليها، وعلى قببحها، وعلى إثارة المبعدة له عن مولاه، ويبين لها علاجها، ويدبر له التخلي عنها، فيكون هو الذي أماًطها عنه.

مصباح؛ من الحقوق مناصحة الإخوان.

ففي كتاب المؤمن عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «المؤمنُ أخو المؤمن يحقُّ عليه نصيحته»^(١) و روى في الكافي عنه عليه السلام^(٢): «للمسلم على المسلم من الحق أن ينصح له إذا غاب»^(٣) و روى عنه عليه السلام: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة»^(٤) و روى عنه أيضاً: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد والمغيب»^(٥) و أيضاً في الكافي عن الصادق عليه السلام: «عليكم بالنصح لله في خلقه، فلن تلقاه بعمل أفضل منه»^(٦).

و روى قدس سره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، أنه قال: «لينصح الرجلُ منكم أخاه كنصيحته لنفسه»^(٧).

و روى أيضاً عنه صلى الله عليه وآله: «إن أعظم الناس منزلة عند الله تعالى يوم القيامة أمشاهم في أرضه بالنصيحة لخلقه»^(٨).

و في الغرر عن أمير المؤمنين عليه السلام: «النصح يثمر المحبة»، «النصيحة تُثمر المودة»، «المؤمن غريزته النصح»، «خير إخوانك أنصحهم».

مصباح؛ من حقوق أخيك أن تنفس عنه كربة.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من فرج عن أخيه كربة من كرب الدنيا، نظر الله إليه برحمته،

١. أهوازي، همان، ص ٤٢، الحديث ٩٦.

٢. هذه الرواية إنما رويت في الكافي عن أبي جعفر عليه السلام.

٣. كليني، همان، ص ١٧١، كتاب الإيمان والكفر، باب حق المؤمن على أخيه وأداء حقه، الحديث ٦.

٤. همان، ص ٢٠٨، كتاب الإيمان والكفر، باب نصيحة المؤمن، الحديث ٣.

٥. همان.

٦. همان، ص ١٦٤، كتاب الإيمان والكفر، باب الاهتمام بأمور المسلمين والنصيحة لهم ونفعهم، الحديث ٣.

٧. همان، ص ٢٠٨، كتاب الإيمان والكفر، باب نصيحة المؤمن، الحديث ٤.

٨. همان، الحديث ٥.



فقال بها الجنة و فرج الله عنه كُربَهُ في الدنيا و الآخرة»^(١).
و قال أمير المؤمنين عليه السلام: «من كفّارات الذنوب العظام إغاثة الملهوف، و التنفيس عن المكروب»^(٢).
و قال السّجّاد عليه السلام: «و من نفّس عن أخيه كُربةً نفّس الله عنه كُربَ الدنيا و الآخرة بالغاً ما بلغت»^(٣).
و قال الصادق عليه السلام: «أوحى الله إلى داود عليه السلام: إنّ العبد من عبادى ليأتينى بالحسنة، فأدخله الجنة، قال: يا ربّ و ما تلك الحسنة؟ قال: يفرّجُ عن المؤمن كُربةً و لو بتمرّة، فقال داود: ياربّ حقّ لمن عرفك أن لا يقطع رجاءه منك»^(٤).
و قال الصادق عليه السلام: «تَنفُسُ كُربةٍ امرئٍ مُسلمٍ أعظمُ أجراً من صومِك و صلاتِك، و هو أفضلُ ما تَقَرَّبَ به العبادُ إلى الله عزّ و جلّ»^(٥).
و قال عليه السلام: «أيما مؤمنٍ نفّسَ عن مؤمنٍ كُربةً، و هو معسرٌ، يسّرَ الله له حوائجَه في الدنيا و الآخرة»^(٦).
و في حديث المناهى المروى في الفقيه: «من فرّجَ عن مؤمنٍ كُربَهُ فرّجَ الله عنه اثنين و سبعين كُربةً من كُربِ الآخرة و اثنين و سبعين كُربةً من كُربِ الدنيا، و أهونها المعص»^(٧)، «قلتُ: و هو بالتحريك التواء في عَصَبِ الرَّجُل»^(٩).
مصباح؛ من حقوق الإخوان التّواصل في المحبّة
قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام لأصحابه: «اتّقوا الله و كونوا إخوةً بررة متحابّين في الله متواصلين متراحمين...»^(١٠).
و في حديث عن النّبيّ صلى الله عليه و آله و سلّم: «لا يكملُ المؤمنُ إلّا إذا كان متواصلاً إلى

١. قمى، ثواب الأعمال، ص ٢٨٩.

٢. راوندی، همان، ص ٢٢٤، الحديث ٦١٥.

٣. قمى، ثواب الأعمال، ص ١٤٦.

٤. كليني، همان، ج ٢، ص ١٨٩، كتاب الإيمان و الكفر، باب إدخال السرور على المؤمنين، الحديث ٥، قمى، ثواب الأعمال، صص ١٣٤ - ١٣٥.

٥. طبرسي، مشكاة الأنوار، ص ٣٦٨.

٦. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٠، كتاب الإيمان و الكفر، باب تفريج كرب المؤمن، الحديث ٥.

٧. هكذا في أصل النسخة و في مصدر التخريج: <المفص> و في هامشه قال المحقق: المفص: القولنج و في بعض النسخ: <المغفة> و الأوّل موافق لما في الأمالي.

٨. قمى، من لا يحضره الفقيه، ج ١٦، ص ٤، الحديث ٤٩٦٨.

٩. مصرى، لسان العرب، ج ٧، ص ٩٣ مادة (معص).

١٠. كليني، همان، ج ٢، ص ١٧٥، كتاب الإيمان و الكفر، باب زيارة الإخوان، الحديث ١.

إخوانه»^(١).

و قال الصادق عليه السلام: «يحقُّ على المسلمين الاجتهاد في التواصل و التعاون على التعطف»^(٢).

«^(٣).

و قال عليه السلام: «تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و كونوا إخوةً أبراراً، كما أمركم الله عزّ و جلّ»^(٤). قلت: إنّما حتّى على التواصل؛ لأنّه طريقٌ إلى الوصول إلى عظام الخيرات في العاجل و الآجل. و أعلى التواصل الاتّصال بالعالم بالله الرّبّانيّ، فإنّ في الاتّصال به حياة القلب، حتّى الاتّصال به بالجوار، حتّى يعمّك دعائه و بعض ما يغيض عليه. مصباح؛ من حقوق المؤمن حفظ خُلّته.

في حديث الحقوق الثلاثين عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «و يحفظ خُلّته»^(٥). و المراد إمّا خُلّة المؤمن و مودّته له، أو خُلّته للمؤمن، و على الأوّل، فالمراد من الحفاظ فعل ما يكون سبباً لبقائها، و ترك ما يوجب نقصانها، و على الثاني المراد مراقبة قلبه الذي فيه مودّة أخيه بأن لا يدخله من بغضه شيء، و الأوّل هو الأظهر. مصباح؛ و من حقوقه حسن نُصرتِه.

كما في حديث الحقوق الثلاثين عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «... و ينصره ظالماً و مظلوماً ، فأما نصرته ظالماً فبرّده»^(٦) عن ظلمه، و أمّا نصرته مظلوماً فبإعانتِه^(٧) على أخذ حقّه، و بأن لا يسلمه، و لا يخذله»^(٨).

و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله لأُمير المؤمنين عليه السلام: «... سرّ ستّة أميال انصر المظلوم من الظالم...»^(٩).^(١٠)

و في كتاب المؤمن عن الصادق عليه السلام: «ما من مؤمنٍ يخذل أخاه، و هو يقدرُ على نصرته

١. نقل المؤلّف مضمون الحديث، و الحديث طويل؛ ابتداء الحديث: <لا يكمل المؤمن إيمانه حتّى يحتوى على مائة و ثلاث خصال> و عدّ من هذه الخصال:

<إذا كان متواصلاً. و انظر الحديث في التمهيد، ص ٧٤-٧٥، الحديث ٧٤، نوري، همان، ج ١١، ص ١٧٨-١٨٠، الحديث ١٢٦٨٦.

٢. في مصدر التخرّيج: التعاطف.

٣. كليني، همان، ج ٢، ص ١٧٥، كتاب الإيمان و الكفر، باب زيارة الإخوان، الحديث ٤.

٤. عاملی، همان، ج ١٢، ص ٢١٦، الحديث ١٦١٢٠.

٥. كراچکی، همان، ص ١٤١، ديلمی، همان، ص ٣٢١، مجلسی، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٦. في مصادر التخرّيج: <فبرّده>.

٧. في مصادر التخرّيج: <فيعينه>.

٨. كراچکی، همان، ص ١٤١، ديلمی، همان، ص ٣٢١، مجلسی، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٩. كلمة: <من الظالم> ليست في مصادر التخرّيج.

١٠. قمی، من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦١، طبرسی، مكارم الأخلاق، ص ٤٣٨، مجلسی، همان، ج ٧٤، ص ٥٣.



إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(١)

و قال الباقر عليه السلام: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ، وَلَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ وَعَوْنِهِ فَضَحَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(٢)

و عن أمير المؤمنين عليه السلام: «خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ يَصْدُقُكَ النَّصِيحَةَ، وَ يَزِينُكَ فِي الْحَافِلِ، وَ يَنْصُرُكَ عَلَى عَدُوِّكَ»^(٣)

و في الحديث أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَبْعِ مِنْهَا: نَصْرَةُ الْمَظْلُومِ.

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَنَصْرُهُ، وَ أَعَانَهُ، نَصْرُهُ اللَّهُ، وَ أَعَانَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(٤)

و قال الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَنْصُرُ أَخَاهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ إِلَّا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(٥)

مَصْبَاحُ: مِنَ الْحَقُوقِ حُبُّكَ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ مِنَ الصَّلَاحِ

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في خبر الحقوق الثلاثين: «و يجب له الخير ما يحب لنفسه، و يكره له ما يكره لنفسه»^(٦)

و قال الباقر عليه السلام: «أَحِبِّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ، وَ أَحِبِّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ أَكْرِهْ لَهُ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ»^(٧)

بل في الكافي عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم، قال: «سِتُّ خِصَالٍ مِنْ كُنَّ فِيهِ، كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ، يَحِبُّ الْمَرْءُ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ، وَ يَكْرَهُ الْمَرْءُ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يَكْرَهُ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ»^(٨)

مَصْبَاحُ: مِنْ حَقُوقِ الْأَخِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَخْلُفَهُ فِي أَهْلِهِ إِذَا سَافَرَ أَوْ مَاتَ.

قال الباقر عليه السلام: «مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ أَنْ يَشْبَعَ جُوعَتُهُ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَإِذَا مَاتَ خَلَفَهُ أَهْلُهُ وَ وَلَدُهُ»^(٩)

١. أهوازي، همان، صص ٦٧-٦٨، الحديث ١٧٨، برقي، المحاسن، ج ١، ص ٩٩، الحديث ٦٦، قمي، الأمالي، ص ٥٧٤، الحديث ٧٨٥.

٢. أهوازي، همان، ص ٧٢، الحديث ١٩٧.

٣. لم نثر عليه في المصادر.

٤. مجلسي، همان، ج ٧٢، ص ٢٥٥، برقي، همان، ج ١، ص ١٠٣، الحديث ٨١.

٥. قمي، ثواب الأعمال، صص ١٤٧-١٤٨، عاملي، ج ١٢، ص ٢٩٢، الحديث ١٦٣٣٥.

٦. كراچكي، همان، ص ١٤١، ديلمی، همان، ص ٣٢١، مجلسي، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٧. طبرسي، مشكاة الأنوار، ص ١٥٦، مجلسي، همان، ج ٧١، ص ٢٢٢.

٨. كليني، همان، ج ٢، ص ١٧٢، كتاب الإيمان و الكفر، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، الحديث ٩.

٩. همان، ص ١٦٩، الحديث ١.

و قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ... [و] الخلف له في أهله». ^(١)
قلت: قال أهل اللغة: خلفت الرجل في أهله إذا أقمت بعده فيهم و قمت عنه بما كان يفعل. ^(٢) و في الدعاء للميت: «اخلفه في عقبه» أي: كن لهم بعده. ^(٣)
مصباح؛ و من الحقوق أن يديم صحبة أخيه المؤمن، و لا يهجره.
فقد عدَّ رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث الحقوق الثلاثين قال: «و يديم صحبته». ^(٤)
و قال صلى الله عليه وآله لأبي ذر: «و إياك و هجران أخيك، فإنَّ العمل لا يقبل مع الهجران. يا أباذر أنهاك من الهجران، فإن كنت لا بد فاعلاً، فلا تهجره ثلاثة أيام كمالاً، فمن مات فيها مهاجراً لأخيه كانت النار أولى به». ^(٥)
و قال صلى الله عليه وآله: «لا هجرة فوق ثلاث». ^(٦)
و قال صلى الله عليه وآله: «لا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث». ^(٧)
قلت: و المراد بما قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: «لا يفترق رجلان على الهجران إلاَّ استوجب أحدهما البرائة و اللعنة، و ربَّما استحقَّ ذلك كلاهما، فقال له معتب: جعلتُ فداك، هذا الظالم، فما بال المظلوم؟ قال: لأنَّه لا يدعو أخاه إلى صلتة، و لا يتغامس له عن كلامه. سمعتُ أبي عليه السلام يقول: إذا تنازعَ اثنان، فعازَ أحدهما الآخر، فليرجع المظلوم إلى صاحبه، حتَّى يقول لصاحبه: أي أخى أنا الظالم، حتَّى يقطع الهجران بيَّنه و بين صاحبه، فإنَّ الله تبارك و تعالى حكم عدل يأخذ للمظلوم من الظالم». ^(٨)
و قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «أيما مسلمين تهاجرا، فمكتا ثلاثاً لا يصطلحا إلاَّ كانا خارجين من الإسلام، و لم يكن بينهما ولاية، فأيهما سبق إلى أخيه كان السابق إلى الجنة يوم الحساب». ^(٩)

١. همان، ص ١٧١، الحديث ٧.

٢. جزري، النهاية، ج ٢، ص ٦٦، مصرى، همان، ج ٩، ص ٨٥.

٣. جزري، همان.

٤. فى النسخة كذا، و لكن فى مصادر التخریج: <للمسلم على أخيه ثلاثون حقاً لا براءة له منها إلاَّ بالأداء... و يديم نصيحته...> كراجكى، همان، ص ١٤١،

ديلمى، همان، ص ٣٢١، مجلسى، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٥. طبرسى، مكارم الأخلاق، صص ٤٧٢ - ٤٧١، طبرسى، مشكاة الأنوار، ص ٣٦٥، ديلمى، همان، ص ٢٠٢، مجلسى، همان، ج ٧٤، صص ٨٩ - ٩٠،

عاملى، همان، ج ١٢، ص ٢٦٤، الحديث ١٦٢٦٢.

٦. كلينى، همان، ج ٢، ص ٣٤٤، كتاب الإيمان و الكفر، باب الهجرة، الحديث ٢.

٧. قمى، الخصال، ص ١٨٣، الحديث ٢٥٠، طوسى، الأمالى، ص ٣٩١، الحديث ٨٦٠، عاملى، همان، ج ٨، ص ٥٨٥، الحديث ١٦٦٢١.

٨. كلينى، همان، ج ٢، ص ٣٤٤، كتاب الإيمان و الكفر، باب الهجرة، الحديث ١.

٩. همان، ص ٣٤٥، الحديث ٥.



مصباح؛ من جملة حقوق المؤمن النصح له^(١)
ففي كتاب المؤمن عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام: «المؤمن أخو المؤمن يحق عليه نصيحته»^(٢).

و عنه عليه السلام: «للمسلم على المسلم من الحق أن ينصح له إذا غاب»^(٣).
و عنه عليه السلام: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة»^(٤).
و عنه أيضاً، و الكل في الكافي: «عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه»^(٥).
و قال عليه السلام أيضاً: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب»^(٦).
وفي الكافي أيضاً عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «لينصح الرجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه»^(٧).

و فيه عنه: «إن أعظم الناس منزلة عند الله يوم القيامة أمشاهم في أرضه بالنصيحة»^(٨).
و في خبر الحقوق الثلاثين دوام نصيحته^(٩).
قلت: و المراد دلالته على ما فيه صلاح أمر دينه، أو عقله، أو بدنه، أو أهله، أو عرضه، و سائر ما يوصله إلى الخيرات العاجلة و الآجلة.
قال الصادق عليه السلام: «المؤمن أخو المسلم. إنه عينه»^(١٠)، و مرآته، و دليله...»^(١١) و لذا جاء الحث على نصيحته، فإن كلامهم يفسر بعضه بعضاً، فافهم.
مصباح؛ و من حقوق أخيك المؤمن رشد ضالته.
و هي الضايعة من حيوان و غيره، و منها كلمة حكمة تنفعه مترشدة إليهما، فإن الحكمة ضالة

١. مر آنفاً مصباح تحت عنوان «مصباح من الحقوق مناصحة الإخوان» و أورد فيه الروايات التي تجيء في هذا المصباح.

٢. أهوازي، همان، ص ٤٢، الحديث ٩٦.

٣. نقل مضمون الحديث و انظر الحديث في كليني، همان، ج ٢، ص ١٧١، كتاب الإيمان و الكفر، باب حق المؤمن على أخيه، الحديث ٦.

٤. هذه الرواية بهذا التعبير إنما نقلت عن أبي جعفر عليه السلام في كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٨، كتاب الإيمان و الكفر، باب نصيحة المؤمن، الحديث ٣، عاملي، همان، ج ١١، ص ٥٩٥. و إنما الموجود في كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٨، كتاب الإيمان و الكفر، باب نصيحة المؤمن، الحديث ٣ هكذا: «يجب للمؤمن على المؤمن أن ينصحه».

٥. كليني، همان، ج ٢، ص ٢٠٨، كتاب الإيمان و الكفر، باب نصيحة المؤمن، الحديث ٦.

٦. همان، الحديث ٢.

٧. همان، الحديث ٤.

٨. همان، الحديث ٥.

٩. «للمسلم على أخيه ثلاثون حقاً لا براءة له منها إلا بالأداء... يديم نصيحته...» كراجكي، همان، ص ١٤١، ديلمى، همان، ص ٣٢١، مجلسي، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

١٠. في مصدر التخيير: «المسلم أخو المسلم هو عينه...».

١١. كليني، همان، ج ٢، ص ١٦٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب إخوة المؤمنين بعضهم لبعض، الحديث ٥.

المؤمن أخذها حيثما وجدها.^(١)
وعَدَّ صَلَّى الله عليه وآله رَشْدَ ضَالَّتِهِ فِي الْحَقُوقِ الثَّلَاثِينَ، وَرَدَّ سَلَامَهُ.^(٢)
قَالَ صَلَّى الله عليه وآله: «السَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَالرَّدُّ فَرِيضَةٌ».^(٣)
وَمِنَ الثَّلَاثِينَ رَعَى ذِمَّتَهُ؛^(٤) بَأَن يَلَاحِظَ الْعَهْدَ الَّتِي بَيْنَهُمَا شَرْعاً وَيَتَعَاهَدَهَا، وَيَلْتَزِمُ بَوَفَائِهَا بِلَوَازِمِهَا
وَأَثَارِهَا.

مَصْبَاحٌ؛ مِنْ حَقُوقِ الْمُؤْمَنِ الْعُطْفَ عَلَيْهِ وَالرَّحْمَةَ بِهِ.
قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَخُونُهُ، وَيَحِقُّ عَلَى
الْمُسْلِمِ الْجَهْدُ فِي التَّوَاصُلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَالمَوَاسَاةِ لِأَوَّلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاطُفِ بَعْضِهِمْ
عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَ اللَّهُ {رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ}»^(٥) مُتَرَاحِمِينَ مَغْتَمِّينَ لَمَّا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ
عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعِشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».^(٦)
قَالَ الطَّبْرَسِيُّ: بَلَغَ مِنْ تَرَاخُمِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ أَنْ كَانَ لَا يَرَى مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا إِلَّا سَلَّمَهُ^(٧)، وَصَافِحَهُ، وَ
عَانَقَهُ.^(٨)

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَآمَهُ، وَاللَّهُ خَلَقَ طَيِّبَتَهُمَا مِنْ سَبْعِ
سَمَوَاتٍ، وَهِيَ مِنْ طَيِّبَةِ الْجَنَانِ، ثُمَّ تَلَا {رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ}^(٩)، فَهَلْ يَكُونُ الرَّحْمُ إِلَّا بَرًّا وَصَوْلًا؟»^(١٠)
مَصْبَاحٌ؛ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ زِيَارَتُهُ حَيًّا وَمَيِّتًا.
فِي الْكَافِي عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ: «وَإِذَا شَهِدَ فُزْرُهُ».^(١١)

١. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا» مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٢، ص ١٠٥، احسائي، عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٨١ وَالرَّوَايَاتُ بِهَذَا الْمَعْنَى كَثِيرَةٌ فِي عِدَّةٍ مَصَادِرٍ مِنْهَا: مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٢، ص ٩٩، ج ٣٤، ص ٣٣١، كَلِينِي، هَمَان، ج ٨، ص ١٦٧.
٢. <لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ... وَ يَرِشْدُ ضَالَّتَهُ وَ يَرْدُّ سَلَامَهُ...> كِرَاجِكِي، هَمَان، ص ١٤١، دِيلَمِي، هَمَان، ص ٣٢١، مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٧١، ص ٢٣٦.
٣. كَلِينِي، هَمَان، ج ٢، ص ٦٤٤، كِتَابُ الْعَشْرَةِ، بَابُ التَّسْلِيمِ، الْحَدِيثُ ١.
٤. <لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ... وَ يَرِشْدُ ضَالَّتَهُ وَ يَرْدُّ سَلَامَهُ...> كِرَاجِكِي، هَمَان، ص ١٤١، دِيلَمِي، هَمَان، ص ٣٢١، مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٧١، ص ٢٣٦.
٥. الْفَتْحُ ٢٩.
٦. كَلِينِي، هَمَان، ج ٢، ص ١٧٤، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، بَابُ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ، الْحَدِيثُ ١٥.
٧. كَلِمَةُ <سَلَّمَهُ> لَيْسَتْ فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ.
٨. طَبْرَسِي، تَفْسِيرُ جَوَامِعِ الْجَامِعِ، ج ٣، ص ٣٩٤، ذِيلُ الْآيَةِ {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ} الْفَتْحُ ٢٩.
٩. الْفَتْحُ ٢٩.
١٠. مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٧١، ص ٢٧٦.
١١. كَلِينِي، هَمَان، ج ٢، ص ١٧٠، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، بَابُ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ، الْحَدِيثُ ٥.



و فيه عن الصادق عليه السلام في حقِّ المؤمنِ على المؤمنِ: «وإذا ماتَ الزيارةُ إلى قبره»^(١).
و في كتاب الإخوان عن الصادق عليه السلام: «زُرْ أَخَاكَ فِي اللَّهِ، فَإِنَّمَا مَنْزِلُهُ أَخِيكَ مَنْزِلُهُ
يَدِيكَ [تدور] يد^(٢) هذه عن هذه، و يد^(٣) هذه عن هذه»^(٤).

و في الكافي عن الصادق عليه السلام: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ فِي مَرَضٍ أَوْ صِحَّةٍ لَا يَأْتِيهِ خَدَاعًا وَلَا
اسْتِبْدَالَ، وَكُلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلِكٍ ينادونه في قفاه أن طِبْتُ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، وَأَنْتُمْ زَوَّارُ اللَّهِ،
وَأَنْتُمْ وَفْدُ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ»، فَقَالَ لَهُ يَسِيرُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ فَإِنْ كَانَ الْمَكَانُ بَعِيدًا؟ قَالَ: «نَعَمْ
يَا يَسِيرُ، فَإِنْ كَانَ الْمَكَانُ مَسِيرَةَ سَنَةٍ، فَإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌّ، وَ الْمَلَائِكَةُ كَثِيرٌ، يَشِيعُونَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ
»^(٥).

و فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام: «زُورُوا أَمْوَاتَكُمْ، فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ»^(٦).
و عن النبي صلى الله عليه وآله: «[يَا عَلِيُّ] سِرْ أَرْبَعَةَ أَمْيَالٍ زُرْ أَخَا فِي اللَّهِ»^(٧).
و في الكافي عن الصدوق عليه السلام: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي جَانِبِ الْمَصْرِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ فَهُوَ زَوْرُهُ»^(٨)،
و حقُّ على الله أن يكرمَ زَوَّارَهُ»^(٩).

و فيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْتَ ضَيْفِي وَ
زَائِرِي، عَلَيَّ قِرَاكُ»^(١٠)، وَ قَدْ أُوجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ بِحَبِّكَ إِيَّاهُ.

قُلْتُ: الرِّوَايَاتُ بِذَلِكَ كَثِيرَةٌ لَكِنْ فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي عَيُونِ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرِ خَادِمِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ
بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَشَدَّ الرِّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قُبُورِنَا» الْحَدِيثُ^(١١). فَلَا

١. همان، ص ١٧١، كتاب الإيمان و الكفر، باب حقِّ المؤمنِ على أخيه و أداء حقِّه، الحديث ٥.

٢. ما بين المعقوفين من مصدر التخریج.

٣. كلمة <يد> ليست في مصدر التخریج.

٤. كلمة <يد> ليست في مصدر التخریج.

٥. قمی، مصادقة الإخوان، ص ٥٦، باب زيارة الإخوان، الحديث ٦.

٦. كلینی، همان، ج ٢، ص ١٧٧، كتاب الإيمان و الكفر، باب زيارة الإخوان، الحديث ٧.

٧. همان، ج ٣، صص ٢٢٩-٢٣٠، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، الحديث ١٠.

٨. قمی، من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦١، الحديث ٥٧٤٢.

٩. الزور: الزائر، و هو في الأصل مصدرٌ وُضِعَ موضعَ الاسم، كصومٍ و نومٍ بمعنى صائمٍ و نائمٍ. و قد يكون الزور جمع الزائر كراكبٍ و ركب. جزری، همان،

ج ٢، ص ٣١٨ (زور). و من الواضح أنَّ الزور هنا مفرد بمعنى الزائر.

١٠. في مصدر التخریج: زوره.

١١. كلینی، همان، ج ٢، ص ١٧٦، كتاب الإيمان و الكفر، باب زيارة الإخوان، الحديث ٥.

١٢. القرى: الضيافة، و منه قوله: <أعدَّ القرى ليومه النازل به>. طريحي، همان، ج ٣، ص ٥٠٠ (قرى) و المراد هنا يعدُّ للضيافة.

١٣. قمی، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٨٥، باب في ذكر ثواب زيارة الإمام على بن موسى الرضا عليه السلام، الحديث ١.

تنوّه الإِطلاق في روايات زيارة المؤمن حيا و ميتًا إلى شدِّ الرِّحال لزيارة الميت، بل المراد بالميت من كان في مصر، نعم يمكن أن يكون مراد الإمام الرضا عليه السلام من لفظ قبورنا المستثنى أعم من المعصومين منهم، فتصحُّ زيارة أولادهم التَّائين و لو يشدُّ الرِّحال، و قدر رأيت علماء في النجف و سامراء يشدون الرِّحال لزيارة القاسم بن الإمام موسى بن جعفر و لزيارة السيد محمد بن الهادي عليهم السَّلام.

مصباح؛ من حقوق أخيك سترُ عورتِه.

كما في حديث الحقوق الذي رواه الكراجكي في كنزه قال: «و يستُرُ عورتُه»^(١). و المراد عدمُ إذاعة سرِّه؛ كما في حديث بن سنان: «عورة المؤمن على المؤمن حرام»^(٢)، ففسرها الصادق عليه السلام بإذاعة سرِّه.

و قال عليه السلام في حديث آخر^(٣): «إنما عورة المؤمن أن يراه يتكلَّم بكلامٍ يعابُ عليه، فيحفظُه عليه؛ ليعبره به يومًا إذا غضب»^(٤).

و في حديث: «إنما هو أن يروى عليه»^(٥).

و في الكافي عن الصادق عليه السلام في حديث: «ما هو أن ينكشف، فتري منه شيئًا، إنما هو أن تروى عليه، أو تعيَّبه»^(٦).

و في الكافي عن أبي جعفر عليه السلام: «يجب للمؤمن على المؤمن أن يستُرَ عليه سبعين كبيرة»^(٧).

و قال عليه السلام: «لا يرى امرءٌ من أخيه عورةً فيسترُها عليه إلاَّ أدخل الجنة»^(٨).

مصباح؛ و من حقوق أخيك أن تسَلَّ سخيَّمته

و المراد منه إخراج ما في قلبه من الحقد و الغضب عليه بسوء فعل، أو قولٍ صدرَ منه.

١. المراد منه رواية النبي صلى الله عليه و آله حول حقوق المسلم على المسلم: <للمسلم على المسلم ثلاثون حقًا>. كراجكي، همان، ص ١٤١، ديلمی، همان، ص ٣٢١، مجلسی، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٢. قمی، معانی الأخبار، ص ٢٥٥، باب معنی قول العالم عليه السلام: <عورة المؤمن على المؤمن حرام> الحديث ٢، كلینی، همان، ج ٢، صص ٣٥٨-٣٥٩، كتاب الإيمان و الکفر، باب الرواية على المؤمن، الحديث ٢.

٣. حيث فسّر كلام: <عورة المؤمن على المؤمن حرام>.

٤. قمی، معانی الأخبار، ص ٢٥٥، باب معنی قول العالم عليه السلام: <عورة المؤمن على المؤمن حرام>، الحديث ٣، مجلسی، همان، ج ٧٢، ص ٢١٤.

٥. همان، الحديث ١.

٦. كلینی، همان، ج ٢، ص ٣٥٩، كتاب الإيمان و الکفر، باب الرواية على المؤمنين، الحديث ٣.

٧. همان، ص ٢٠٧، كتاب الإيمان و الکفر، باب فی إطفاء المؤمن و إكرامه، الحديث ٨.

٨. رويت هذه الرواية عن النبي صلى الله عليه و آله في عدّة مصادر؛ مجمع الزوائد للهيتمي، ج ٦، ص ٢٤٦، منتخب مسند عبد بن حميد، ص ٢٧٩، المعجم الأوسط، ج ٢، ص ١٣١، كنز العمال، ج ٣، ص ٢٥١، الحديث ٦٣٩٧، جامع السعادات، ج ٢، ص ٢٠٩.



قال الصادق عليه السلام: «حقُّ المسلم على [أخيه] المسلم ... وإن كان عليك عاتبًا فلا تفارقه حتى تسَلَّ سخيمته، (و ما في نفسه)»^(١).^(٢)

و أوصى عليه السلام رجلاً من أهل الجبل بالتَّقوى و برِّ الأخِ المسلمِ إلى أن قال: «و إن وَجَدَ عليك فلا تفارقه حتى تسَلَّ سخيمته»^(٣).

قلتُ: و يلزم من ذلك سترُ عيبه، قال ثقةُ الإسلام النُّورى رحمه الله فى دار السَّلام: «و اعلم أنَّ سترَ عيبه يحضُلُ تارةً برَدٍّ من أراد إذاعته، و هتكه، أو ذكر المحامدِ الحسنة لما ذكره، و أخرى بحفظ نفسه عن إظهار ما وقف من معاييه قولاً أو فعلاً، و يدخُلُ فيه الإمساكُ عن الكلام فى مقام المناظرة و المباحثات لو رأى منه اعوجاجاً فى السَّليقة و سوءٍ فى الفهم بحيثُ يظهر ذلك للنَّاظرين لو جاء رآه فى المقال و ترك بعضَ الأفعال التى يستلزم منها عادةُ كشفِ بعض مساوئه؛ كالمسافرة مع سىء الخلق و مرّةً برَدِّه عن المتظاهر بها لو رام ذلك جهلاً، أو تجاهلاً، أو نسياناً».

مصباحُ؛ من حقوقِ المؤمنِ شكرُ نعمته.

و قد جاء فى حديثِ حقوقِ الثلاثين فى النبوى و فى الفقيه فى خبرِ الحقوق: «و أمّا حقّ ذى المعروف عليك فأن تشكره، و تذكر معروفه، و تكسبه المقالة الحسنة، و تخلص له الدَّعاء فيما بينك و بين الله عزّ و جلّ، فإذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً و علانيةً»^(٤).

و قال الرضا عليه السلام: «من لم يشكر المنعمَ من المخلوقين لم يشكر الله عزّ و جلّ»^(٥).

و قال الصادق عليه السلام: «من قصرت يده بالمكافات، فليطل لسانه بالشكر»^(٦).

و قال الإمام السَّجاد عليه السلام: «أشكركم الله أشركم للناس»^(٧).

و الأخبارُ بذلك كثيرةٌ، و من خواصِّ شكرِ نعمة أخيك أنك تستوجب من الله الزَّيادة، و من أخيك المناصحة، كما قاله أبو عبد الله الصادق عليه السلام^(٨).

مصباحُ؛ من حقوقِ المؤمنِ الشَّفاعةُ له عندَ غيره

١. ما بين القوسين ليسَ فى مصادرِ التَّخريج و إنما رويت هذه الكلمات مع ما بين القوسين عن الإمامِ الباقرِ عليه السَّلام فى الأمالى للصدوق، ص ٤٠١، روضة الواعظين، ص ٣٨٧.

٢. أهوازى، همان، ص ٤٢، الحديث ٩٥.

٣. طوسى، الأمالى، ص ٩٨، عاملى، همان، ج ٨، ص ٥٩٤، أبواب أحكام العشرة فى السفر و الحضر، باب وجوب أداء حقِّ المؤمن، الحديث ٢٢.

٤. قمى، من لا يحضره الفقيه، ج ٢، صص ٦٢٣-٦٢٤، الحديث ٣٢١٤.

٥. قمى، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٧، باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعة، الحديث ٢.

٦. عاملى، همان، ج ١١، ص ٥٤٠، أبواب فعل المعروف، باب تحريم كفر المعروف من الله كان أو من الناس، الحديث ٨.

٧. همان، صص ٥٣٩-٥٤٠، الحديث ٣.

٨. همان، صص ٥٥٢-٥٥٣ / أبواب فعل المعروف، باب استحباب إطعام الطعام، الحديث ٧.

و هي في حديث الثلاثين^(١).

[و] عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «و من شَفَعَ لأخيه شفاعَةً طلبها نَظَرَ اللهُ إليه، فكان^(٢) حقاً على الله أن لا يعذِّبهُ أبداً، فإن هو شَفَعَ لأخيه شفاعَةً من غير أن يطلبها كان له أجرُ سبعين شهيداً»^(٣).

و قال صلى الله عليه وآله: «أفضلُ الصَّدَقَةِ صدَقَةُ اللِّسانِ». قيل: يا رسولَ الله، و ما صدَقَةُ اللِّسانِ^(٤)؟ قال: «الشَّفَاعَةُ تفكُّ بها الأسير، و تحقِّقُ بها الدِّماء»^(٥) و تجرُّ بها المعروف إلى أخيك، و تدفعُ عنه الكريهة»^(٦).

مصباح؛ و من حقِّ أخيك المؤمن أن تشهدَ جنازَتَهُ.

كما في خبر المعلّى

و قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله في حديث الحقوق الثلاثين: «و يشهد ميتته»^(٧).

و قال في خبر الستّ التي: «للمسلم على المسلم... و يشهده إذا مات»^(٨).

و قال الصادق عليه السلام: «عليكم بالورع و الاجتهاد، و اشهدوا الجنائز»^(٩).

و قال عليه السلام لخيشمة: «أبلغ موالينا السلام، و أوصيهم بتقوى الله، و العمل الصالح، و أن يعود

صحيحهم مريضهم، و ليعدّ غنيهم على فقيرهم، و أن يشهد حيهم جنازة ميتهم، الحديث»^(١٠).

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لا يكون الصديقُ صديقاً حتى يحفظ أخاه في ثلاث؛ في نكبته،

و غيبته، و وفاته»^(١١).

قال ثقة الإسلام النوري رحمه الله: «و يدخل في الحفظ قضاء دينه و السعى في حوائجه و الخلف

١. <للمسلم على أخيه ثلثون حقاً... و يشفع مسألته>. كراجكي، همان، ص ١٤١، ديلمى، همان، ص ٣٢١، مجلسى، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٢. في ثواب الأعمال و بحار الأنوار: <وكان>.

٣. قمى، ثواب الأعمال، ص ٢٩١، عاملى، همان، ج ١١، ص ٥٦٢، باب الفعل بالمعروف، باب استحباب بناء مكان على ظهر الطريق للمسافرين الحديث

١، مجلسى، همان، ج ٧٣.

٤. أضفنا هذه الكلمة من مصدر التخريج.

٥. فى مصدرى التخريج: <تحقق بها الدّم> بدل: <تحقق بها الدماء>.

٦. حلى، همان، ص ٦٣، مجلسى، همان، ج ٧٣، ص ٤٤.

٧. فى كنز الفوائد و أعلام الدين: <ميتته> بدل: <ميتته>.

٨. كراجكى، همان، ص ١٤١، ديلمى، همان، ص ٣٢١، مجلسى، همان، ج ٧١، ص ٢٣٦.

٩. طوسى، الأمالى، ص ٤٧٨، الحديث ١٤٠٣، نورى، همان، ج ٩، ص ٤٨، الحديث ١٠١٦٤.

١٠. كلينى، همان، ج ٢، ص ٦٥٣، كتاب العشرة، باب ما يجب من الماشرة، الحديث ٣.

١١. عاملى، همان، ج ١٢، ص ٧، أبواب أحكام العشرة، باب وجوب عشرة الناس، الحديث ٧.

١٢. موسى، همان، ص ٣٣، الحكمة ١٣٤.



على أهله و إهداء الأعمال الصالحة إليه و الاسترضاء عن خصمائه و أن لا يقول له إلا خيراً». مصباح؛ من الحقوق للإخوان المواساة في حال العسر و اليسر.

في أصل الزرّاد رواه عنه محمد بن أبي عمير قال زيد: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: نخشى أن لا نكون مؤمنين، قال: «و لِمَ ذاك؟» فقلت: و ذلك أنا لا نجد فينا من يكون أخوه عنده آثر من درهمه و دينار، و نجد الدينار و الدرهم آثر عندنا من أخ قد جمع بيننا و بينه موالاة أمير المؤمنين عليه السلام، قال عليه السلام: «كلّا، إنّكم مؤمنون، و لكن لا يكمل^(١) إيمانكم حتى يخرج قائمنا، فعندها يجمع الله أحلامكم، فتكونون مؤمنين كاملين، و لو لم يكن في الأرض مؤمنون كاملون^(٢) إذا لرفعنا الله إليكم، و أنكرتم الأرض، و أنكرتم السماء.

بل و الذي نفسى بيده إنّ في الأرض في أطرافها مؤمنين ما قدر الدنيا كلّها عندهم تعدل جناح بعوضة، فلو^(٣) أنّ الدنيا بجميع ما فيها و عليها، ذهبه حمراء على عنق أحدهم، ثم سقطت عن عنقه ما شعر بها أي شيء [كان على عنقه، و لا أي شيء] سقط منها لهوانها عليهم، فهم الخفي عيشهم، المنتقلة ديارهم، من أرض [إلى أرض]^(٤)، (الخميسة بطونهم من الطعام الذبلة شفاههم من التسبيح)^(٥) العمش العيون من البكاء، الصفر الوجوه من السهر، فذلك سيماهم (ضربه الله مثلاً)^(٦) في الإنجيل [لهم، و في التوراة و الفرقان، و الزبور، و الصحف الأولى وصفهم، فقال {سيماهم في وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم في التوراة و مثلهم في الإنجيل}^(٧)] عنى بذلك صفرة وجوههم من سهر الليل، هم البررة بالإخوان في حال العسر و اليسر، المؤثرون على أنفسهم في حال العسر، كذلك وصفهم الله، فقال: {و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون}^(٨) فازوا و الله [و أفلحوا]^(٩) إن رأوا مؤمناً أكرموا، و إن رأوا منافقاً هجروه إذا جنّهم الليل اتّخذوا الأرض^(١٠) فراشاً، و التراب وساداً، و استقبلوا بجباههم الأرض

١. في مصدر التخریج: <لا تكملون> بدل <لا يكمل>.

٢. في الأصل: <مؤمنان کاملان>، و إنّما صحّناه من مصدر التخریج.

٣. في مصدر التخریج: <ولو> بدل: <فلو>.

٤. ما بين المعقوفتين سقط في الأصل و إنّما أوردناه من مصدر التخریج.

٥. ما بين المعقوفتين ليست في الأصل و إنّما أوردناه من مصدر التخریج.

٦. ما بين القوسين هكذا في مصدر التخریج: <الخميسة بطونهم من الصيام و الذبلة شفاههم>

٧. في مصدر التخریج: <مثلاً ضربه الله>.

٨. فتح ٢٩.

٩. الحشر ٩.

١٠. ما بين المعقوفتين ليست في الأصل و إنّما أوردناه من مصدر التخریج.

١١. في مصدر التخریج: <أرض الله> بدل: <الأرض>.

يَتَضَرَّعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ فِي فُكَاكٍ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ، فَإِذَا أَصْبَحُوا اختلطوا بالنَّاسِ لَمْ يَشِرْ إِلَيْهِمْ^(١) بِالْأَصَابِعِ تَتَكَبَّوْا الطَّرِيقَ، وَاتَّخَذُوا الْمَاءَ طَبِيبًا وَطَهُورًا، أَنْفُسُهُمْ مَتَعُوبَةٌ، وَأَبْدَانُهُمْ مَكْدُودَةٌ، وَالنَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ. فَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ - (أَيُّ عِنْدَ الْمُخَالَفِينَ أَهْلَ النِّفَاقِ)^(٢) - شَرَارُ الْخَلْقِ، وَعِنْدَ اللَّهِ خِيَارُ الْخَلْقِ، إِنْ حَدَّثُوا لَمْ يَصَدِّقُوا، وَإِنْ خُطِبُوا لَمْ يَزُوجُوا، وَإِنْ شَهِدُوا لَمْ يَعْرِفُوا، وَإِنْ غَابُوا لَمْ يَفْقَدُوا، قُلُوبُهُمْ خَائِفَةٌ وَجَلَّةٌ مِنَ اللَّهِ، أَلْسِنَتُهُمْ مَسْجُونَةٌ، وَصُدُورُهُمْ وَعَاءٌ لِسَرِّ اللَّهِ، إِنْ وَجَدُوا لَهُ أَهْلًا نَبَذُوهُ إِلَيْهِ نَبْذًا، وَإِنْ لَمْ يَجِدُوا لَهُ أَهْلًا أَلْقَوْا أَلْسِنَتَهُمْ أَقْفَالًا غَيَّبُوا مَفَاتِيحَهُمْ، وَجَعَلُوا عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَّةً، صَلَبَ صِلَابٍ أَصْلَبَ مِنَ الْجِبَالِ لَا يَنْحَتُ مِنْهُمْ شَيْءٌ، خَزَانُ الْعِلْمِ وَمَعْدَنُ الْحُكْمِ^(٣)، وَتِبَاعُ النَّبِيِّينَ، وَالصَّادِقِينَ، وَ[الشَّهَدَاءَ] وَالصَّالِحِينَ أَكْيَاسٌ بِحُسْبِهِمُ الْمُنَافِقُ خَرَسًا عَمِيًا بَلْهًا، وَ[مَا] بِالْقَوْمِ مِنْ خَرَسٍ، وَلَا عَمِيٍّ، وَلَا بَلْهٍ، (إِنَّهُمْ لِأَكْيَاسٍ فَصَحَاءَ، حُكَمَاءَ أَتْقِيَاءَ، بَرَّةَ صَفْوَةِ اللَّهِ)^(٤)، أَسَكَّتَتْهُمْ الْخَشْيَةُ لِلَّهِ، رَعِبَتْ^(٥) أَلْسِنَتُهُمْ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ، وَكُتِمْنَا لِسَرَّهُ، فَوَاشَوْقَاهُ إِلَى مَجَالِسَتِهِمْ وَمَحَادَثَتِهِمْ، يَا كَرِيهًا لِفَقْدِهِمْ، وَيَا كَاشِفًا كَرِيهًا لِمَجَالِسَتِهِمْ، اطْلُبُوهُمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ وَاقْتَبَسْتُمْ مِنْ نُورِهِمْ اهْتَدَيْتُمْ وَفَزْتُمْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. [هُمْ] أَعَزُّ فِي النَّاسِ مِنَ الْكَبِيرِيتِ الْأَحْمَرِ، حَلِيَّتُهُمْ طَوْلُ السَّكُوتِ وَكُتْمَانُ السَّرِّ^(٦)، وَالصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالصَّوْمِ، وَالْمَوَاسَاةَ لِلْإِخْوَانِ فِي حَالِ الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ، فَذَلِكَ حَلِيَّتُهُمْ وَمَحَبَّتُهُمْ. يَا طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِهِمْ، [وَهُمْ] وَارثُوا الْفَرْدُوسَ خَالِدِينَ فِيهَا، وَمِثْلَهُمْ فِي أَهْلِ الْجَنَانِ مِثْلَ الْفَرْدُوسِ فِي الْجَنَانِ، وَهُمْ الْمَطْلُبُونَ فِي النَّارِ، وَالْمَحْبُورُونَ فِي الْجَنَانِ، فَذَلِكَ قَوْلُ أَهْلِ النَّارِ {مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ}^(٧)، فَهُمْ أَشْرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَهُمْ، فَيَرْفَعُ اللَّهُ مَنَازِلَهُمْ حَتَّى يَرَوْنَهُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ حَسْرَةً لَهُمْ فِي النَّارِ، فَيَقُولُونَ: {يَا لَيْتَنَا نَرَدُّ}^(٨)، فَكَوْنُ مِثْلَهُمْ، فَلَقَدْ كَانُوا هُمْ الْأَخْيَارَ، وَكُنَّا نَحْنُ الْأَشْرَارَ، فَذَلِكَ حَسْرَةٌ لِأَهْلِ النَّارِ^(٩).

١. فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ: <لَا يَشَارُ إِلَيْهِمْ> بَدَلُ: <لَمْ يَشِرْ إِلَيْهِمْ>.

٢. مَا بَيْنَ الْقَوْسَيْنِ تَفْسِيرٌ مِنْ جَانِبِ الْمُؤَلِّفِ.

٣. فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ: <مَعْدَنُ الْحُكْمَةِ> بَدَلُ: <مَعْدَنُ الْحُكْمِ>.

٤. فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ: <عُلَمَاءُ حُلَمَاءِ أَتْقِيَاءَ> بَدَلُ مَا بَيْنَ الْقَوْسَيْنِ.

٥. فِي مَصْدَرِ التَّخْرِيجِ: <أَعْيَتْهُمْ> بَدَلُ: <رَعِبَتْ>.

٦. فِي النُّسخَةِ <بِكُتْمَانِ السَّرِّ> بَدَلُ <وَكُتْمَانِ السَّرِّ> وَ مَا اثْبَتَاهُ مِنَ الْمَصْدَرِ.

٧. ص ٦٢.

٨. الْأَنْعَامُ ٢٧.

٩. مَجْلِسِي، هَمَان، ج ٦٤، ص ٣٥١-٣٥٢.



منابع

- احسائي، ابن أبي جمهور، عوالي اللئالي، تحقيق سيد شهاب الدين مرعشي، قم، سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.
- الإمام العسكري (ع)، تفسير الإمام العسكري عليه السلام، تحقيق: مدرسه امام مهدي (ع)، قم، مدرسه امام مهدي (ع)، ۱۴۰۹ق.
- أهوازي، حسين بن سعيد، المؤمن، تحقيق: مدرسه امام مهدي (ع)، قم، مدرسه امام مهدي (ع)، ۱۴۰۴ق.
- برقي، أحمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۰ش.
- جزري، مبارك بن محمد (ابن الأثير)، النهاية في غريب الحديث و الأثر، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، محمود أحمد الطناحي، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۶۴ش.
- حراني، ابن شعبة، تحف العقول، تصحيح: علي أكبر غفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۴ق.
- حلي، ابن فهد، عدة الداعي، تحقيق: أحمد موحدي مقدم، قم، مكتبة الوجداني، بي تا.
- ديلمي، حسن بن أبي الحسن، أعلام الدين في صفات المؤمنين، تحقيق: مؤسسة آل البيت (ع)، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، بي تا.
- راوندي، قطب الدين سعيد بن هبة الله، الدعوات، تحقيق: مدرسه امام مهدي (ع)، قم، مدرسه امام مهدي (ع)، ۱۴۰۷ق.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تحقيق: ميرزا حسن كوجه باغي، تهران، منشورات الأعلمي، ۱۴۰۴ق.
- طبرسي، حسن بن الفضل، مكارم الأخلاق، بي جا، منشورات الشريف الرضي، ۱۳۹۲ق.
- طبرسي، علي، مشكاة الأنوار، تحقيق: مهدي هوشمند، قم، دار الحديث، ۱۴۱۸ق.
- طبري، محمد بن علي، بشارة المصطفى، تحقيق: جواد قيومي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ق.
- طوسي، أبو جعفر محمد بن حسن، الأمالي، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
- ، تهذيب الأحكام، تحقيق سيد حسن موسى خراسان، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۶۴ش.
- عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- عكبري، محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، الأمالي، تحقيق: حسين أستاذ ولي و علي أكبر غفاري، بيروت، دار المفيد، ۱۴۱۴ق.
- قمي، علي بن إبراهيم، تفسير القمي، تحقيق: سيد طيب موسى جزائري، قم، مؤسسة دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.

قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، الأمالی، تحقیق: مؤسسة البعثة، قم، مرکز نشر مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.

-----، الخصال، تحقیق: علی أكبر غفاری، قم، منشورات جماعة المدرّسين، ۱۴۰۳ق.

-----، ثواب الأعمال، تحقیق: سید محمد مهدی سید حسن خراسان، قم، أمير، ۱۳۶۸ش.

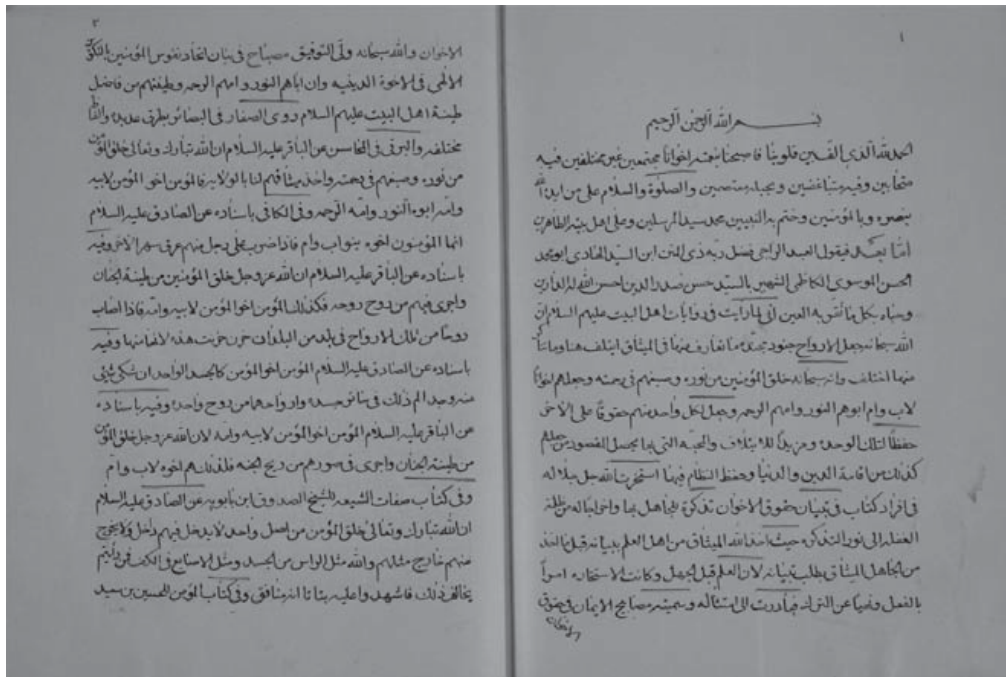
-----، صفات الشيعة، تهران، انتشارات عابدي، بی تا.
-----، عيون أخبار الرضا (ع)، تحقیق: شیخ حسین أعلمی، بیروت، مؤسسة أعلمی، ۱۴۰۴ق.

-----، مصادقة الإخوان، تحقیق: سید علی خراسان کاظمی، کاظمین، منشورات مكتبة الإمام صاحب الزمان (ع) العامة، بی تا.
کراجکی، أبو الفتح، کنز الفوائد، قم، مكتبة المصطفوی، ۱۳۶۹ش.
کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳ش.
متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال، تحقیق: بکری حیانی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

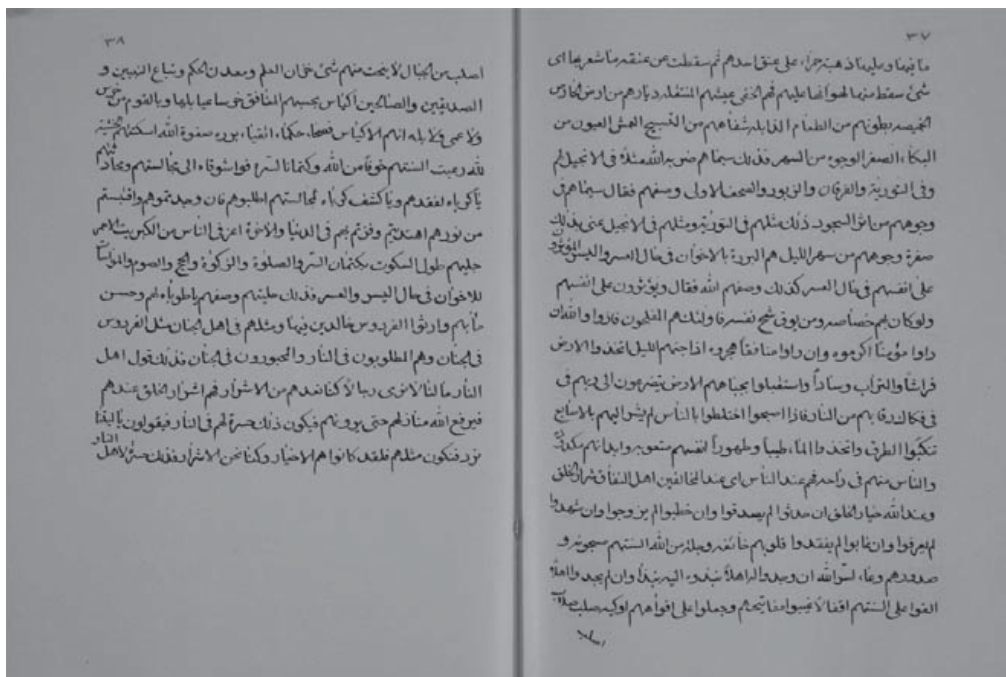
مصری، محمد بن مکرم (ابن منظور)، لسان العرب، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
موسوی، ابوالحسن محمد بن الحسین (رضی)، نهج البلاغة، تحقیق: شیخ محمد عبده، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق.

نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، تحقیق: مؤسسة آل البيت (ع)، بیروت، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.

واسطی لیثی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم، دارالحديث، بی تا.



آغاز نسخه مصابيح الإيمان في حقوق الإخوان، نسخه مؤسسه كاشف الغطاء، نجف اشرف



انجام نسخه مصابيح الإيمان في حقوق الإخوان، نسخه مؤسسه كاشف الغطاء، نجف اشرف



محمدعلی صالحی^(۱)

چکیده

در میان فهرست‌های مخطوط و مطبوع، آثاری منسوب به مفضل بن عمر وجود دارد که برخی از آنها در فهرس اولیه شیعه گزارش گردیده و به برخی نیز حتی اشاره هم نشده است. از سویی در مصادر و تراجم، کتاب‌هایی با نسبت مفضل بن عمر، ثبت شده است که در منابع کتابشناختی مصنفات امامیه، از آنها گزارشی ارائه نشده است و بلکه بیشتر در آثار فرقه‌هایی غالی، مانند علویان و نصیریان، مضبوط است. در یک بررسی اجمالی، درمی‌یابیم، بسیاری از آثار منسوب به مفضل بن عمر، با ابهامات، تأملات و پرسش‌هایی همراه است و گاه این سؤالات تا حدی است که صحت انتساب‌ها را به جدّ، به تردیداتی درمی‌آمیزد. بررسی دقیق همه جانبه آثار مفضل بن عمر، خود، پژوهش مفصلی را می‌طلبد و ما در نوشتار حاضر، تنها به بررسی اجمالی آثار منسوب به وی، پرداخته و در ضمن و ذیل هر اثر، به برخی نکات مطرح در باره آنها، اشاره‌ای اجمالی نموده‌ایم.

کلید واژه‌ها: مفضل بن عمر جعفری، امام صادق (ع)، نصیری، علویان، نقد آثار مفضل بن عمر، غالیان.

۱. پژوهشگر متون کهن و کارشناس ارشد مطالعات شیعی، m.a.salehi40@gmail.com



مقدمه

مفضل بن عمر یکی از اصحاب برجسته امامان جعفر بن محمد و موسی بن جعفر (ع) و از چهره‌های مهم تاریخ تشیع می‌باشد. گزارش‌های رسیده در مورد شخصیت علمی و سیاسی وی به گونه‌ای متفاوت و پرسش برانگیز است که جمع بین آنها را دشوار می‌نماید. برخی از گزارش‌های رسیده در مورد مفضل بن عمر حکایت از قرار گرفتن وی در زمره خواص اصحاب ائمه (ع) و رتبه‌هایی چون وکالت و نیابت دارد^(۱)، حتی وی را باب امام کاظم (ع) خوانده‌اند.^(۲) مفضل در مقام علمی نیز تقرب ویژه‌ای داشته و مورد عنایت بوده است و این مفهوم در مقدمه کتاب التوحید منسوب به مفضل و دیگر آثار وی به وضوح دیده می‌شود. از سویی قرار گرفتن مفضل بن عمر در عصر ظهور و حضور جریان‌های انحرافی، مانند خطّابیه و برخی دیگر از گزارش‌ها حکایت از انحراف فکری وی و همسو شدن وی با جریان‌های غالیانه و حتی خطّابیه را دارد.^(۳) دانشمندان علم رجال نیز در مورد جایگاه روایی وی اختلاف نظرهایی دارند، هر چند دیدگاه قدح و ضعف مفضل بن عمر، از حیث نقل روایت، بین رجالیان متقدم نمایان‌تر از مدح و تأیید وی می‌باشد.

در روایات رسیده نیز، چنین اختلافاتی به چشم می‌خورد. برخی دلالت بر مدح مفضل دارد و برخی ضعف وی را می‌رساند. رجالیان متأخر بعد از ذکر هر دو دسته از روایات، سعی در ضعیف جلوه دادن روایات ذم و یا حمل بر تقیه کردن آنها دارند.^(۴) و برخی وجه الجمع بین اخبار ضد و نقیض را مقاطع زمانی فرض کرده‌اند که اخبار ذم مربوط به دوره‌ای از زندگی این مرد کوفی می‌باشد و اخبار مدح مربوط به دوران استقامت و سلامت فکری وی می‌باشد. ما در نوشتار حاضر بررسی فهرست‌گونه آثار مفضل بن عمر را پی می‌گیریم و به هیچ روی قصد واکاوی شخصیت مفضل بن عمر، را نداریم.

تنها برای آشنایی خوانندگان محترم با شخصیت صاحب آثار به نمونه‌هایی از تعارض اخبار رسیده در مورد وی اشاره می‌کنیم. نخست از روایاتی که در مدح وی رسیده است به دو نمونه

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۱۰.

۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، ج ۴، ص ۳۵۰. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، صص ۳۲۲-۳۲۴.

۴. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۲۹۱-۳۰۵.

که کمتر مورد توجه اصحاب رجال بوده اشاره می‌کنیم.^(۱)

الف) در انجام کتاب الوصیة منسوب به مفضل بن عمر امام صادق (ع) در مقام دلجویی از مفضل به خاطر آزار و اذیت وی از طرف شیعیان کوفه، می‌فرمایند: اگر آنها شیعه ما بودند از سخن تو به خشم نمی‌آمدند و از آن نمی‌رنجیدند.^(۲) در این روایت امام به صراحت سخنان ناروا و غضب بر مفضل را به دور از مرام تشیع می‌شمارند.

ب) در پایان مجلس چهارم از کتاب فکّر، امام مفضل بن عمر را مورد عنایت ویژه قرار داده و در قلب وی تصرف تکوینی می‌کنند به گونه‌ای که تمامی مطالب املاء شده در قلب مفضل نقش می‌بندد و او از نوشته‌های خود احساس بی‌نیازی می‌کند و سپس امام مفضل را وعده القاء علم ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌دهد.^(۳)

اما روایت‌های مربوط به قدح مفضل بن عمر بیشتر در رجال ابوعمر و کشی منعکس شده و در آنها عبارات صریحی چون مشرک و کافر به مفضل بن عمر خطاب شده است.^(۴) در یک نگاه کلی، جمع بین تقرب موجود در روایات مدح و بیزاری جستن منعکس شده در روایات قدح، دشوار می‌نماید. لذا برخی از رجالیان متأخر راه خروج از تعارض را حمل اخبار قدح بر تقیه و برخی وجه الجمع را مقاطع زمانی فرض کرده‌اند. آنچه از مجموع گزارش‌ها به دست می‌آید، این است که مفضل بن عمر چهره‌ای شناخته شده و دارای افکار و آراء علمی و سیاسی بوده و افرادی نیز به عنوان اصحاب، وی را مشایعت می‌کردند.^(۵)

بررسی اجمالی آثار مفضل بن عمر

۱- الأسوس

این اثر در فهرس مصادر الفرق الاسلامیة به نام امام رضا (ع) و به روایت مفضل گزارش شده

۱. ذکر این دو روایت در شمار روایتهای مدح را تنها در قاموس الرجال مرحوم تستری یافتیم.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۹۵۵.

۳. مفضل بن عمر، کتاب التوحید، انجام مجلس چهارم.

۴. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، حدیث شماره ۵۸۶، ص ۳۲۳.

۵. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۹۹.



است در حالی که طبق روایتی مفضل بن عمر در دوره امامت امام موسی کاظم (ع) از دنیا رفته است^(۱).

علی اکبر ضیائی به وجود نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۴۴۹ برگ‌های (۷۹-۳۱) اشاره می‌کند که آغاز آن چنین آمده: «الحمد لله الدال علی نفسه بنفسه... هذا الكتاب معرفة حکمة سلیمان بن داود (ع) و هو الذی یسمی کتاب الأوس ای إنه أس کل شیء...»^(۲).

۲- الإهلیجة

اهلیج یا هلیج نام ثمره درختی است که خواص دارویی دارد در هند و کابل می‌روید و در ترکیب داروهای مختلف به کار می‌رود. ابن سینا در بخش ادویه مفرده کتاب قانون از آن به هلیج تعبیر کرده است. کابلی آن که زرد رنگ و معروف‌تر است و یکی از اجزای اصلی اطرفیل کبیر است، که نافع سوء هضم و سردی معده است^(۳).

متن این کتاب در حقیقت مناظره‌ای بین امام صادق (ع) و یک پزشک هندی است. امام این رساله را در جواب نامه مفضل بن عمر نگاشته و برای مفضل ارسال فرمودند. مفضل در نامه خود اظهار کرده بود: فرقه‌هایی در بین مسلمانان پیدا شده که ربوبیت را انکار می‌کنند و با مردم مجادله می‌کنند و از حضرت تقاضای پاسخنامه‌ای کرده بود و امام گزارش مناظره خود با طبیب هندی که از هلیله در دست طبیب، آغاز گردیده بود را در کتابی ترسیم و به سوی مفضل بن عمر می‌فرستند. نزدیک به پنجاه نسخه خطی از این اثر در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ایران گزارش شده است.^(۴) گویا نسخه‌ای از آن با کتابت ۷۱۲ هـ در دانشگاه تهران موجود است. متن رساله اهلیجه علاوه بر درج در بحار الأنوار، به ضمیمه کتاب التوحید مفضل و به صورت مستقل نیز به چاپ رسیده است.^(۵)

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، حدیث شماره ۵۸۲، ص ۳۲۱.

۲. ضیائی، فهرس مصادر الفرق الاسلامیة، ج ۲، ص ۶۰.

۳. ابن سینا، القانون فی الطب، ج ۳، ص ۲۲۸۵.

۴. درایتی، فهرستواره دنا، ج ۲، صص ۲۹۱-۲۹۲.

۵. مشار، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۶، ص ۲۶۸. این اثر با تحقیق قیس بهجت العطار، (قم، دلیل، سال ۱۳۸۵) در قم چاپ شده است.

در سند روایت آمده: «حدثني محرز بن سعيد النحوي بدمشق قال: حدثني محمد بن أبي مسهر بالرملة عن أبيه عن جدّه قال: كتب مفضل بن عمر الجعفی الى أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع)»^(۱).

نام این کتاب در کتاب الفهرست شیخ طوسی نیامده است.^(۲) نجاشی نیز عنوان اهللیجه را در ذیل آثار مفضل بن عمر نیاورده است ولی این عنوان را در ذیل آثار سه مصنف دیگر آورده است.

الف) در ترجمه حمدان بن المعافی آمده: «له کتاب شرایع الایمان و کتاب الإهللیجة»^(۳). سید اعجاز حسین کنتوری در کشف الأستار در ذیل الإهللیجة فرمودند از إملاي امام صادق (ع) است ولی در ذیل کتاب التوحید مجدد به الإهللیجة اشاره و می نویسد: «و عدّ من کتاب الحمدان بن المعافی لعلّ المعنی أنّه من مرویات»^(۴).

مرحوم صفایی خوانساری نیز در کشف الأستار این کتاب را به حمدان بن المعافی نسبت داده و اظهار داشته، شاید از مرویات او باشد.^(۵)

ب) در ترجمه داود بن کثیر می نویسد: «و له کتاب الإهللیجة»^(۶).

ج) در ترجمه اسماعیل بن مهران هم آمده: «له کتاب الإهللیجة اخبرناه الحسين بن عبید الله»^(۷). که در مورد سوم طریق کتاب را نیز گزارش کرده است.

ابن ندیم در فن سوم از مقاله هشتم می نویسد: «کتاب الهللیجة لا یعرف مؤلفها و یقال أنّها الصادق (ع) و هذا محال». همو در فن دوم از مقاله هشتم کتابی به نام الهللیجة فی الاعتبار را به محمد بن الیث الخطیب نسبت داده است.^(۸)

صاحب اعیان الشیعه إهللیجه را از مناظرات امام رضا (ع) دانسته است.^(۹)

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴۷۲.

۳. نجاشی، همان، ص ۱۳۸.

۴. نیشابوری کنتوری، کشف الاستار عن اسماء الكتب و الاسفار، ص ۴۳۰.

۵. صفایی خوانساری، کشف الاستار عن وجه الكتب و الاسفار، ج ۱، ص ۴۵۵.

۶. نجاشی، همان، ص ۱۵۶.

۷. همان، ص ۲۷.

۸. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۳۴ و ۳۷۹.

۹. امین عاملی، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۳.



بعد از ذکر گزارش‌های مربوط به اهل‌بیت که صحت انتساب آن به امام صادق (ع) را با تردیدهای جدی روبرو می‌کند و ملاحظه سند نامعتبر آن نکات دیگری را از نظر می‌گذرانید:

این پزشک هندی که مستقیم با امام صادق (ع) مناظره می‌کند و امام رساله‌ای مستقل در ردّ او نگاشته نامش چیست؟ چرا نام وی همچون مناظره کنندگان با حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء، در تاریخ ثبت نشده است؟ چرا تنها نسخه این حدیث از طریق مفضل روایت شده است؟ آیا این مناظره هم در حجره خلوت منزل امام بوده است؟ آیا واقعا این مناظره را امام به خامه خود، تحریر و برای مفضل ارسال فرموده است؟ علاوه اینکه اهل‌بیت درج شده در بحار الأنوار با نسخه‌های کهنی که در دسترس ابن طاوس بوده است اختلاف دارد.^(۱) به نظر می‌رسد این کتاب با تمام شهرتی که دارد از آثار مشکوک به حساب می‌آید که باید درستی یا نادرستی انتساب آن به امام معصوم (ع) مورد بررسی قرار گیرد.

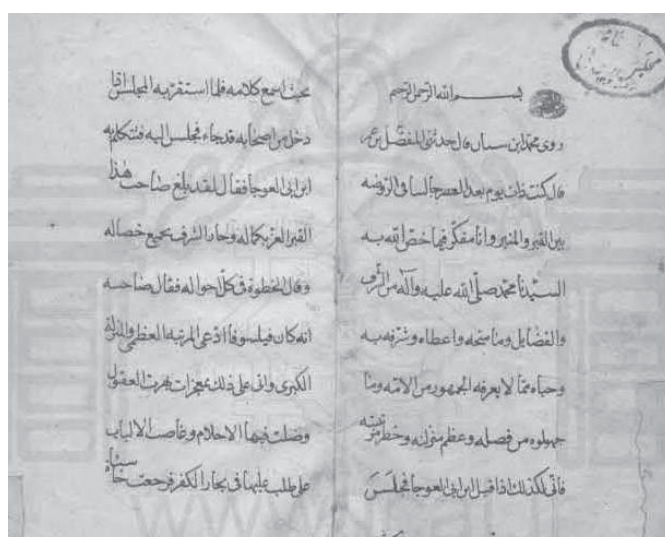
۳- کتاب التوحید = کتاب فکر^(۲)

در مقدمه این کتاب آمده است که مفضل بن عمر در مسجد النبی نشسته بود که ابن ابی العوجا دهری با اصحاب خود وارد شد و سخنانی در انکار صانع و نسبت دادن خلقت به طبیعت بیان کرد مفضل بن عمر بر او غضب کرد ولی در مجادله از پس رندی ابن ابی العوجا برنیامده و با حالی نزار و دلی شکسته بر امام صادق (ع) وارد شد و امام بعد از شنیدن ماجرا، مفضل را وعده آموختن حکمت‌های الهی داد. این رساله در چهار مجلس توسط امام صادق (ع) به مفضل بن عمر املا شده است. مجلس اول: در اثبات وجود خالق مدبر از طریق تفکر در شگفتی‌های موجود در خلقت اعضای انسان و مباحث مربوط به ویژگی‌های انسان نسبت به سایر جانداران. مجلس دوم: در مورد انواع حیوانات و ویژگی‌های هر کدام. مجلس سوم: به شگفتی‌های آفرینش آسمان، زمین، ستارگان، ماه، خورشید، معادن و برخی از نباتات و درختان اختصاص دارد. مجلس چهارم: در مورد حکمت وجود مرگ و تلخی‌ها و بلاهای طبیعی و اثبات اینکه اینها نیز در چرخه نظام کلی عالم قرار داشته و خارج از تدبیر الهی نیستند.

۱. مجلسی، همان، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. عنوان داخلی این رساله که در پایان مجلس اول چنین آمده «تمّ المجلس الاول و يتلوه المجلس الثاني من كتاب الأدلة على الخلق و التدبير...» کمتر مورد توجه بوده است. تنها در انجام یک نسخه چاپی نفیس که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود، عنوان موجود در مجلس اول آمده است.

این رساله دارای نسخه‌های فراوانی می‌باشد به طوری که کمتر کتابخانه شیعی را می‌توان یافت که نسخه‌ای از این اثر، در آن نباشد.^(۱) بعد از درج این رساله در بحارالانوار علامه مجلسی (ره)، بسیار مورد توجه قرار گرفته و شرح‌ها و ترجمه‌های بسیاری بر آن نگاشته شد که از شروح می‌توان به ترجمه و شرح محمد صالح بن محمد باقر روغنی اشاره کرد که نسخه‌ای از آن به شماره ۷۴۲۴ در کتابخانه مرعشی موجود است، اشاره کرد. شریف بن موسی امامی نیز شرحی فارسی بر توحید مفضل نگاشته است.^(۲) همچنین توسط محمد بن صادق خلیلی به عنوان شرح امالی الصادق (ع) به عربی شرح گردیده و در نجف اشرف به چاپ رسیده است.^(۳) یکی از مشهورترین ترجمه‌های آن ترجمه خود علامه مجلسی است که بیش از هفتاد نسخه خطی از آن در کتابخانه‌های ایران گزارش گردیده^(۴) و مکرر نیز به چاپ رسیده است.^(۵) این رساله بارها به صورت مستقل به چاپ رسیده و سخن راندن درباره اشتها این رساله توضیح و اوضحات است. لکن توحید مفضل با تمام شهرتی که دارد از زوایای مختلف قابل نقد و بررسی می‌باشد. نگارنده سطور، مقاله‌ای مستقل در نقد و بررسی توحید مفضل، قلمی کرده که ان شاء الله به زودی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد.



برگ آغاز نسخه کتاب التوحید، کتابخانه مجلس، ۷۶۵۹

۱. بنگرید به عنوان التوحید در فهرستواره دنا و فتخا.

۲. درایتی، همان، ج ۶، ص ۵۶۰.

۳. امینی، محمد هادی، معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، ج ۲، صص ۵۲۱-۵۲۲.

۴. درایتی، همان، ج ۳، صص ۴۰۰-۴۰۲.

۵. مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۱، ص ۹۶۵.



۴- جامع الأصول

منسوب به مفضل بن عمر^(۱)

نسخه یا گزارشی از این کتاب بدست نیامد.

۵- دعای سمات = دعای شبور

این دعا از محمد بن عثمان عمری از نواب خاص عصر غیبت صغری به نقل از مفضل بن عمر به نقل از امام صادق (ع) می‌باشد و در مصباح المتهجد شیخ طوسی با سندی مختصر و مرسل^(۲) و در جمال الاسبوع ابن طاووس حلی با سندی این چنین آمده: «حدّث الحسن ابن محمد بن هارون بن موسی التلعکبری قال: نسخت هذا الدعاء من کتاب دفعه إلیّ الشیخ الفاضل ابوالحسن خلف ابن محمد بن خلف المارودی بسرّ من رأى بحضرة مولانا ابی الحسن علی بن محمد و ابی محمد الحسن (صلوات الله علیهما) فی شهر رمضان سنة أربعمأة وجدت فيه نسخ هذا الحديث من ابی علی بن عبدالله ببغداد هکذا. حدّثنی محمد بن علی بن الحسن بن یحیی قال حضرنا مجلس محمد بن عثمان بن سعید العمری قال: حدّثنی محمد بن أسلم قال: حدّثنی محمد بن سنان قال: حدّثنی المفضل ابن عمر الجعفی و روى الدعاء عن مولانا جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) و قال فی هذه الرواية: و يستحب أن یدعی به آخر نهار يوم الجمعة و قال جدی ابو جعفر الطوسی...»^(۳). آمده است. آقای مدرسی در توضیح این دعا چنین نوشته: بسیاری از مسلمانان برای دفع شر دزدان از دعای شبور که از تعالیم یهود هست استفاده می‌کردند و این مطلب به اطلاع نایب حضرت رسید. محمد بن عثمان فرمودند که متن یهود ناقص است و صورت کامل آن نزد ایشان است که پدرش به دو واسطه از مفضل بن عمر نقل کرده است.^(۴)

عبدالجلیل بن نصرالله در شرح این دعا می‌نویسد: یوشع بن نون در جنگ با عمالقه از این دعا استفاده می‌کرد بدین نحو که دعا را در کوزه‌ای می‌خواندند و آن کوزه را در سپاه دشمن

۱. ضیایی، همان، ج ۲، ص ۷۹.

۲. شیخ طوسی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، تصحیح اسماعیل انصاری زنجان، صص ۳۷۴-۳۷۷.

۳. ابن طاووس حلی، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، صص ۳۲۱-۳۲۴.

۴. مدرسی، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ص ۳۹۹.

می شکستند.^(۱)

۶- روایة الأرز و مافیه من الفضل^(۲)

گزارشی از مضمون و نسخه‌های این کتاب نیافتیم به نظر می‌آید در مورد برنج و ارزش غذایی آن باشد.

۷- سؤال المفضل عن الذات = حدیث المفضل = الرسالة المفضلية و الإتكال على باری البرية = المجلس الخامس

علی اکبر ضیایی تحت عنوان الرسالة المفضلية به دو نسخه از این کتاب اشاره کرده است یکی در لاذقیه به نسخ بدیع بن عبدالحمید آل غانم نقیب طرطوس در سال ۱۹۶۲م = ۱۳۸۳هـ که در ۵ برگ کتابت شده است و دیگری در دارالکتب الوطنية بیروت به شماره هشت، نسخ خضر بن سلم به سال ۱۳۲۸ق. در ۲۵۸ص!^(۳) این رساله با همین عنوان در سلسله التراث العلوی در ضمن المجموعة المفضلية با تحقیق ابوموسی و الشیخ موسی در دیار عقل لبنان از سوی انتشارات دارالجل المعرفة به سال ۲۰۰۶م به چاپ رسیده است.

در فهرس کتب خطی کتابی با مضمون پرسش‌های مفضل از امام صادق (ع) در مورد ذات باری تعالی وجود دارد که با عنوان حدیث المفضل و سؤال المفضل عن الذات معرفی گردیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک به شماره ۶۲۴/۵ با تاریخ کتابت حدود ۱۲۷۰ق وجود دارد که با آغاز ذیل گزارش شده است: «روی عن الشیخ الثقة... اسئلک یا مولای عما جرى من ظهور المعنی للخلیقة لصورة مرئية...»^(۴) نسخه دیگری نیز در کتابخانه مسجد اعظم ضمن مجموعه شماره ۵۱۶ (رساله هفتم) وجود دارد که در سه برگ به عنوان سؤال المفضل عن الصادق (ع) گزارش شده که مضمون آن سؤال از ذات است و آغاز آن چنین آمده: «یروی عن الشیخ الثقة ابی الحسین محمد بن علی الحلی عن شیخه السید ابی عبدالله الحسین بن حمدان

۱. عبدالجلیل بن نصرالله، مرعشی نسخه شماره ۲۳۹۵، مخطوط.

۲. ضیایی، همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. افشار، فهرست کتابخانه ملی ملک، ج ۵، ص ۱۱۷.



الخصیبی قال: حدثني جعفر بن مالك الفزاري؟ الكوفي عن عبيد الله بن يونس الموصلي عن محمد بن صدقة العيدي عن محمد بن سنان الزاهري عن صفوان بن يحيى الكوفي عن المفضل بن عمر الجعفي قال: قلت: لمولانا الصادق الوعد إلى حمد؟ و قد خلوت به لوجدت منه فرصة أتمناها أسئلك يا مولاي عما جرى في خاطري عن ظهور المعنى...^(٥). تاريخ كتابت اين نسخه نیز سده ۱۳ هجری می باشد.

نسخه دیگری از این کتاب با آغازی متفاوت در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی با شماره موقت ۱۴۷۰۸ و تاریخ کتابت سده ۱۳ هجری موجود است که نگارنده آن را تورق کرده و آغاز آن چنین آمده: «عن المفضل بن عمر الجعفي قلت لمولانا الصادق: أسئلك يا مولاي عما جرى في خاطري من ظهور المعنى طلعت؟ بصورة مرئية فهل الذات تتصور او تتجزى او تتبعض او تحوّل عن كيانها او تتوهم بحركة او سکون... يا مفضل إنّ الظهور تمام البطون و البطون تمام الظهور...».

گویا نسخه دیگری از این اثر در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد که در فهرست به عنوان توحید مفضل گزارش شده است ولی انجام آن مطابق با نسخه های یاد شده است. در انجام آن چنین آمده: «يا مفضل إنّ القديم هو بلا كيفية لما شاء أن يظهر حجاب ذاته إختراع نوراً^(٦)».

تاریخ این نسخه نیز سده ۱۳ هجری می باشد و تعداد برگ های آن پنج برگ گزارش شده است که از حیث تعداد برگ با نسخه های رساله سوال از ذات، سازگارتر است، تا با عنوان گزارش شده در فهرست یعنی توحید مفضل. نگارنده سطور بعد از تورق نسخه مرعشی و نسخه کتابخانه مسجد اعظم به این نتیجه رسید که الرسالة المفضلية و مجلس پنجم موجود در طباشیر الحکمه ابوالقاسم بن محمد بنی ذهبی شیرازی و عنوان های قرارداد شده از سوی فهرست نگاران جملگی یک رساله هستند. جالب اینکه در نسخه مرعشی سندی وجود ندارد و نبودن سند در این نسخه، سند موجود در طباشیر الحکمه و دیگر نسخه ها را نیز زیر سؤال می برد. هر چند سند موجود در طباشیر الحکمه نیز اعتبار چندانی ندارد. ذهبی در کتاب خود سند را چنین آورده: بعضی از حکما محققین و روات محدثین و جمعی از فضلا اساتید خود روایت کرده اند از شیخ ثقة ابوالحسن محمد بن علی الحلّی از شیخ خود سید ابو عبدالله الحسینی ابن احمد الصینی گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن مالک فزاری کوفی از ابو عبدالله بن یونس موصلی از محمد بن سنان الرازی از صفوان

۵. استادی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم، ج ۴، ص ۲۲۲.

۶. درایتی، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۹، ص ۴۱۴.

بن‌یحیی کوفی از مفضل بن‌عمر جعفی گفت: عرض کردم از برای مولای خودم حضرت جعفر الصادق بعد از وعده کردن آن حضرت رحمت را در حال آنکه به تحقیق خلوت کردم با آن حضرت و یافتن فرصت که تمنا داشتم آنکه سؤال کنم ترا یا مولای من از آنچه جاری شده است در خاطر من از آنکه ظهور معنی خلقت به صورت مرتبه‌ای که آن ذاتست مصور یا متجزی یا متبعض یا متحول.... فقال: یا مفضل إنّ فی خلق السموات و اختلاف الليل و النهار لآیات لأولی الألباب یا مفضل علمنا صعب مستصعب و سرّنا و عر بعید.^(۱)

از طرفی وصل کردن این رساله با عنوان مجلس پنجم به چهار مجلس توحید مفضل چنانچه ذهبی شیرازی صاحب طباشیر الحکمه فرض کرده و محقق یکی از چاپ‌های اخیر طبق گفته ذهبی شیرازی آن را همراه مجالس چهارگانه توحید مفضل به چاپ رسانده، نیز محل تأمل است.

در پایان مجلس چهارم توحید مفضل فهرست مطالب مجلس بعدی چنین آمده: «یا مفضل فرّغ قلبک و أجمع إلیک ذهنک و عقلک و طمأنینتک، فسألنی إلیک من علم ملکوت السموات و الأرض و ما خلق الله فیهما من عجایب خلقه و أصناف الملائکة و صفوفهم و مقاماتهم و مراتبهم إی سدرة المنتهی و سائر الخلق من الجنّ و الإنس إلی الأرض السابعة السفلی و ما تحت الثری حتی یکون ما وعیته جزءا من اجزاء إنصرف إذا شئت مصاحبا مکلوءاً».

اما مطالب موجود در طباشیر الحکمة که به عنوان مجلس پنجم به توحید مفضل وصله شده است هیچ ربطی به فهرست مطالب تصریح شده در پایان مجلس چهارم ندارد. در مجلس پنجم سؤال اصلی مربوط به ذات خداوند است و از جن، ملک، زمین هفتم، سدرة المنتهی خبری نیست.

از حیث متن و محتوا نیز این مجلس کاملاً با مجالس قبلی فرق دارد و عباراتی شبیه متون غلات در آن به چشم می‌خورد. چنانچه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به «سید المیم» تعبیر کرده است. محدث نوری در مورد این مجلس می‌گوید: «و فیهِ مطالب غریبة غامضة لا توجد فی غیره و یحتمل أن یکون هو ما وعده (ع) فی آخر الخبر السابق إلا إنّی لم أجده فی موضع یمکن الإعتماد علیه و النقل منه^(۲)».

نکته تأمل برانگیز دیگر اینکه تاکنون نسخه کهنی از این رساله گزارش نشده است و قدمت نسخه‌های آن از قرن سیزدهم فراتر نرفته است.

۱. ذهبی شیرازی، طباشیر الحکمة، صص ۲۴۱-۲۸۳.

۲. محدث نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱، صص ۱۹۴-۱۹۵.



۸- الصراط

منسوب به امام صادق (ع) به روایت مفضل بن عمر

این کتاب مشتمل است بر روایاتی از امام صادق (ع) به روایت مفضل بن عمر در مورد صراط، عقاب، بیان شرایط مؤمن و سرانجام مخالفان و منکران. با وجود انتساب این کتاب به مفضل بن عمر متن آن به دوران غیبت صغری تعلق دارد چون در آن از درگیری میان نصیری و اسحاقیه سخن گفته شده است. این متن از متون غلات نصیری محسوب می‌شود و توسط منصف بن عبدالجلیل از روی یگانه نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس در بیروت به سال ۲۰۰۵ م به چاپ رسیده است. این کتاب توسط مستشرق ایتالیایی لوناردو کاپرونو نیز به چاپ رسیده است. با اینکه هر دو چاپ از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس است چاپ لوناردو در مقایسه با چاپ منصف بن عبدالجلیل کامل‌تر و فاقد خطاهای آن است^(۱).

همچنین به صورت فاکسیمیل از روی نسخه خطی ملی پاریس در شیکاگو بدون تحقیق و به اهتمام سید محمدحسین حسینی جلالی به چاپ رسیده است.

نسخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۴۴۹ برگ‌های (۸۶-۱۸۲) موجود است که تاریخ کتابت آن سده یازده هجری است. نسخه دیگری نیز در فهرس مصادر فرق الاسلامیه گزارش شده که در جبله به خط شعبان بن فاضل در سال ۱۳۸۴ هجری کتابت شده است و حواشی هم دارد. در توضیح آن آمده بروکلیمان این کتاب را از ابی الحسن محمد الخدری دانسته است^(۲).

جهت اطلاع خوانندگان محترم، از سند کتاب الصراط، آغاز آن را در ذیل می‌آوریم: «بسمله. رواه الشيخ ابوالحسن محمد بن علی الهذری [در نسخه چنین آمده] عن الشيخ الثقة ابی الحسن محمد بن علی الجلی عن سیدنا ابی عبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی شرف الله مقامه قال: حدثنی محمد بن منصور البغدادی قال: حدثنی ابوالحسن بن محمد القمی عن ماهان الابلی عن یونس بن ظبیان عن المفضل بن عمر (ع) إنه قال: سألت مولای جعفر الصادق [كذا] الوعد منه السلام و قد حضر عنده جماعة من أهل التوحید و الإقرار یسألونه عن معرفة الصراط و شرح باطنه فقال مولای: یا مفضل عمی الخلق عن معرفة الباری...»^(۳)

۱. حیدری، آراء کلامی مفضل بن عمر، پایان نامه دفاع شده در دانشگاه ادیان و مذاهب به سال ۱۳۹۱ ش، ص ۴۹-۵۰.

۲. ضیایی، همان، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳. بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۳۵۸.

در این سلسله که نام خصیبی و مفضل بن عمر آمده خصیبی ملقب به سیدنا و مفضل با تحیت (ع) آمده است. در کتاب فهرس التراث «(ع)» مفضل بن عمر حذف و عبارت «رحمهم الله» آمده است.^(۱)

اگر چنین سندی صحیح باشد باید کتاب‌های مفضل بن عمر مورد توجه فرقه نصیریّه نیز باشد. برای آگاهی بیشتر در مورد کتاب الصراط می‌توان به مقاله دکتر محمدکاظم رحمتی چاپ شده در مجله کتاب ماه (دین) شماره ۱۰۲-۱۰۳ سال ۱۳۸۵ش، مراجعه کرد.

۹- الظهورات = مایکون عند ظهور المهدی (عجل الله فرجه)

منسوب به مفضل (؟)

در هدایة الکبری حسین بن حمدان خصیبی^(۲) و بحار الأنوار^(۳) بابی به عنوان علائم الظهور آمده که روایات آن از مفضل است و روایات هدایة الکبری در بحار الانوار درج شده است. در الذریعه، ترجمه حدیث مفضل در رجعت ائمه (ع) و ظهور حضرت حجت (عج) برای علامه مجلسی ذکر شده است.^(۴)

۱۰- العقود

به روایت مفضل بن عمر

آغاز: «کتاب العقود روایة السید ابی عبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی نضر الله وجهه و شرف الله مقامه...»

انجام: «و یوده ما ذکرناه مارویناه عن محمد بن الکرخی عن محمد بن صدقة العنبری عن محمد

۱. حسینی جلالی، فهرس التراث، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. خصیبی، الهدایة الکبری، صص ۳۹۲-۴۴۴.

۳. مجلسی، همان، ج ۵۳.

۴. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۴، ص ۹۷.



بن سنان الزاهری عن المفضل بن عمر...^(۱)».

در کتاب فهرس مصادر الفرق الاسلامیة (علویة) به نسخه‌ای از این کتاب به خط وفیق معین علی در ۲۵ ورق اشاره شده بدون اینکه از محل نگهداری آن سخنی رفته باشد. در توضیح کتاب آمده: نسبه ماسینون الی العالم والحقیقة انه لیس من العالم.^(۲)

اگر به آغاز و انجام کتاب و توضیح آن و همچنین نسخه بی تاریخ آن توجه کنیم اثبات این اثر هم برای مفضل بن عمر دشوار می‌نماید به ویژه اینکه این اثر از میراث نصیری و به روایت شخص حسین بن حمدان است.

۱۱- علل الشرایع

یکی از کتب مفقوده مفضل بن عمر، علل الشرایع است که نجاشی از آن نام برده است و در الذریعه هم به کلام نجاشی مستند شده است.^(۳) شیخ صدوق نیز در کتاب علل الشرایع خود احادیثی را از مفضل بن عمر بیشتر با سند محمد بن سنان آورده است مانند اینکه چرا امیر مومنان علی (ع) را قسیم بهشت و دوزخ گویند؟ چرا در نماز سلام واجب شده است؟ علت تکبیرات ثلاث در فرجام هر فریضه چیست؟ چرا مؤمن را مؤمن گویند؟ علت گریه و خنده بی جهت طفل چیست؟^(۴)

نکته قابل تأمل اینکه شیخ صدوق احادیث مذکور را شاید از کتاب علل الشرایع مفضل یا بواسطه از آن نقل کرده باشد اما به حکمت‌هایی که در کتاب التوحید مفضل آمده اشاره‌ای نکرده است.

۱۲- الفرائض و الحدود

این کتاب از آثار مفقود مفضل بن عمر است و در رجال نجاشی نام آن آمده است.^(۵)

۱. ضیایی، همان، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. همان.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۵، ص ۳۱۳.

۴. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۵ و ج ۲، ص ۴۸، ۴۹، ۲۱۰، ۲۷۲.

۵. نجاشی، همان، ص ۴۱۶.

۱۳- کتاب بدء الخلق و الحثّ علی الإعتبار

این کتاب ممکن است همان کتاب فکر باشد ولی اتحاد آن دو قطعی نیست. در الذریعه نخست به صورت مستقل آمده است^(۱) و سپس در عنوان کتاب فکر، عنوان قبلی زاید شمرده شده است^(۲). سزگین در ذیل آثار منسوب به مفضل به وجود نسخه‌ای با عنوانی شبیه عنوان فوق در کتابخانه بنگال اشاره می‌کند^(۳) که عنوان دقیق آن الأدلة علی الخلق و التدبیر است.

۱۴- کتاب التفویض

شاید همان کتاب گزارش شده ابو عمرو کشی باشد. کشی در بحث اسحاق بن محمد می‌نویسد: عیاشی از اسحاق کتابی برای استنساخ درخواست کرد اسحاق کتابی از مفضل که در آن احادیث تفویض بود به او بنمود ولی عیاشی در آن رغبت نکرد.^(۴) چنانچه در برخی از گزارش‌ها آمده مفضل از رهبران مفوضه بوده و آنها قائلند که بعد از خلقت عالم، تدبیر آن به ائمه واگذار شده است^(۵). باید افزود که در الذریعه نامی از این کتاب برده نشده است.

۱۵- کتاب ما إفترض الله علی الجوارح = کتاب الایمان و الاسلام

دکتر سیدحسین مدرسی احتمال می‌دهند این کتاب همان متن موجود در بصائر الدرجات باشد^(۶). در کتاب بصائر الدرجات بابی در مورد امور پیامبر و ائمه (علیهم السلام) و رد غالیان آمده که با پاسخ امام صادق (ع) به نامه مفضل بن عمر شروع می‌شود. سند این حدیث چنین آمده: «حدثنا

۱. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۳، ص ۵۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

۳. سزگین، تاریخ نگارهای عربی، ج ۱، ص ۷۵۳.

۴. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، صص ۵۳۰-۵۳۱.

۵. مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۳۳۹.

۶. همان، ص ۳۹۹.



علی بن ابراهیم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن ربیع الوراق عن محمد بن سنان عن صباح المدائنی عن المفضل إنّّه كتب إلى ابی عبدالله (ع) فجاءه هذا الجواب من ابی عبدالله أما بعد فإنّی اوصیک و نفسی بتقوی الله و طاعته... جائنی کتابک فقرأته و فهمت الذی فیه فحمدت الله علی سلامتک و عافیة الله ایّاک ألبسنا الله و ایّاک عافیته فی الدنیا و الآخرة...^(۱)».

این نامه با واسطه قرار گرفتن محمد بن حسین الخطاب بین قاسم بن ربیع و محمد بن سنان در عوالم العلوم نیز آمده است.^(۲) همچنین در الذریعه نیز نام این کتاب برده شده است.^(۳)

۱۶- کتاب یوم و لیلة

از دو عنوان کتاب عقود و فرائض و حدود می توان گفت که مفضل بن عمر در فقه نیز دستی داشته چنانچه شیخ مفید او را در زمره فقهاء صالحین قرار داده است. این کتاب در رجال نجاشی گزارش شده و در الذریعه نیز آمده است گویا موضوع آن فقهی باشد.^(۴)

۱۷- الوصیة

در کتاب الفهرست شیخ طوسی این اثر برای مفضل بن عمر رقم خورده و شیخ طریق خود به این رساله را چنین نگاشته است: «له وصیة یرویها أخبرنا بها ابن ابی جید عن محمد بن الحسن الصفار و الحسن بن متیل عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عنه»^(۵)

این کتاب چنانچه در الذریعه بدان اشاره شده^(۶) با عنوان «وصیة المفضل بن عمر لجماعة الشیعة» در برگ های پایانی تحف العقول ابن شعبه حرّانی آمده^(۷) و مشتمل است بر سفارش های اخلاقی از

۱. صفار قمی، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، صص ۵۲۶-۵۳۶.

۲. بحرانی، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، صص ۸۸۲-۸۹۵.

۳. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۱۹، ص ۱۵.

۴. همان، ج ۲۵، ص ۳۰۶.

۵. طوسی، الفهرست، ص ۴۷۲.

۶. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۲۵، ص ۱۰۶.

۷. ابن شعبه حرّانی، همان، صص ۹۵۰-۹۵۶.

فرموده‌های امام صادق (ع) که آخرین فراز آن مربوط به مدح مفضل بن عمر می‌باشد و وصل کردن این فراز به اصل وصیت نیز جای تأمل دارد.

۱۸- الهفت و الاظله = الهفت الشریف

منسوب به امام صادق (ع) به روایت مفضل بن عمر. منظور از أظله یعنی خلقت أظله اشیاء قبل از اجسام آنها و اینکه ائمه قبل از جسم در أظله بوده‌اند.^(۱) این کتاب دارای مطالب باطنی گرایي و تناسخ می‌باشد و آیات قرآن را نیز بدین گرایش تفسیر می‌کند. بررسی این کتاب خارج از حوصله این نوشتار است اما نکته مهم آن پرسش و پاسخ رد و بدل شده بین امام صادق (ع) و مفضل بن عمر است که در اکثر کتاب‌های منسوب به مفضل این تقرب و نورچشمی بودن وی منعکس شده است.

نجاشی در ذیل آثار محمد بن سنان اثری با عنوان کتاب الأظله ذکر کرده است که احتمال می‌رود به نقل از مفضل بن عمر باشد. شیخ مفید هم درباره کتابی منسوب به ابن سنان با عنوان الأشباح و الأظله تشکیک کرده و فرموده: اگر از تألیفات محمد بن سنان باشد مطرود و قابل دفاع نیست.^(۲) همچنین نجاشی در ذیل احمد بن محمد بن عیسی اشعری کتاب الأظله را برایش ثبت نموده است.^(۳) این کتاب در بیروت از سوی انتشارات دارالمشرق با عنوان اولی و با تحقیق عارف تامر، الاب أ، عبدة خليفة اليسوعي به سال ۱۹۶۰م و در مصر با عنوان دوم و با تحقیق مصطفی غالب از سوی دارالاندلس به سال ۱۹۶۴م در قاهره به چاپ رسیده است. مصطفی غالب در نقد عارف تامر می‌نویسد: «الله، الله كيف تبدل عنوان هذه الكتاب بهذه السرعة الصاروخية من الهفت الشریف إلى الهفت و الأظله فقلت في نفسي: ربما كان هذا كتاباً آخر»^(۴).

مصطفی غالب^(۵) از پژوهشگران متون اسماعیلیه در مقدمه این کتاب از قول خاورشناس آلمانی

۱. شفیع، مکتب حدیثی شیعه در کوفه تا پایان قرن سوم هجری، ص ۱۹۸.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۲۸.

۳. همان، ص ۱۹۸.

۴. غالب، مقدمه الهفت الشریف، صص ۸-۹.

۵. محقق مصری که درباره اسماعیلیه تحقیق می‌کند از وی آثاری چون الحركات الباطنية في الاسلام، تاريخ الدعوة الاسماعيلية، اعلام الاسماعيلية و الثائر الحميري الحسن بن الصباح را سراغ داریم که همگی در بیروت به چاپ رسیده‌اند و در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی موجود هستند.



اشترومان آورده که این کتاب از کتب اسماعیلیه است و اشترومان نسخه آن را از شهر حمص سوریه خریده و در حال تحقیق و نشر آن در هامبورگ است. مصطفی غالب معتقد است این کتاب ربطی به اسماعیلیه ندارد بلکه از کتب نصیریّه است و خرافاتی در آن دیده می‌شود که هیچ شیعه منتسب به اهل بیت از آن سخن نمی‌گوید وی در مقدمه الهفت الشریف به وجود ۳۰ نسخه خطی از این کتاب اشاره می‌کند. هر چند این کتاب هم مانند دیگر آثار مفضل نسخه قابل اعتنایی ندارد.

۱۹- کتاب

گویا کتاب حدیثی مفضل بن عمر باشد. شیخ طوسی در الفهرست از آن نام برده و طریق آن را چنین آورده «اخبِرنا به جماعة عن التلعکبری عن ابي همام عن حميد عن احمد بن الحسن البصري عن ابي شعيب المحاملي عنه»^(۱)

در مجموعه مفضلیه دو کتاب به عنوان‌های کتاب الأنوار و الحجب و کتاب الحجب و الأنوار به نام ابن سنان چاپ شده که وی آنها را از مفضل بن عمر روایت کرده است^(۲) و می‌توان آنها را نیز از آثار مفضل بن عمر برشمرد. افزون بر آثار یاد شده روایت‌های بسیاری از مفضل بن عمر در کتاب‌های اولیه شیعه به ویژه کتاب کافی ثقة السلام کلینی، درج شده است که با جمع آوری آنها می‌توان کتاب حجیمی را برای مفضل بن عمر رقم زد.

نتیجه‌گیری

در یک نگاه اجمالی به آثار مفضل بن عمر و آوردن گزارشی هر چند کوتاه راجع به آنها به این واقعیت می‌رسیم که هر یک از آثار مفضل به نوعی با ابهام و پرسش همراه است. برخی از آنها که در منابع اولیه آمده مفقود هستند و برخی در منابع اولیه نیامده و یک‌باره در سده‌های اخیر، ظاهر شده است. برخی دیگر مانند رساله توحید و اهلیلجه با تمام شهرتی دارند دارای مشکل در

۱. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴۷۲.

۲. مفضل بن عمر و دیگران، مجموعه المفضلیه، تحقیق ابو موسی و الشیخ موسی، دیار عقل، دار لأجل العربیة، ۲۰۰۶م.

سند و متن هستند. از حیث نسخه‌های کهن هم هیچ یک از آثار مفضل نسخه قابل توجه ندارد تنها از رساله اهل‌لجه نسخه‌ای کهن گزارش شده که در ذیل عنوان این رساله به نکات مبهم این رساله اشاره کردیم که با وجود ابهامات ذکر شده وجود یک نسخه کهن نمی‌تواند همه ابهامات را پاسخگو باشد. برخی دیگر از آثار منسوب به مفضل با آثار نصیری و علویه مخلوط گردیده است. برخی دیگر از آثار مفضل از حیث متن و محتوی پرسش برانگیز است که در نهایت از آثار موجود و در دسترس اثری بدون نقص از حیث سند و متن نمی‌توان یافت. از سوی سند بسیاری از این آثار مشهور به محمد بن سنان ختم می‌گردد و او از جایگاه روایی بسیار ضعیفی برخوردار است و تقریباً اکثر دانشمندان رجال وی را تضعیف کرده‌اند.^(۱)

با مروری هر چند اجمالی، می‌توان ادعا کرد که گزارش نجاشی با تخصص و دقتی که از وی سراغ داریم، به واقعیت نزدیک‌تر است و کتاب‌های مفضل بن عمر قابل اعتماد نیستند.^(۲) هر چند برخی از آثار وی مشهور و مقبول هستند، لکن این شهرت از زمان علامه مجلسی به بعد پیدا شده و نمی‌توان کاستی‌های موجود در کتاب‌های مفضل را با آن جبران کرد.

۱. رجال ابن غضائری، ص ۹۲، رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۴، الفهرست، ص ۲۹۵، رجال نجاشی، ص ۳۲۸، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

۲. نجاشی، همان، ص ۴۱۶.



منابع

- ابن الغضائری، احمد بن حسين واسطی بغدادی، الرجال، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، چاپ اول، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، القانون فی الطب، تحقیق ادوار القش، چاپ اول، بیروت، مؤسسة عزالدین، ۱۹۹۳م.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ع)، ترجمه صادق حسن زاده، قم، چاپ پنجم، آل علی (ع)، ۱۳۸۵ش.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، تحقیق یوسف البقاعی، چاپ اول، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۱ق.
- ابن طاووس حلّی، علی بن موسی، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، تهران، آفاق، ۱۳۷۱ش.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق وراق، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، چاپ اول، تهران، مکتبه اسدی و مکتبه جعفری تبریزی، ۱۳۵۰ش.
- استادی، رضا، با همکاری دیگران، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم، قم، نشر برگزیده، ۱۳۸۹ش.
- افشار، ایرج، با همکاری دیگران، فهرست کتابخانه ملی ملک، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳ش.
- امین عاملی، سیدمحسن، اعیان الشیعة، چاپ اول، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۳م.
- امینی، محمدهادی، معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، چاپ دوم، نجف اشرف، ۱۴۱۳ق.
- بحرانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الأخبار و الاقوال، تحقیق و استدراک محمدباقر موحد ابطحی، قم، مؤسسة الامام المهدي (عج)، ۱۴۱۷ق.
- بروکلمان، کارل، تاریخ الادب العربی، ترجمه عبدالحلیم النجار، چاپ اول، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۹م.
- تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۹ق.
- تهرانی، آقابزرگ (محمدمحسن)، الذریعة الی تصانیف الشیعة، چاپ اول، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
- جعفی، مفضل بن عمر، توحید المفضل و کتاب الإهلیلجه، تصحیح محمدرضا السید سلمان المحامی، چاپ اول، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۶۹ق.
- ،-----، توحید المفضل، مقدمه و تحقیق کاظم مظفر، چاپ اول، نجف، ۱۹۵۰م.
- ،-----، الرسالة المفضلیة، تحقیق ابو موسی و الشیخ موسی، چاپ اول، دیار عقل، دار

لأجل المعرفة، ۲۰۰۶م.

-----، كتاب الأدلة على الخلق و التدبير و الرد على القائلين بالإهمال و منكرى العمد، چاپ سنگی، ۱۲۶۵ق.

-----، كتاب فکّر، تحقیق قیس العطار، چاپ اول، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ق.

-----، الهفت الشریف، تحقیق مصطفی غالب، چاپ اول، قاهره، دارالاندلس، ۱۹۶۴م.

-----، الهفت و الأظلة، تحقیق عارف تامر، الاب ا. عبده خليفه اليسوعی، چاپ دوم، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶م.

حسینی جلالی، سید محمد حسین، فهرس التراث، چاپ اول، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰ش.

حیدری، حسن، آراء کلامی مفضل بن عمر، پایان نامه دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱ش.

خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۱ق.

خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، چاپ سوم، قم، مدینه العلم، ۱۴۰۳ق.

درایتی، مصطفی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.

ذهبی شیرازی، ابوالقاسم، طباشیر الحکمة، چاپ اول، شیراز، خاتقاه احمدی، ۱۳۵۲ش.

روغنی قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، ترجمه توحید مفضل، نسخه خطی، کتابخانه آیت الله مرعشی، شماره ۷۴۲۷.

سزگین، فواد، تاریخ نگارش‌های عربی، ترجمه خانه کتاب، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۸۰ش.

شفیعی، سعید، مکتب حدیثی شیعه در کوفه تا پایان قرن سوم هجری، قم، دارالحديث، ۱۳۸۸ش.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرایع، قم، مکتبة الطباطبائی، بی‌تا.

شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، چاپ اول، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ش.

-----، الفهرست، چاپ اول، قم، مکتبة المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق.

-----، کتاب الغیبة، چاپ اول، طهران، مکتبة نینوی، ۱۳۹۸ق.

-----، مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، بی‌جا، افست از روی نسخه خطی به خط محمدیحیی بن حبیب الله، ۱۰۸۲ق.

شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، قم، گنگره هزاره شیخ مفید، ۱۳۱۳ق.



صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

صفایی خوانساری، سید احمد، کشف الأستار عن وجه الكتب و الأسفار، قم، موسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.

ضیائی، علی اکبر، مصادر الفرق الاسلامی، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی ۱۴۱۲ق.

عبدالجلیل بن نصرالله، الدر المنثور در شرح دعای شبور، نسخه خطی، کتابخانه آیت الله مرعشی، شماره ۲۳۹۵.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، چاپ چهارم، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۵ش

-----، ترجمه توحید مفضل، مقدمه محمدتقی شیخ شوشتری، تهران، کتابخانه صدر، بی تا.

مدرّسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، مترجم هاشم ایزدپناه، تهران، کویر، ۱۳۸۸ش.

-----، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ترجمه سید علی قزایی و رسول جعفریان، چاپ اول، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۳ش.

-----، -----، -----، مورخ، با اصلاحات و اضافات، ۱۳۸۶ش.

مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تهران، بی نا. ۱۳۴۳ش.

نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال، چاپ ششم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.

نوری، حسین بن محمدتقی، خاتمة مستدرک الوسائل، قم، موسسه اهل البيت (ع)، لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.

نیشابوری کنتوری، سید اعجاز حسین، کشف الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ق.

حسین متقی^(۱)

چکیده

میرداماد (ره)، از عالمان برجسته امامیه در نیمه دوره صفویه است، وی حکیمی سترگ و عارفی بزرگ و نمونه کاملی از یک فیلسوف اشراقی - مشایی به شمار می‌رود. علو رتبت وی در حکمت، تا حدی بود که پس از ارسطو و فارابی، به او لقب <معلم ثالث> دادند، وی فلسفه مشایی یونان را با تبیین، بسط و تعلیقات فارابی و ابن‌سینا، به طور کامل مطالعه کرد و همزمان، با ریاضات عرفانی، تعالیم اشراقی - خسروانی سهروردی را با سیر آفاقی و انفسی خود، به کمال رساند و روی هم‌رفته تأثیرات اشراقی و عرفانی در افکار و آثار فلسفی وی، مجالی وسیع یافت. او، از دو طریق بر اندیشه‌های بعد خود، تأثیر گذاشت، یکی از طریق تربیت شاگردان متبحر، که هر کدام از آنان، متأثر از اندیشه‌های متعالی وی، آثار با ارزشی از خود برجای گذاشته‌اند و دیگری با نوشته‌ها و تألیفاتش که بیش از یکصد جلد کتاب و رساله بوده است. در این نوشتار، گوشه‌ای از آثار وی، به خصوص یک مجموعه نفیس دستنویس بخط میرداماد (ره) در کتابخانه چستربیتی، بازنموده شده است.

کلید واژه‌ها: شیعه امامیه، میرداماد، کتابخانه چستربیتی، نسخ خطی، دوبلین.

۱. پژوهشگر متون کهن و دانشجوی دکتری مطالعات شیعی، hosseinmottaqi@gmail.com



- شرح مختصر احوال میرداماد (ره)

سید برهان‌الدین محمدباقر بن شمس‌الدین محمد، حسینی مرعشی استرآبادی اصفهانی، مشهور به <میرداماد> و <معلم ثالث> و متخلص به <اشراق> (د. ۱۰۴۰ق)، فیلسوف، متکلم، مفسر، عارف، محدث، فقیه، رجال، ریاضی، شاعر و عالم سترگ و برجسته دوره میانی صفویه، در زمان حاکمیت سلطان مقتدر صفوی، شاه عباس اول (حک. ۹۹۶-۱۰۳۷ق) و از ارکان مکتب فلسفی اصفهان بوده است؛ وی مدتی نیز معاصر و مورد عنایت ویژه شاه صفی (حک. ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) بوده است. از آنجا که پدر وی (سید شمس‌الدین محمد) داماد شیخ الاسلام شهیر دوره شاه طهماسب صفوی (حک. ۹۳۰-۹۸۴ق)، یعنی شیخ علی بن عبدالعالی کرکی عاملی، مشهور به <محقق ثانی> و <محقق کرکی> (د. ۹۴۰ق) بوده است، محمدباقر، به <میرداماد> شهرت یافت.

میرداماد (ره)، با منشأ استرآباد (= گرگان امروزی) در نیمه دوم قرن دهم هجری گویا در شهر اصفهان، پا به عرصه حیات نهاد؛ هر چند در منابع تراجم نگاری، درباره سال دقیق تولد او، اطلاعات کافی و وافی داده نشده است، لیکن در کتاب *نخبة المقال فی أسماء الرجال*، سال تولد وی ۹۶۹ق. ثبت گردیده است. وی به جهت نبوغ ذاتی‌اش، از همان دوران کودکی به جرگه دانش‌پژوهان پیوست و اندی پس از فراگیری علوم اوایل، به مشهد مقدس هجرت کرد و در پرتو آستان قدس رضوی، کنار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما، به تحصیل علوم و متون ادبی، حدیثی، تفسیری، فقهی، اصولی، کلامی، منطقی، فلسفی و دیگر علوم رایج، پرداخت. او مدتی بعد راهی شهر قزوین گردید، که در آن زمان، پایتخت دولت صفویه، به شمار می‌رفت، و در آنجا از محضر اساتید و دانشمندانی که مشغول تدریس علوم اسلامی بودند، بهره‌ها برد و خود نیز به تدریج به تدریس علوم پرداخت؛ اما وی پس از درگذشت شاه طهماسب صفوی (د. ۹۸۴ق) و وقوع برخی اختلافات سیاسی بین خاندان صفوی، تصمیم گرفت به سال ۹۸۸ق برای بار دوم به خراسان هجرت کند و پنج سال در آن دیار ماند و حوزه تدریس و تدریس خود را در آن مرکز نور، برقرار ساخت؛ وی در سال ۹۹۳ق به کاشان مهاجرت کرد. باید افزود دوران شکوفایی علمی آن مرحوم، بیشتر در شهر اصفهان بوده است؛ باید افزود که میرداماد (ره) پس از انتقال پایتختی صفویه از قزوین به اصفهان، در سال ۱۰۰۶ق و به دعوت دوست دیرینش، شیخ بهائی (ره) و نیز دعوت شاه عباس اول، به اصفهان رفت و حوزه درس خویش را در آن شهر برپا ساخت؛ کسانی مانند، ملاصدرا طی مدت اقامت خود در اصفهان، کمال بهره را از درس او برد و رابطه علمی او با این استاد توانا، هرگز قطع نشد. از جمله

اساتید میرداماد (ره) در علوم عقلی و نقلی، سید نورالدین علی بن ابی‌الحسن موسوی عاملی، میرفخرالدین محمد سماکی استرآبادی (د. ۹۸۴ق)، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (د. ۹۸۴ق) و دایی خویش، شیخ عبدالعالی بن نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی عاملی (د. ۹۹۳ق)، تاج‌الدین حسین صاعد بن شمس‌الدین طوسی بوده‌اند.

گفته شده میرداماد (ره)، از دو طریق بر اندیشه‌های بعد از خود، تأثیر گذاشت، یکی در مقیاس کمتر، با نوشته‌ها و تألیفاتش که بیش از یکصد جلد کتاب و رساله می‌باشد و دیگری در مقیاس بالاتر، از طریق تربیت شاگردان بسیار که هر کدام آثار با ارزشی از خود بر جای گذاشته‌اند، همانند ملاصدرا که تأثیر عمیقی بر اندیشه‌های فلسفی پس از خویش داشته است. از شاگردان میرداماد (ره) می‌توان به صدر المتألهین شیرازی معروف به ملاصدرا (د. ۱۰۵۰ق)، نظام‌الدین احمد بن ملاصدرا گیلانی مشهور به <حکیم الملک>^(۱) (د. پس از ۱۰۵۶ق)، ملا عبدالرزاق لاهیجی (د. ۱۰۷۱ق)، حکیم قطب‌الدین اشکوری لاهیجی (د. ۱۰۷۵ق)، ملا خلیل قزوینی (د. ۱۰۸۹ق)، ملا محسن فیض کاشانی (د. ۱۰۹۱ق)، نظام‌الدین احمد بن زین‌العابدین عاملی، علینقی کمره‌ای شاعر (د. ۱۰۲۹ق)، محمدتقی بن ابی‌الحسن حسینی استرآبادی، عبدالغفار بن محمد بن یحیی گیلانی، امیر فضل‌الله استرآبادی، دوست علی بن محمد، عادل بن مراد اردستانی، سید احمد حسینی عاملی، شمس‌الدین محمد گیلانی (ملا شمس)، میرزا شاهرخ بیگار، محمدحسین حلبی، عبدالمطلب بن یحیی طالقانی، عبداللطیف بن یحیی طالقانی، ابوالفتح گیلانی، میر منصور گیلانی، شیخ عبدالله سمنانی، محمدحسن زلالی خوانساری، شیخ محمد گنابادی و حسین بن محمد بن محمود حسینی آملی (سلطان العلماء) و جدّ اعلای مادری راقم سطور، یعنی ملا محمد صالح روغنی قزوینی (د. ۱۱۱۶ق)، صاحب تألیفات فراوان، همچون شرح صحیفه سجّادیه، اشاره نمود. میرداماد (ره) در سال ۱۰۴۰ یا ۱۰۴۱ق، در اوایل حکومت شاه صفی، در سفری که در معیت او به عتبات عالیات داشت، در بین راه کربلای معلی و نجف اشرف، دانشور سترگ شیعه، در پی یک بیماری سخت، درگذشت و پیکرش را به نجف اشرف انتقال داده و در جوار مرقد مطهر، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، به خاک سپرده شد، رضوان الله تعالی علیه.

...

۱. حکیم الملک گیلانی مشهور به <فلک> صاحب تألیفات متعددی (۱۶۲ اثر) بوده است و راقم سطور طی مقاله‌ای، یک کتابشناسی جامع از آن آثار، در نشریه میراث شهاب (قم)، ش ۵۳-۵۴ (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، صص ۱۲۴-۲۰۱، بدست داده است و ناگفته نماند که تعدادی از آثار وی تعلیقاتی بر تألیفات مرحوم میرداماد، استاد حکیم الملک گیلانی (ره) می‌باشد.



- نگاهی به آثار و تألیفات میرداماد (ره)

میرداماد (ره) تقریباً در تمامی علوم نقلی و عقلی، دارای تألیفات ارزشمندی است، در گونه‌شناسی آثار وی، موضوعاتی در علوم تفسیری، فقهی، دعا، حدیثی، رجالی، کلامی، فلسفی، منطقی، ریاضی، نجومی و ادبی و ... مشاهده می‌گردد. برخی از آثار ارزشمند و متنوع او، بر پایه منابع کتاب‌شناختی، از جمله کتاب گرانسگ الذریعة، تألیف آقابزرگ تهرانی، بدین قرار است:

۱. الأتولوجيا لأرسطاطاليس و شرحه
۲. الإعضالات العویصات = رسالة فی فنون العلم و الصناعات
۳. الأفق المبین (در حکمت الهی)
۴. أنموذج العلوم (در حلّ بیست اشکال در ریاضی، کلام و فقه)
۵. الإیفاضات فی خلق الأعمال و أفعال العباد
۶. الإیماضات التشریقات
۷. برهان اسد و اخضر
۸. تأویل المقطعات (در اوایل سوره‌های قرآن)
۹. تحقیق علم الواجب
۱۰. تشریق الحقّ
۱۱. التصحیفات و التقویمات
۱۲. تفسیر آیه «إِنَّا عرضنا الأمانة» = رساله امانت الهی در تفسیر آیه امانت
۱۳. تفسیر القرآن الکریم
۱۴. تفسیر سورة الإخلاص
۱۵. التقدیسات (در حکمت الهی و ردّ شبهه ابن‌کمنه)
۱۶. تقویم الإیمان
۱۷. الجبر و التفویض
۱۸. جدوی الدعا
۱۹. جذوات
۲۰. الجمع و التوفیق بین رأیی الحکیمین فی حدوث العالم = حدوث العالم ذاتاً و قدمه زماناً
۲۱. الجنة الواقية و الجنة الباقية
۲۲. جواب الأمير حسن الفراهانی
۲۳. حاشية الاستبصار

٢٤. حاشية تقويم الايمان = المعلقات على تقويم الايمان
٢٥. حاشية جمع بين رأيي الحكيمين
٢٦. حاشية حاشية الخفري على شرح التجريد
٢٧. حاشية حدوث العالم
٢٨. حاشية رجال الكشي = تعليقة رجال الكشي
٢٩. حاشية رسالة تنازع الزوجين = = الحاشية على جواب السؤال عن تنازع الزوجين
٣٠. حاشية السبع الشداد = المعلقات على السبع الشداد
٣١. حاشية شرايع الإسلام = تعليقة شرايع الإسلام
٣٢. حاشية شرح المختصر العضدى
٣٣. حاشية الشفاء = الحاشية على كتاب الشفاء = تعليقات كتاب الشفاء لابن سينا
٣٤. حاشية الصحيفة السجّادية = تعليقة الصحيفة السجّادية
٣٥. حاشية القبسات
٣٦. حاشية قواعد الأحكام
٣٧. حاشية كتاب الكافي
٣٨. حاشية كتاب من لا يحضره الفقيه
٣٩. حاشية مختلف الشيعة
٤٠. حاشية معراج نامه
٤١. الحبل المتين (حكمة)
٤٢. الحرز الحارز
٤٣. الحروف و الاعداد
٤٤. الحكمة
٤٥. حلّ الإعضالات
٤٦. حلّ المسائل الإقليدية
٤٧. الخلسات و الخلعات
٤٨. الخلسة الملكوتية = خلسة الملكوت = صحيفة القدس
٤٩. الخلعية فى الصلوة و مقدّماتها
٥٠. خلق الأعمال
٥١. درّة البيضاء = الأربعة أيام



٥٢. دفع شبهة الاستلزام
٥٣. دوازه امام (ع)
٥٤. ديوان اشراق
٥٥. رسالة الأغاليط
٥٦. رساله‌ای در ابطان زمان موهوم
٥٧. رساله‌ای در تولى و تبرى
٥٨. رساله‌ای در جیب (در نجوم)
٥٩. رسالة برهان المسامطة على تناهى الأبعاد
٦٠. رسالة فى إثبات سيادة المنتسب بالأمّ إلى هاشم
٦١. رسالة فى تحقيق مفهوم الوجود
٦٢. رسالة فى تنازع الزوجين قبل الدخول فى قدر المهر = = جواب السؤال عن تنازع الزوجين
٦٣. رسالة فى التوحيد
٦٤. رسالة فى خطبة النكاح
٦٥. رسالة فى الصلاة الجمعة
٦٦. رسالة فى صيغ العقود
٦٧. رسالة فى علم النبى (ص)
٦٨. رسالة فى علم الواجب
٦٩. رسالة فى فضيلة سورة التوحيد
٧٠. رسالة فى قدرة الواجب
٧١. رسالة فى كيفية زيارة القبور و إجابة الدعوات
٧٢. رسالة فى مذهب أرسطاطاليس = رسالة فى تصحيح مذهب أرسطاطاليس = رسالة فى التوفيق بين مذهب أرسطاطاليس و أستاذه أفلاطن الإلهى فى القول بحدوث العالم = رسالة فى حدوث العالم = رسالة فى تصويب أرسطاطاليس = رسالة فى إصابة أرسطاطاليس
٧٣. رسالة فى مسح مقدم الرأس
٧٤. رسالة فى معنى القدرة
٧٥. رسالة فى المنطق
٧٦. رسالة فى نصف النهار
٧٧. رسالة فى نفى الجبر و التفويض

٧٨. رسالة في الوضوء و الصلوة
٧٩. الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية = شرح كتاب الكافي
٨٠. السبع الشداد
٨١. سدره المنتهى = تفسير سورة الحمد و سورة الجمعة و سورة المنافقون
٨٢. شارع النجاة (رساله فتوائى فارسى همراه مقدمه اى در اصول دين)
٨٣. شرح الاستبصار
٨٤. شرح الصحيفة السجّادية
٨٥. شرح مقدمة تقويم الإيمان
٨٦. شرح تهذيب الأحكام
٨٧. شرح حديث <إنّما الأعمال بالنيات>
٨٨. شرح حديث <تمثيل أمير المؤمنين على عليه السلام بسورة التوحيد> = تشبيه أمير المؤمنين بسورة التوحيد = مقالة في أن مثل أمير المؤمنين عليه السلام مثل قل هو الله أحد
٨٩. شرح حديث <نية المؤمن خير من عمله>
٩٠. شرح مختصر الأصول للعضدى
٩١. شرعة التسمية
٩٢. الصحيفة الملكوتية
٩٣. الصراط المستقيم في ارتباط الحادث بالتقديم (حكمت)
٩٤. الصناعية
٩٥. ضوابط الرضاع = الرضاعية = رسالة في الرضاع = الرسالة الرضاعية
٩٦. عرش التقديس
٩٧. عيون المسائل
٩٨. فضل سورة التوحيد
٩٩. قانون العصمة و برهان الحكمة
١٠٠. قبسات حق القين في حدوث العالم = القبسات
١٠١. القبضات
١٠٢. القضاء و القدر
١٠٣. قوس النهار
١٠٤. قياسات حقّ اليقين



۱۰۵. اللوامع الربانية في ردّ شبه النصرانية
۱۰۶. مثنوی مشرق الأنوار
۱۰۷. مخزن الأسرار و مشرق الأنوار
۱۰۸. مرآة الزمان
۱۰۹. مقالة في تضعيف حديث سهو النبي (ص)
۱۱۰. مقالة في علم الإلهي
۱۱۱. مقالة في «قل هو الله أحد»
۱۱۲. مقالة في المنع عن تقليد الميت
۱۱۳. المناهج السوية
۱۱۴. مواقيت العلوم
۱۱۵. ميزان المقادير
۱۱۶. نبراس الضياء في معنى البداء
۱۱۷. وصيت نامه ميرداماد (ره) = سفارشنامه^(۱)

...

- کتابخانه چستربیتی در دوبلین - ایرلند جنوبی

مهندس سر آلفرد چستربیتی^(۲) (د. ۱۹۶۹)، اصالتاً از مردم ایالات متحده امریکا بوده است، وی مردی ثروتمند بوده و به جهت اشتغال اصلی وی که راه سازی بوده است، سفرهای متعددی به کشورهای عربی، از جمله عراق و مصر داشته است و از آنجا که از عنفوان جوانی، به جمع آوری عتیقه‌جات علاقه وافری داشت، به تدریج، در طی مدّت اقامت خویش در این کشورها، نسخه‌های خطی بسیار نفیسی را از صاحبان آنها، خریداری و در کتابخانه شخصی خود در شهر دوبلین، جمع می‌نمود؛ او در اواخر عمر، طبق وصیت خود، تمامی کلکسیون ارزشمند و نفیس خود را، به عنوان هدیه، وقف ملّت ایرلند نمود و اینک با نام کتابخانه چستربیتی^(۳) در شهر دوبلین در ایرلند جنوبی، مشهور است. گفتنی است نسخه‌های خطی اسلامی این کتابخانه نیز به این قرار است: ۲۸۹۶ دست‌نویس عربی که ۲۴۴ نسخه آن قرآن کریم است، ۴۵۴ دست‌نویس فارسی، ۱۵۸ دست‌نویس ترکی، یک دست‌نویس کردی و یک دست‌نویس ترکی

۱. دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۴، ص ۷۰۰.

2. Chester Beatty.

3. <http://www.cbl.ie>

جغتایی. مجموعه قرآن‌های کتابخانه چستربیتی را مهم‌ترین و نفیس‌ترین مجموعه قرآنی بیرون از خاورمیانه دانسته‌اند. بی‌نظیرترین قرآن این مجموعه نسخه‌ای به شماره ۴۱، به خط نسخ علی بن هلال معروف به <ابن‌بواب>، است که در ۳۹۱ هـ کتابت شده است؛ ۲۲ قرآن به خط کوفی عربی، ۱۷ قرآن به خط کوفی ایرانی و ۹ قرآن به خط نسخ کهن، از نفیس‌ترین قرآن‌های این مجموعه گرانسنگ است. علاوه بر اینها، قرآن‌هایی مملوکی، مغربی، ترکی، هند و پاکستانی، آفریقایی و چینی در این کتابخانه عامره هست. در میان دستنویس‌های عربی این کتابخانه نیز نسخه‌های منحصر به فردی یافت می‌شود، از جمله ۲۷ قطعه پاپیروس مصری شامل نامه‌ها، اسناد و فقراتی از معلقات سبع. مجموعه فارسی کتابخانه چستربیتی شامل ۴۵۴ دست‌نویس و برخی از نفیس‌ترین دیوان‌های مذهب و مصور است، از جمله گزیده رباعیات خیام، جلد دوم از یک شاهنامه کهن دو جلدی، نسخه‌ای از گلستان سعدی به خط جعفر بایسنغری (تاریخ کتابت حدود ۸۳۰ ق) همراه با هشت نگاره (مینیاتور) به سبک کمال‌الدین بهزاد، نسخه‌ای مذهب از کلیات سعدی (تاریخ کتابت ۸۵۶ ق)، نسخه‌ای از بوستان سعدی (تاریخ کتابت ۹۱۵ ق) با تصویری از سعدی به رقم بهزاد و نسخه‌های نفیسی از خمسه نظامی. مجموعه‌ای از نفیس‌ترین جلد‌های دوره اسلامی نیز بر غنای گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه چستربیتی افزوده است. این جلد‌ها، که اغلب متعلق به کتاب‌های ایرانی و مصری و ترکی‌اند، در بخش جداگانه‌ای از کتابخانه به نمایش گذاشته شده‌اند^(۱).

...

- مجموعه‌ای نفیس به خط میرداماد (ره)

در کتابخانه چستربیتی مذکور، مجموعه‌ای گرانسنگ و نفیس به شماره <۳۱۱۲>^(۲) نگهداری می‌گردد که تمامی آن به خط مرحوم میرداماد است و در سال ۱۰۱۹ ق نگارش یافته است و بدون تردید تمامی آنها اصل به خط مؤلف و با توجه به مصادر و منابع کتاب‌شناختی، جزء تألیفات میرداماد (ره) است، اما به گمان فهرست‌نگار کتابخانه (آربری)، تنها دو رساله از آن مجموعه (رساله‌های ۱ و ۲ و ۳) جزء آثار و تألیفات میرداماد (ره) بوده و باقی آن صرفاً به قلم وی استنساخ گردیده است. این دست‌نویس، از سوی دانشمند شهیر، خاورشناس شهیر، اسلام شناس و مترجم برجسته قرآن کریم، دکتر آرثور جی. آربری، شصت سال پیش از این، یعنی در سال ۱۹۵۵، گزارشی اجمالی و مختصر از آن نسخه گرانبها، در فهرستی که به زبان انگلیسی برای

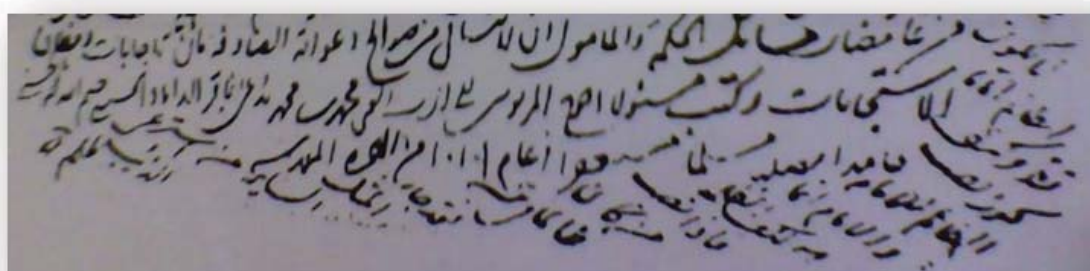
۱. طباطبایی، «چستربیتی»، دائرة المعارف اسلامیکا.

۲. آربری، فهرس المخطوطات العربية فی مكتبة تشستر بیتی (دبلن - ایرلندا)، ج ۱، صص ۶۹-۷۰.



- دستنویس‌های عربی این کتابخانه عامره، ترتیب و تنظیم نموده، بدست داده است^(۱). این مجموعه گرانقدر، حاوی شش رساله از تألیفات میرداماد (ره) و به خط اوست، عبارتند از:
۱. إجازة إلى السيد أحمد العاملي (برگ‌های ۰۱-۰۲)؛
 ۲. تعليقات كتاب الشفاء (برگ‌های ۱-۱۷)؛
 ۳. حاشية الإستبصار (برگ‌های ۱۸-۴۲)؛
 ۴. حاشية كتاب من لا يحضره الفقيه (برگ‌های ۴۳-۶۰)؛
 ۵. تعليقات رجال الكشي (برگ‌های ۶۱-۱۳۲)؛
 ۶. الرسالة الرضاعية (برگ‌های ۱۳۳-۱۴۸).

گفتنی است این مجموعه نفیسِ دستنویس، دارای ۱۵۰ برگ و به طور متوسط هر برگ آن، دارای ۱۳ سطر و اندازه جلد آن نیز ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر است و تمامی این مجموعه گرانسنگ، به خط تعلیقِ مرحوم میرداماد، در سال ۱۰۱۹ هـ یا اندی پیش از آن تاریخ، (در قم یا اصفهان) نگارش یافته است و متأسفانه به جهت عدم دسترسی به متن کامل این مجموعه نفیس و ارزشمند، در این نوشتار، اطلاعاتِ نسخه‌شناسی بیش‌تر مقدور نگردید و مطالبِ بیرونی مقاله، عمدتاً با کمکِ منابع کتاب‌شناختی و مصادر نسخه‌شناختی، تکمیل گردیده است.



••

الف) إجازة إلى السيد أحمد بن زين العابدين الحسيني العلوي العاملي^(۲)

موضوع: علوم حدیث شیعه

زبان: عربی

گزارش متن: اجازة روایی مرحوم میرداماد به >سید نظام‌الدین احمد بن زین‌العابدین حسینی

1. Arberry, A. J.: The Chester Beatty Library A Hand list of the Arabic manuscripts, Vol. I, p. 45.

۲. تهرانی، الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۵۹.

علوی عاملی اصفهانی > (د. پس از سال ۱۰۵۴ق)^(۱) است که بر پایه نسخه مورد گفتگو (بخط مجیز) در سال ۱۰۱۹ق در قم یا اصفهان صادر گردیده است. از میرداماد (ره) به وی دو اجازه در دست، در اجازه نخست، او را بسیار می‌ستاید و می‌نویسد که: <وی الهیات شفا را نزد من خوانده، و اکنون نیز فن قاطیغوریاس این کتاب و نمط‌های اول و سوم اشارات ابن سینا و شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر آنها را پیش من می‌خواند>. اجازه نامه دوم (متن حاضر) حاکی از این است که وی نزد میرداماد، انالوطیقای ثانی، یعنی فن برهان کتاب شفا را خوانده و در آن بحث و تحقیق کرده است.

گفتنی است که مجاز (سید احمد عاملی)، افزون بر نسبت پسر خاله بودن با استاد، افتخار دامادی وی را نیز داشته است؛ او حکیمی متألّه و متکلمی برجسته و از شخصیت‌های برجسته مکتب فلسفی اصفهان و نیز مفسّر الهیات شفای بوعلی بوده است. وی با اصالت جبل عاملی، اما تقریباً متولد شهر اصفهان و تحقیقاً مقیم آن شهر بوده است؛ او علاوه بر اجازات متعدد میرداماد به وی، همچنین از شیخ بهائی (د. ۱۰۳۰ق) نیز اجازه روایت داشته است که مواردی از آن اجازه منتشر نیز شده است. وی همواره از میرداماد به احترام یاد می‌کند و او را ”معلم حکمت ایمانی و یمانی“ می‌خواند و در نوشته‌های خود می‌کوشد که از افکار و عقاید او حمایت کند. او در کتاب النفعات اللاهوتیه فی العثرات البهائیة به طرفداری از میرداماد به شیخ بهائی انتقاد می‌کند، میرداماد نیز متقابلاً توجه خاصی به سید احمد داشته است، چنانکه افزون بر تعبیرات عمیق و لطیف درباره وی، برخی آثار وی از جمله بر کتاب کشف الحقائق وی تقریظ نوشته است و از او خواسته است تا شرحی بر قبسات وی بنویسد. وی در دفاع از اسلام و اثبات نبوت خاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر مبلغان مسیحی، بسیار کوشا بوده و چندین کتاب در رد آنها نگاشته است. وی زبان عبری را به خوبی می‌دانسته است، و با تورات و انجیل‌های چهارگانه آشنایی ژرفی داشت و در یک جا عبارت از سفر تکوین را به عبری، ولی با خط عربی آورده و به فارسی ترجمه کرده است. و در آثاری چون مَصلَق صفا، لوامع ربّانی، صواعق الرحمان، و نیز لطائف غیبیه نشان می‌دهد که سخنانش متکی به اسناد و مدارکی متقن است، چنانکه در موارد لازم از عبارات عهدین شاهد می‌آورد و با نقل جملات و ذکر محلّ دقیق و ترجمه آنها به فارسی و نیز تحلیل آنها، مهارت خود را در این زمینه آشکار می‌سازد. وی در این نوشته‌ها می‌کوشد تا نشان دهد که در کتب عهدین به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بشارت داده شده و محمد صلی الله علیه و آله همان فارقلیط انجیل یوحناست. به گفته هانری کربن: <تصویری که این حکیم شیعی از مسیحیت

۱. مدرّس تبریزی، ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۹۰.



آغازین دارد، بسیار امروزی است به ویژه اینکه تصوّر ناظر بر الهیاتی مبتنی بر پاراقلط است^(۱). از <سید احمد حسینی علوی عاملی>، آثار علمی متعدّدی بر جای مانده است که بیشترین آن‌ها در فلسفه و مباحث کلامی است. آثار وی به شیوه استادش میرداماد، با گرایش به عرفان نگاشته شده است. در مصادر و منابع تراجم نگاری، مهمترین آثار چنین ثبت گردیده است:

۱. اظهار الحق و معیار الصدق: میرلوحی کتابی در هجو ابومسلم خراسانی و حسین بن منصور حلاج تألیف کرد و برخی نقدهایی بر وی نوشتند، سید احمد به دفاع از او برخاست و در ۱۰۴۳ق این کتاب را در نصرت وی نگاشت، دیگر علما به نیز به تأسی از او شانزده رساله در تأیید و نصرت میرلوحی نوشتند.
۲. بیان الحق و تبیان الصدق: این اثر به عربی و در احکام وقف نگارش یافته است.
۳. تعلیقات قبسات: حواشی کتاب قبسات استادش میرداماد است که پس از درگذشت او در ۱۰۴۰ق نوشته شده است.
۴. تعلیقات کتاب من لایحضره الفقیه: حواشی بر کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق (ره) است.
۵. حظیرة الانس من ارکان الریاض القدس: این کتاب به زبان عربی و گزیده‌ای از کتاب ریاض القدس اوست.
۶. رسالة فی نجاسة الخمر: این کتاب در سال ۱۰۳۴ق و در ردّ رساله محمدامین استرآبادی، نگاشته شده است.
۷. روضة المتقین: این کتاب حاشیه و تعلیقاتی بر مقصد پنجم و ششم (امامت و معاد) کتاب التجرید خواجه نصیر است.
۸. ریاض القدس: این کتاب که با نام‌های التعلیقة القدسیة، مصابیح القدس و قنادیل الانس نیز معروف است، تعلیقاتی بر شرح تجرید قوشچی و حواشی خفّری بر آن است که در سال ۱۰۲۲ق نوشته شده و به شاه عباس تقدیم شده است.
۹. شرح جذوات: شرحی بر اشعار آغازین کتاب جذوات استادش میرداماد است.
۱۰. صواعق الرحمان: این اثر به فارسی و در ردّ یهود و اثبات تحریف تورات نگاشته شده است.
۱۱. کحل الابصار: حواشی بر اشارات ابن سینا با نظر به شرح خواجه نصرالدین طوسی است، وی در آن از ریاض القدس و شرح شفای خود یاد می‌کند، وی تألیف آن را در رمضان ۱۰۳۵ آغاز و در اوایل سال ۱۰۳۶ق به پایان برده است.

۱. کرین، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، صص ۶۳-۶۴.

۱۲. کشف الحقائق: حاشیه و شرحی عربی بر تقویم الإیمان استادش میرداماد به همراه تقریظ خود استاد بر آن است.
۱۳. لطائف غیبیه و عوطف لاریبی: ه فارسی در اصول عقاید امامیه و مباحث کلامی آمیخته با فلسفه و عرفان بر اساس آیات قرآن و احادیث که نخستین بار، به کوشش حفیدش جمال‌الدین میردامادی در سال ۱۳۹۶هـ به چاپ رسیده است.
۱۴. لوامع ربانی در رد شبهات نصرانی: یا اللوامع الربانیه، این اثر در پاسخ کتابی است که یکی از مبلغان مسیحی بر ضد اسلام نوشته بود، او در این کتاب از حواشی خود بر شفا و کتاب ریاض القدس و حظیره الانس خویش یاد می‌کند.
۱۵. مصقل صفا در تصفیه آینه حق نما: آینه حق نما عنوان کتابی بود که یکی از مبلغان مسیحی، در رد اسلام و اثبات تثلیث، به زبان فارسی نوشته بود، سید احمد عاملی در رد آن و پاسخ به ایرادات آن و اثبات تحریف کتب عهدین، مصقل صفا را در سال ۱۰۳۲ق به فارسی نوشت.
۱۶. المعارف الإلهیه: این اثر در شرح حدیث مشهور <من عرف نفسه فقد عرف ربه> و به زبان عربی است.
۱۷. مفتاح الشفاء و العروة الوثقی فی شرح الهیات الشفاء: حواشی و تعلیقاتی است مبسوط بر الهیات شفای ابن سینا و رفع مشکلات آن است که در سال ۱۰۳۶ق به پایان رسیده است.
۱۸. مناهج الاخبار (الاخیار) فی شرح الاستبصار: این اثر در کتاب الاستبصار شیخ طوسی (ره) است.
- ناگفته نماند که برخی از فرزندان و نوادگان <سید احمد عاملی> (مجاز) اهل علم و از مؤلفان و دانشمندان به شمار می‌رفتند که از آن جمله است، میر محمد عبدالحسیب (د. ۱۱۲۱ق) که از پدر خود اجازه روایت داشت و آثاری به عربی و فارسی در تفسیر، کلام، دعا و دیگر معارف دینی، تألیف نموده است. میر محمد اشرف (نوه سید احمد) فرزند عبدالحسیب نیز از شاگردان علامه مجلسی بود و از او اجازه روایت داشت در سال ۱۱۴۵هـ در ورنوسفاداران (شهر سده در اصفهان) درگذشت و همانجا مدفون گردید و از او آثاری در فلسفه، کلام، حدیث و رجال به یادگار مانده است و از جمله کتاب فضائل السادات از اوست که در سال ۱۳۸۰ق به چاپ رسیده است. فرزند دیگر سید احمد وی نیز <سید بدرالدین بن احمد بن زین‌العابدین حسینی عاملی>^(۱) که نوه دختری میرداماد محسوب می‌گردد، از دانشمندان و عالمان بزرگ امامیه، محدث، فقیه،

۱. تهرانی، الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۵۹.



ادیب و شاعر بوده است که در اوایل سده ۱۲ق در مشهد درگذشته است. از وی آثاری در اصول دین و احادیث و ادعیه بر جای مانده است.

متن کامل اجازه میرداماد به سید احمد عاملی، که در برگ نخست این مجموعه نفیس آمده، چنین است: >بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين ذی السلطان الساطع و البرهان اللامع و العزّ الناقع و المجد الناصع و الصلاة أفضلها على السانّ الصادع بالرسالة و الشارع الماصع بالجلالة سيدنا و نبينا محمد صفو المكرمين و سيد المرسلين و موالينا الأكرمين و سادتنا الأطهرين من عترته الأنجبيين و حامّته الأقربين مفاتيح الفضل و الرحمة و مصابيح العلم و الحكمة؛ و بعد فإنّ السيد الأيد المؤيد المتمهر المتبحر الفاخر الذاهر العالم العامل الفاضل الكامل الراسخ الشامخ الفهامة الكرامة أفضل الأولاد الروحانيين و أكرم العشائر العقلانيين قرّة عين القلب و فلذة كبد العقل نظاماً للعلم و الحكمة و الإفادة و الإفاضة و الحقّ و الحقيقة، أحمد الحسيني العاملی، حفّه الله تعالى بأنوار الفضل و الإيقان و خصّه بأسرار العلم و العرفان؛ قد قرأ على أثولوطيقا الثانية و هي فنّ البرهان من حكمة الميزان من كتاب الشفاء لسهيمنا السالف و شريكنا الدارج الشيخ الرئيس أبي علي الحسين بن عبدالله بن سينا، رفع الله درجته و أعلى منزلته، قراءة بحث و فحص و تدقيق و تحقيق فلم يدع شاردة من الشوارد إلّا و قد اصطادها و لا فائدة من الفوائد إلّا و قد استفادها؛ و إنني قد أجزت له أن يروى عنّي ما أخذ و ضبط و اختطف و التقط لمن شاء كيف شاء و لمن أحبّ كيف أحبّ؛ ثمّ عزمت عليه أن لا يكون إلّا ملقياً أرواق الهمة و شرasher النهمة على ملازمة كتبي و صحفي و معلقاتي و محققاتي و مطالعتها و مدارستها على ما قد قرأ و دري و سمع و وعي مفيداً لأنوارها موضحاً لأسرارها شارحاً لدقائق خفياتها ذابّاً عن حقائق خبياتها سالكاً بعقول المتعلّمين إلى سبيل ما في مطاويها من مُرّ الحقّ و منّ الحكمة الحقّة راجماً لشیاطین الأوهام العامية و أبالسة المدارك القاصرة السوداوية عن إستراق السمع لما فيها ببوارق شهبها القدسية؛ و لا سيما في شاهقات عقلية من أصول الحكمة محوجة جداً إلى محوطة عقلية النفس و شدّة ارتفاعها عن هاوية الوهم و صدق مرافضتها ضريبة الحسّ و بعد مهاجرتها إقليم الطبيعة كمباحث الدهر و السرمد و حدوث العالم جملة من بعد العدم الصريح في الدهر و تسبيح أنواع التقدّم و التأخّر و ترييع أنحاء الاعتبار في الماهية و تثليث أنواع الحدوث ثمّ تثليث أقسام النوع الثالث و هو الحدوث الزماني و تشنية الجنس الأقصى لمقولات الجائزات و غوامض مباحث التوحيد و علم الواحد الأحد الحقّ بكلّ شيء إلى غير ذلك من غامضات مسائل الحكمة؛ و المأمول أن لا ينساني من صوالح دعواته الصادقة ماّن الإجابات و مظانّ الاستجابات و كتب مسئّولاً أحوج المربوبين إلى الربّ الغني، محمد بن محمد يدعی باقر الداماد الحسيني، ختم الله له بالحسنى حامداً مصلياً مسلماً

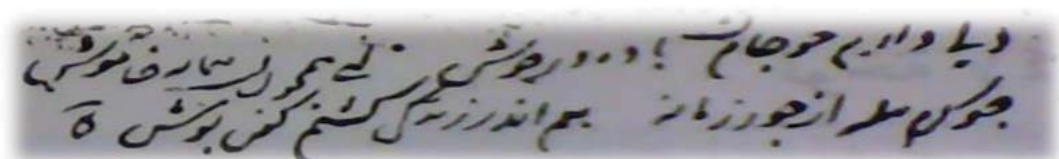
مستغفراً فی عام سنة ۱۰۱۹ من الهجرة المقدسة المباركة و الحمد لله وحده.

باید افزود که متن این اجازه همراه با متن اجازه شیخ بهائی به همین <سید احمد عاملی>، با عنوان إجازاتان إلى السيد أحمد بن زين العابدين الحسيني العلوي العاملي^(۱) به سعی و اهتمام آقا میرزا محمد مدعو به <میرزا آقا> و <آقا محمدجعفر کزازی>، به خط محمدحسن بن محمدعلی گلیایگانی در سال ۱۳۱۴ق، در قطع وزیری بزرگ، ضمن کتاب فضائل السادات (صص ۴۷۹-۴۸۲)، به صورت چاپ سنگی در تهران منتشر شده است و همچنین متن همین اجازه در ضمن کتاب بحار الانوار (ج ۱۰۶، صص ۱۵۵-۱۵۶) درج گردیده است.

گزارش نسخه: نوع خط: تعلیق، نام کاتب (مجیز): محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (صدور اجازه): ۱۰۱۹ق، تعداد برگ: ۱گ (برگ ۰۱)، تعداد سطر: ۲۵س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

ویژگی‌های نسخه: تمامی این اجازه، به خط مجیز (میرداماد) است. در هامش این اجازه فایده‌ای در تفسیر آیه شریفه «لاینال عهدی الظالمین»^(۲) و نصرت ابوحنیفه نسبت به زید بن علی علیه السلام و فتوای سّری وی در یاری رساندن به وی با مال و اجازه خروج همراه وی علیه بنی امیه، به نقل از الکشاف زمخشری، به خط مرحوم میرداماد دیده می‌شود؛ همچنین دو بیت شعر فارسی بخط وی آمده است که به نظر می‌رسد، از اشعار خود وی بوده باشد:

دلی دارم چو جام باده در جوش	لبی همچون لب پیمانه خاموش
چو کرم پیله از جور زمانه	هم اندر زندگی گشتم کفن پوش.



(ب) حاشیه الشفاء = الحاشية علی کتاب الشفاء = تعلیقات کتاب الشفاء لابن سینا^(۳)

موضوع: فلسفه

زبان: عربی

۱. همان، ص ۲۵۹.

۲. سوره البقره، آیه ۱۲۴.

۳. تهرانی، الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۲.



گزارش متن: تعلیقاتی بر بخش الہیات کتاب الشفاء فی الحکمة تألیف حجة الحق، شیخ الرئيس، ابوعلی حسین به عبدالله بخاری مشهور به <ابن سینا> (درگذشته به سال ۴۲۸ ق در اصفهان یا همدان) است که از سوی معلّم ثالث، میرداماد (ره) - طبق نسخه خطّ محشّی - در سال ۱۰۱۹ ق یا پیش از آن تاریخ، در قم یا اصفهان تألیف گردیده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی، در ادامه معرفّی این اثر می‌گوید: <غیر مدوّنة و هی بخطّ المؤلّف و تصحیحاته فی هوامش نسخه من إلیات الشفاء فی مکتبة المشکاة!> باید دانست در فهرستواره نسخه‌های خطّی مجموعه مشکوة که مرحوم محمّد شیروانی آن را بر پایه فهرست هفت جلدی کتابخانه اهدایی مرحوم مشکوة ترتیب داده است، اشاره‌ای به نسخه مذکور نشده است (ص ۲۶۷) و دقیقاً دانسته نگردید، مرحوم آقا بزرگ تهرانی، این نسخه تعلیقات إلیات الشفاء را که مرقوم فرموده‌اند، به خطّ میرداماد (ره) در ضمن مجموعه مرحوم سید محمّد مشکوة، بوده است، آیا خود شخصاً دیده‌اند یا از مصدری نقل کرده‌اند؟ به هر تقدیر این احتمال هم وجود دارد که، مرحوم آقا بزرگ تهرانی، پیش از اهدای مجموعه نسخ خطّی گرانسنگ کتابخانه مرحوم مشکوة به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۱۳۲۸-۱۳۲۹ ش) جزو مجموعه وی دیده است و حتّی این احتمال وجود دارد که تعدادی از نسخه‌های مجموعه آن مرحوم پیش از اهدای آنها به دانشگاه تهران، به انگلستان و ایرلند راه یافته باشد؛ از آنجا که مرحوم مشکوة سفرهایی نیز، مانند سفر اخیر به لندن داشته است، به خصوص این احتمال تقویت می‌شود؛ بخصوص اینکه پیش از وقف کلکسیون ارزشمند چستربیتی تا زمان درگذشت صاحب مجموعه (۱۹۶۹ م)، تکمیل، جمع و خریداری آثار مخطوط از اقصی نقاط جهان، بخصوص ایران، عراق و مصر ادامه داشته است.

باید افزود این اثر، نخستین بار با عنوان التعلیقات علی الإلیات من الشفاء، همراه تعلیقات صدرالمتألّهین ملاصدرای شیرازی (د. ۱۰۵۰ ق) با تحقیق، تصحیح و تعلیق حامد ناجی اصفهانی و با مقدمه دکتر مهدی محقق، به «همایش بین المللی قرطبه و اصفهان، دو مکتب فلسفه اسلامی در شرق و غرب» (۷-۹ اردیبهشت ۱۳۸۱ در اصفهان)، آماده گردید و سپس در سال ۱۳۸۳ از سوی انتشارات انجمن آثار و مفاخر ایران با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدن‌ها در تهران انتشار یافته است.

گزارش نسخه: نوع خطّ: تعلیق، نام کاتب (محشّی): محمّدباقر بن محمّد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (تألیف): ۱۰۱۹ ق (یا اندی پیش از آن)، تعداد برگ: ۱۷ گ (۱-۱۷)، تعداد سطر: ۱۳ س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

•

ج) حاشیه الاستبصار^(۱)

موضوع: حدیث شیعه

زبان: عربی

گزارش متن: تعلیقاتی با عنوان <قوله - قوله> بر کتاب الاستبصار فی ما اختلف فيه من الأخبار، تألیف ارزشمند شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی مشهور به <شیخ طوسی> (د. ۴۶۰ ق)، از کتب اربعه حدیثی شیعه امامیه، که از سوی مرحوم میرداماد - بر پایه نسخه خط محشی - در سال ۱۰۱۹ هـ یا پیش از آن تاریخ، در شهر قم یا اصفهان تألیف گردیده است. در این تعلیقات مختصر، اسناد احادیث و الفاظ آنها و بعضی از آرای شیخ طوسی بررسی شده و با اشاره به پاره‌ای از گفته‌های محدثان و فقها بر آن ایراد می‌گیرد؛ باید افزود (بر پایه نسخه کتابخانه سپهسالار که روزگاری نزد سبط میرداماد، سید محمد مهدی بن محمد جعفر گلستانه بوده)^(۲)، از ابتدای کتاب الاستبصار تا حکم روزه‌دار عزادار محزون در روز عاشورا، ادامه یافته است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی، در الذریعة (ج ۶، صص ۱۷-۱۸) این تعلیقات، جز شرح الاستبصار^(۳)، کتاب دیگر مرحوم میرداماد است: <و هی غیر ما عبّر عنه فی الروضات بـ شرح الاستبصار فإنه فی وصفه أنه فی مسائل أصول الفقه و أما هذه الحاشية ... فهي تعلیقات علی کتاب الاستبصار من أوله إلى حکم صوم الحزن الذي هو وظيفة يوم عاشوراء>.

باید افزود این اثر، نخستین بار با عنوان حاشیه علی الاستبصار، ضمن اثنی عشر رسالة للمعلم الثالث الأمير محمد باقر الحسینی المرعشی المشتھر بالداماد، به اهتمام سید جمال‌الدین میردامادی (از احفاد مؤلف) همراه مقدمه مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) و به خط خوشنویس شهیر، شیخ احمد نجفی زنجانی، در سال ۱۳۹۷ ق در شهر قم منتشر گردیده است. گزارش نسخه: نوع خط: تعلیق، نام کاتب (محشی): محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (تألیف): ۱۰۱۹ هـ (یا اندی پیش از آن)، تعداد برگ: ۱۷ گ (۱۸-۴۲)، تعداد سطر: ۱۳ س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

د) حاشیه کتاب من لایحضره الفقیه^(۴)

۱. همان، ج ۶، صص ۱۷-۱۸.

۲. ابن یوسف حدائق، فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. تهرانی، الذریعة، ج ۱۳، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۲۳.



موضوع: حدیث شیعه

زبان: عربی

گزارش متن: تعلیقاتی بر کتاب من لا یحضره الفقیه، تألیف گرانسنگ ابوجعفر محمد بن علی قمی مشهور به <ابن بابویه> و <شیخ صدوق> (د. ۳۸۱ق)، از کتب اربعه حدیثی شیعه امامیه، که از سوی مرحوم میرداماد - بر پایه نسخه خط محشی - در سال ۱۰۱۹هـ. یا پیش از آن تاریخ، در شهر قم یا اصفهان تحشیه گردیده است. مرحوم آقابزرگ تهرانی، آنگونه که از عبارت وی در الذریعة، استفاده می‌شود، آن مرحوم شخصاً این اثر را ندیده است و می‌گوید که مؤلف فضائل السادات از آن نقل کرده است: <ینقل عنها فی فضائل السادات^(۱)> و به همین جهت، در الذریعة، اطلاعات بیش‌تری از محتوای اثر گزارش نکرده‌اند. جالب است بدانیم، دکتر آربری در فهرست خویش^(۲) این اثر را از <بدیع الزمان القهبائی>^(۳) دانسته است. البته نباید از نظر دور داشت که دکتر آربری محقق دقیق النظری است و شاید در جایی از نسخه، اشاره‌ای به نام قهبائی شده باشد، در این صورت باید جای جای نسخه از نزدیک دیده شود و ممکن است به راستی تألیف جدیدی از قهبائی (مشهور به ملا بدیع الهرندی) باشد که مرحوم میرداماد، به جهت اهمیت آن، در میان رسائل خویش، در ضمن مجموعه آثار خویش، آن را کتابت کرده باشد؛ به خصوص این مسأله را تقویت می‌کند عبارت وی (در ترجمه عربی آن): <لم تظهر نسخة أخرى من المخطوطة>! اما آنچه که این فرضیه را تضعیف می‌نماید، این است که طبق گفته مرحوم آقا بزرگ تهرانی^(۴) هرندی از شاگردان شیخ بهائی (ره) بوده است و بعید نیست که به جهت معاصرت با میرداماد، او، شاگردی میرداماد را نیز کرده باشد؛ در این صورت عادتاً و عرفاً استاد اثری از شاگرد را در میان آثار خویش نمی‌نهد! غایت و نهایت این فرض بر مبنای اینکه حقیقتاً نامی از بدیع الزمان در آغاز یا متن یا انجام نسخه آمده باشد، می‌توان احتمال داد که این بخش از

۱. آقابزرگ تهرانی، در کتابشناسی بزرگ شیعه، الذریعة (ج ۱۶، ص ۲۵۸)، درباره کتاب فضائل السادات و مؤلف آن آورده است: <فضائل السادات المسمی بـ منهج الصفوی للامیر السید أحمد بن زین العابدین الحسینی العلوی الموسوی، سبط المحقق الکرکی و ابن خاله المحقق الداماد و صهره علی بنته>.

۲. آربری، فهرس المخطوطات العربیة فی مکتبة تشستر بییتی (دبلن - ایرلندا)، ج ۱، صص ۶۹-۷۰.

۳. در فهرست آربری به صورت <قهبالی (?)> آمده است. باید دانست که وی ملا بدیع الزمان قهبائی هرندی از دانشمندان امامی سده ۱۱ هجری قمری است و تنها تألیفی هم که از وی در منابع و مصادر کتاب‌شناختی شیعه، مانند کتاب گرانسنگ الذریعة به ثبت رسیده است، شرح الصحیفة السجادیة با نام دقیق ریاض العارفین فی شرح صحیفة سید الساجدین (رک. الذریعة، ج ۱۱، ص ۳۲۹) است که به زبان فارسی شرح گردیده است (به تعبیر مرحوم آقا بزرگ: <هو شرح فی لباس الترجمة و ترجمة فی زی الشرح>!).

۴. تهرانی، طبقات أعلام الشيعة (القرن ۱۱هـ)، ص ۸۰.

مجموعه نفیس (موجود در کتابخانه چسترییتی)، که تماماً از تألیفاتِ میرداماد است، به دستور آن مرحوم و توسط شاگرد وی (بدیع الزمان قهبائی هرندی) صرفاً استنساخ گردیده باشد و شاید همین امر (آمدن نام قهبائی در انجام نسخه) موجب اشتباه آربری در انتساب آن به بدیع الزمان (کاتب) شده باشد و الله العالم. به هر تقدیر در منابع کتابشناختی شیعه در دسترسِ راقم، چنین تألیفی (حاشیه کتاب من لایحضره الفقیه) برای <بدیع الزمان قهبائی هرندی> ثبت نشده است. گفتنی است تا زمان نگارش این نوشتار (۱۳۹۳)، از چاپ احتمالی این اثر و نیز نسخ خطی احتمالی آن (چه با نسبتِ میرداماد و چه قهبائی هرندی) - جز این نسخه - در منابع موجود و دسترسِ راقم سطور، گزارشی منتشر نشده است.

گزارش نسخه: نوع خط: تعلیق، نام کاتب (محشی): محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (تألیف): ۱۰۱۹ق (یا اندی پیش از آن)، تعداد برگ: ۱۸گ (۴۳-۶۰)، تعداد سطر: ۱۳س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

•

(ه) حاشیه رجال الکشی = تعلیقات رجال الکشی = حاشیه اختیار الرجال للطوسی^(۱)

موضوع: رجال شیعه

زبان: عربی

گزارش متن: تعلیقاتی متوسط و مهم، با عناوین <قوله - قوله> بر کتاب اختیار الرجال یا اختیار معرفة الرجال، تألیف گرانمایه شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی مشهور به <شیخ طوسی> (د. ۴۶۰ق) است، که از سوی مرحوم میرداماد - بر پایه نسخه خط محشی - در سال ۱۰۱۹ق یا پیش از آن تاریخ، در شهر قم یا اصفهان تحشیه گردیده است؛ این تعلیقات، از آنجا که به ضبط نام‌ها و نسبت‌ها اهتمام ورزیده است، از این جهت، حائز اهمیت فراوان است. باید افزود اختیار الرجال نیز تهذیب و تنقیح کتاب گم شده^(۲) معرفة الناقلین عن الأئمة الصادقین، مشهور به رجال الکشی^(۳)، تألیف ابوعمر محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی (شاگرد عیاشی و استاد ابن قولویه) می‌باشد. دکتر آربری در فهرست خویش این اثر را با عنوان [الأحادیث] تألیف ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی دانسته است و در تعریف آن آورده است: <تعلیقات علی

۱. همو، الذریعة، ج ۶، ص ۸۷.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۴۱: <أما أصل رجال الکشی فلا نعلم بوجوده>.

۳. همان؛ باید توجه داشت، به نحو متداول و مشهور، به کتاب اختیار الرجال شیخ، در السنه، رجال الکشی هم گفته می‌شود (رک. الذریعة، ج ۱، ص

۳۶۵) که صحیح به نظر نمی‌رسد و بلکه رجال الکشی در حقیقت، نام دیگر معرفة الناقلین ابوعمر و محمد الکشی است.



مجموعه من الأحاديث ... و لم تظهر نسخة أخرى من المخطوطة^(۱). ناگفته نماند که این تعلیقات، در هامش کتاب اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی (ره)، به تصحیح و تحقیق سید مهدی رجائی در سال ۱۴۰۴ ق/۱۳۶۲ ش از سوی مؤسسه آل البيت عليهم السلام در قم چاپ و منتشر گردیده است. گزارش نسخه: نوع خط: تعلیق، نام کاتب (محشی): محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (تألیف): ۱۰۱۹ هـ (یا اندی پیش از آن)، تعداد برگ: ۷۲ گ (۶۱-۱۳۲)، تعداد سطر: ۱۳ س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

•
(و) ضوابط الرضاع = رسالة فی الرضاع = الرسالة الرضاعية^(۲)

موضوع: فقه شیعه امامیه

زبان: عربی

گزارش متن: رساله‌ای فقهی درباره مسأله رضاع است، در یک «مقدمه» و سه «استبانه» و هر «استبانه» نیز شامل چند «ضابطه»، «مسأله» و «تتمه» است که از سوی مرحوم میرداماد - بر پایه نسخه خط مؤلف - در سال ۱۰۱۹ ق یا پیش از آن تاریخ، در شهر قم یا اصفهان تألیف گردیده است و طبق نوشته مرحوم آقابزرگ تهرانی، میرداماد در آن، بر خلاف نظر جد خویش محقق کرکی (ره)، قول به عموم منزلت را اختیار نموده است: «اختار فيه القول بعموم المنزلة خلافاً لجده الأمامي المحقق الكرکی». باید دانست مرحوم آقا بزرگ تهرانی، در الذریعة با استناد به نسخه عتیق خزانه شریعه^(۳) که در سال ۱۰۲۹ ق توسط شاگرد میرداماد، «مولی عبداللطیف بن یحیی طالقانی» از روی نسخه خط مؤلف آن استنساخ و با خود مصنف (ره) مباشرة نسخه را مقابله کرده است، تاریخ فراغت از تألیف رساله ضوابط الرضاع را شعبان سال ۱۰۲۸ می‌داند که با فرض وجود تاریخ نسخه مورد گفتگو (سال ۱۰۱۹ ق) این دیدگاه به نظر می‌رسد برداشتی ناصواب باشد. در توجیه این مشکل، دو راه حل در ذهن متبادر می‌گردد، یکی اینکه تاریخ مورد نظر (سال ۱۰۲۸ ق)، تاریخ بازنگری و تبیض این رساله باشد و نه تاریخ تألیف اصل آن (که گویا طبق نسخه حاضر سال ۱۰۱۹ ق یا پیش از است) و دوم اینکه محتمل است مرحوم میرداماد، در زمینه مسأله «رضاع» دو رساله داشته باشد، و از دو جهت، یکی تاریخ نسخه (۱۰۱۹ ق) و دیگری یادداشت توضیحی آربری: «قطعة من رسالة فی تحریم الزواج بین الإخوة و الأخوات

۱. آربری، فهرس المخطوطات العربية فی مكتبة تشستر بيتی (دبلن - ایرلندا)، ج ۱، ص ۷۰.

۲. تهرانی، الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۲۰.

۳. باید افزود که این نسخه گرانسنگ، تا اندی پیش در کتابخانه مدرسه فاضلیه در مشهد مقدس بوده است، لیکن اخیراً پس از توسعه حرم مطهر رضوی (ع)، به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، انتقال یافته است.

من الرضاعة^(۱)، این نظر اخیری، بیشتر تقویت می‌گردد، با این تحلیل که بگوییم رساله حاضر - که البته بجهت عدم دسترسی به متن آن، هنوز برای راقم محرز نگردیده که آن همان ضوابط الرضاع می‌باشد - در حقیقت رساله‌ای مقدماتی درباره بررسی فقهی مسأله رضاع، با عنوان الرسالة الرضاعیة، تألیف میرداماد (ره) است که مؤلف آن را در سال ۱۰۱۹ ق یا پیش از آن (طبق تاریخ اجازه در آغاز نسخه) تألیف نموده است سپس در شعبان سال ۱۰۲۸ ق با بازنگری کلی در محتوا، از نو با عنوان ضوابط الرضاع تحریر و تألیف نموده است و الله العالم. ناگفته نماند که این اثر برای نخستین بار با سعی و اهتمام آقا میرزا سید باقر در سال ۱۳۱۵ ق، در ضمن کلمات المحققین (ج ۱، صص ۱-۱۴۶) منتشر گردیده است^(۲).

گزارش نسخه: نوع خط: تعلیق، نام کاتب (مؤلف): محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تاریخ کتابت (تألیف): ۱۰۱۹ هـ (یا اندی پیش از آن)، تعداد برگ: ۱۶ گ (۱۳۳-۱۴۸)، تعداد سطر: ۱۳ س، اندازه جلد: ۲۰/۵*۱۳ سانتیمتر.

۱. آربری، فهرس المخطوطات العربیة فی مکتبة تشستر بیٹی (دبلن - ایرلندا)، ج ۱، ص ۷۰.

۲. مشار، فهرست کتابهای چاپی عربی، ص ۶۰۰.



منابع

آربری، آرثر، فهرس المخطوطات العربية في مكتبة تشستريتي (دبلن - ایرلندا)، ترجمة د. محمود شاکر سعید، مراجعه د. احسان صدقی احمد، جلد های ۱-۳، عمان - اردن، المجمع الملكي لبحوث الحضارة الإسلامية (مؤسسة آل البيت)، ۱۹۹۳ م.

ابن یوسف حدائق، ضیاء الدین، فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، جلد ۱، تهران، چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۰۵ ش.

تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، جلد ۱، تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۳۸۷ ق. -----، -----، جلد ۶، تهران، چاپخانه کتابخانه ملی ایران، ۱۳۲۵ ش.

-----، -----، جلد ۱۰، تهران، چاپخانه کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۳۵ ش.

-----، -----، جلد ۱۱، تهران، چاپخانه دولتی ایران، ۱۳۳۷ ش. -----، -----، جلد ۱۳، نجف اشرف؛ مطبعة القضاء، ۱۳۷۸ ق.

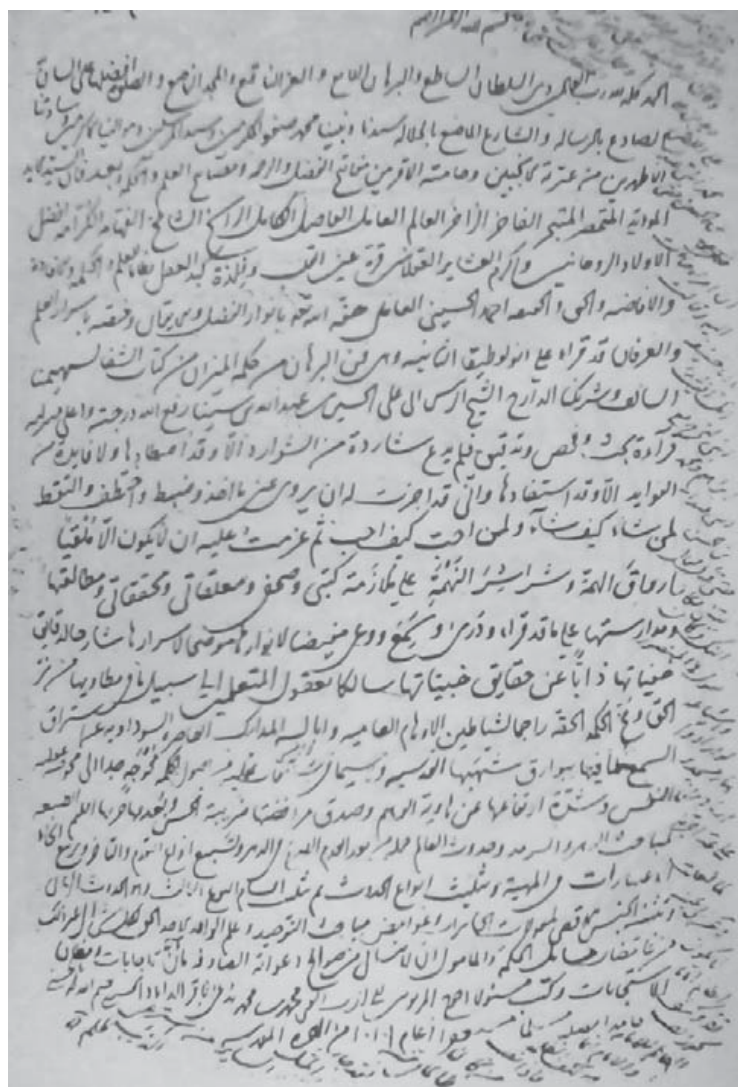
-----، -----، جلد ۱۵، چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تا. -----، -----، جلد ۱۶، چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تا.

-----، طبقات أعلام الشيعة (القرن ۱۱ ق)، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، جلد ۴، قم، نشر معروف، ۱۳۸۴ ش. حسین آبادی، اکبر هادی، شرح حال میرداماد و میرفندرسکی، اصفهان، انتشارات میثم تمار، ۱۳۶۳ ش. دانش پژوه، محمدتقی، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، جلد ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ ش.

طباطبایی، نسترن (مترجم)، «کتابخانه چستریتی»، دائرة المعارف اسلامیکا. کوربن، هانری، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹ ش. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الأدب، چاپ چهارم، تبریز، انتشارات خیام، ۱۳۷۴ ش. مشار، خانابا، فهرست کتابهای چاپی عربی، تهران، چاپ رنگین، ۱۳۴۴ ش. میرداماد، محمدباقر، کتاب القبسات، به اهتمام دکتر مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.

نصیری، محمدرضا، مینا احمدیان و دیگران، اثر آفرینان، جلد پنجم (زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی)، تهران، انجمن مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

Arberry, A. J.: *The Chester Beatty Library A Hand list of the Arabic manuscripts* (Vol. I), Dublin – Irland, 1955.



برگ آغاز نسخه نفیس بخط میرداماد (ره) در کتابخانه چستر بیٹی





یوسف بیگ باباپور^(۱)

چکیده

بیان النجوم حُبیش تفلیسی، کتابی است به زبان فارسی در علم نجوم که به منظور آموزش این دانش، برای نوآموزان و البته با زبانی هرچه ساده‌تر و روان‌تر نگاشته شده است. این کتاب از لحاظ بررسی‌های زبانشناسی و مطالعات واژگانی در زبان فارسی در قرن ششم هجری و نیز از نظر تاریخ علم نجوم، و تاریخ تطوّر کتب درسی علمی پیش از سده‌ی هفتم هجری به زبان فارسی، بسیار حائز اهمیت و در خور توجه ویژه است.

خوشبختانه تنها یک نسخه از آن تا به حال شناسایی شده که در کتابخانه‌ی ملی نگهداری می‌شود. در این مقاله سعی شده تا با بررسی‌های گوناگون از زوایای مختلف به ویژگی‌های این اثر و نسخه‌ی منحصر بفرد موجود از آن پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: بیان النجوم، حُبیش تفلیسی، نسخه‌ی خطی، دانش نجوم، کتب درسی و زبان فارسی در سده‌ی ۶ ق.

۱. دکترای تاریخ علم، نسخه پژوه، فهرست نویس و مصحح متون، yosefbeigbabapour@yahoo.com



درآمد

شهر تفلیس، شهری کهن و باستانی در ولایت گرجستان است و گویا نام کهن این شهر «متسختا» بوده و در قرون ۲ تا ۴ م. به همین نام شناخته می‌شده است. آثار باستانی مؤید آن است که تفلیس در سده‌ی ۴م. شهری قلعه مانند بوده که به سبب وجود چشمه‌های آب گرم در زبان گرجی «تبیلی» (= گرم) نامیده می‌شده است. گرجیان این شهر را «تبیلیسی» می‌نامند که «ایس» پسوند مکان و «ای» پسوند فاعلی است. در متون عربی نخستین سده‌های اسلامی حرف «پ» به «ف» بدل گشت و «تفلیس» نامیده شد.

تفلیس در جریان فتوحات مسلمانان، مدتی در تصرف بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس بود. در این شهر مسلمانان و پیروان دیگر ادیان در کنار یکدیگر می‌زیستند. به نظر می‌رسد که تا حدود سال ۵۰۰ق/۱۱۰۶م. شعائر اسلامی در آنجا همچنان پابرجا بوده، و از مسجد جامع شهر محافظت می‌شده است. همچنین در همه‌جا مساجد شهر دایر بوده، و در آنها بی‌هیچ ممانعتی به بانگ بلند، اذان می‌گفته‌اند.

در دوره‌های بعد نیز مسلمانان و بخصوص شیعیان، حضوری فعال در این شهر داشته و دانشمندان بزرگی از این شهر به عرصه‌ی ظهور رسیده‌اند که از این میان می‌توان مشاهیر و بزرگان زیر را نام برد که با عنوان «تفلیسی» شهرت داشته‌اند؛ برخی از این بزرگان عبارتند از: ابوبکر محمد بن اسماعیل تفلیسی، حامد بن یوسف تفلیسی، محمد بن بیان مدائنی تفلیسی، عبدالله بن حماد تفلیسی، و شاعران و ادیبانی چون تفلیسی شروانی، سیف‌الدین تفلیسی، نشاطی گرجی^(۱). و البته از میان علمای جامع‌الاطراف این دیار، کمال‌الدین ابوالفضل حُبیش بن ابراهیم بن محمد تفلیسی، یکی از علمای بزرگ و از مشاهیر برجسته‌ی ایرانی در قرن ششم هجری است که تألیفات گوناگونی به دو زبان عربی و فارسی دارد که خوشبختانه بسیاری از این آثار تا روزگار ما بر جای مانده است. تسلط حُبیش بر هر دو زبان فارسی و عربی باعث شده است که عرب‌زبانان و فارسی‌زبانان به خوبی با وی و آثارش آشنایی داشته باشند.

حُبیش تفلیسی و آثارش

از شرح حال و زندگانی حُبیش تفلیسی اطلاعات چندانی در دست نیست و محققان و پژوهشگران ایرانی و عرب مقالات متعددی درباره‌ی شرح حال وی نگاشته‌اند که بُن‌مایه‌ی اطلاعات همه بر اساس برخی از داده‌های موجود در لابه‌لای تألیفات حُبیش و همچنین حدس و گمان‌های متکی

۱. پاکتچی، «تفلیس»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۶۰۲۰.

بر تاریخ تألیف آثار وی می‌باشد^(۱).

نام حبیش در نسخه‌های آثارش در معرض تحریف قرار گرفته و به صورت‌های «حَبَش»، «حسن» و «حسین» درآمده است و لقب او را «شرف‌الدین»، «جمال‌الدین» و «کمال‌الدین» ذکر کرده‌اند، ولی در همه جا کُنیه‌اش «ابوالفضل» و نسبت او «تفلیسی» ذکر شده است^(۲).

در خصوص زمان تولد او، اطلاع چندانی در دست نیست، اما مبرهن که وی با «قلج ارسلان بن مسعود» سلطان سلجوقی روم (۵۵۱-۵۸۸ ق)، معاصر بوده و برخی از تألیفات خود را به او تقدیم کرده است. برخی از محققان معتقدند که چون تفلیسی کتاب قانون‌الادب را در سال ۵۴۵ ق، و کفایة‌الطب را در سال ۵۵۰ ق. و وجوه قرآن را در سال ۵۵۸ ق. تألیف نموده، لذا باید تولد وی حدود سی سال قبل از ۵۴۵ ق، یعنی در حدود ۵۱۵ ق. بوده باشد. محل تولد وی نیز مشخص نیست؛ اما از روی کُنیه می‌توان محل تولد او را شهر تفلیس، پایتخت امروزی گرجستان دانست. محل نشو و نما، تفلیسی نیز مشخص نیست؛ اما بسیاری معتقدند که وی به شهرهای مختلفی مسافرت نموده و در مناطق مختلفی اقامت داشته و به دلیل خاتمه‌ی نسخه‌ای از کتاب وجوه قرآن، که از روی نسخه‌ی اصل در شهر قونیه کتابت شده، استنباط می‌شود که سالیانی در قونیه مقیم بوده است^(۳).

درباره‌ی تاریخ وفات او، حاجی‌خليفة در كشف‌الظنون^(۴) و به تبع او بغدادی در هدیة‌العارفین^(۵) سال وفات او را ۶۲۹ ق. نوشته‌اند، اما بعید به نظر می‌رسد که او پس از نگارش تألیفات مهم خود، هفتاد و یا هشتاد سال زندگی کرده باشد^(۶). همچنین بروکلمان و به تبع او کحاله، فوت حبیش را حوالی ۶۰۰ ق. ذکر کرده‌اند که اگر آن را سال وفات وی بدانیم، باید گفت که تفلیسی عمری دراز یافته و حداقل در هنگام مرگ هشتاد و پنج سال داشته است. محل درگذشت تفلیسی شهر قونیه بوده است^(۷).

گفتیم که حبیش آثار خود را به دو زبان فارسی و عربی نگاشته و از این نظر از سویی به زبان بین‌المللی زمان خویش، یعنی زبان عربی، اندیشه‌ی خویش را نشر داده و از سویی به اعتلای زبان فارسی و واژگان اصیل آن کمک شایانی نموده است. همچنین آثار فارسی وی که در

۱. از آن جمله، نک: رضوی برقی، «حبیش تفلیسی»، دانشنامه‌ی جهان اسلام، و منابعی که در مقاله‌ی مزبور از آنها بهره برده شده است.

۲. ریاحی، «تفلیسی پیشاهنگ فارسی نویسی در دیار روم»، آینده، ش ۸، ص ۶۱۹.

۳. همان.

۴. حاجی‌خليفة، كشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۳۷۹.

۵. بغدادی، هدیة‌العارفین، ج ۱، ص ۲۶۳.

۶. نک: افشار، مقدمه بر بیان‌الصناعات، فرهنگ ایران زمین، ص ۲۸۰؛ محقق، مقدمه بر وجوه قرآن، ص ۹.

۷. درباره‌ی اطلاعات موجود از حیات حبیش و ارتباط وی با درباره‌ی زمان خویش، نک: ریاحی، «تفلیسی پیشاهنگ فارسی نویسی در دیار روم»، آینده، ش ۸، ص ۶۲۰.



موضوعات گوناگون علمی نگاشته شده، از سوی دیگر نمونه‌هایی گران بها و ارزشمند از نثر علمی به زبان فارسی در قرن ششم هجری محسوب می‌شوند که به خوبی توانسته اصطلاحات علمی فارسی، بالاخص در دانش طب، نجوم، علوم قرآنی و غیره را جایگزین اصطلاحات علمی عربی نماید؛ لذا متون فارسی این دانشمند گرانمایه، علاوه بر اهمیت علمی، از نظر زبان شناختی و فقه‌اللغه‌ی فارسی نیز اهمیت بسزایی دارد.^(۱)

حبیبش علاوه بر این که نویسنده‌ای پر کار بوده، بلکه به عنوان یک دانشمند جامع‌الاطراف، همانند بسیاری از متفکران قرن‌های ۴ و ۵ ق.، در اغلب حوزه‌های علمی آن روزگار تألیفاتی نگاشته است. تعداد دقیق تألیفات تفلیسی هنوز بر ما معلوم نیست. برخی از محققان معتقدند که از حبیبش تاکنون ۳۹ اثر شناسانده شده است.^(۲) برخی آثار او را به دو دسته آثار غیر پزشکی و آثار پزشکی تقسیم بندی کرده‌اند؛ چرا که دست‌کم چهارده تألیف از آثار بیست‌و نه‌گانه‌ی شناخته شده و مسلم او، در طب و داروشناسی است هرچند برخی، آثار وی را سی و نه اثر دانسته‌اند^(۳) و آثار غیرپزشکی وی شامل: نجوم، تعبیر خواب، صرف زبان عربی، تفسیر قرآن و آثار مذهبی می‌باشد.

سیاهه‌ای از آثار وی که در منابع موجود ذکر شده، عبارتند از: ۱. ملحمه دانیال؛ ۲. بیان‌التصریف؛ ۳. بیان‌الصناعات؛ ۴. وجوه‌القران؛ ۵. تلخیص علل‌القرآن؛ ۶. جوامع‌البیان؛ ۷. قانون ادب؛ ۸. قانون‌اللباب؛ ۹. قوافی؛ ۱۰. کامل‌التدبیر؛ ۱۱. کامل‌التعبیر؛ ۱۲. نظم‌السلوک؛ ۱۳. بیان‌النجوم؛ ۱۴. بیان‌الطب؛ ۱۵. تقویم‌الأدویه؛ ۱۶. صحة‌الابدان؛ ۱۷. کفایة‌الطب؛ ۱۸. تقدمة‌العلاج و تدْرِقة‌المنهاج؛ ۱۹. ادویه‌الادویه؛ ۲۰. رموز‌المنهاج و کنوز‌العلاج؛ ۲۱. الرسالة‌المتعارفة بأسمائها‌المترافة؛ ۲۲. لباب‌الأسباب؛ ۲۳. شرح بعض مسائل منتخبة من کتاب‌القانون؛ ۲۴. تحصیل‌الصحة‌بالأسباب‌الستة؛ ۲۵. رسالة فی ما یتعلق بالأغذية‌المطلقة والدوائية؛ ۲۶. اختصار فصول بقراط؛ ۲۷. مقالة مختصرة فی فضل صناعة‌الطب؛ ۲۸. مختصر در علم طب؛ ۲۹. أمزجة الادویه‌المركبة.^(۴)

بیان‌النجوم

بیان‌النجوم فارسی‌نگاشتی است در دانش نجوم و البته با هدف آموزش این فنّ به نوآموزان که در آن به اختصار به مباحث هیأت، افلاک و زمین، صفت بروج و منازل، ستارگان ثابت و متحیره، دلیل‌های افق دایره، استخراج موالید و سهام، و معرفت اسطرلاب پرداخته شده است؛ چنانکه

۱. رکن‌زاده آدمیت، مقدمه بر کامل‌التعبیر، ص ۱۹.

۲. جعفری مذهب، «جستجوی نسخ بیان‌النجوم ابوالفضل حبیب بن ابراهیم منجم تفلیسی»، آینه میراث، دوره جدید سال چهارم، ش ۲ و ۳، ص ۱۵۰.

۳. همان.

۴. درباره تفصیل این آثار، و کم و کیف نسخ موجود در از هر یک، نک: رضوی برقی، «حبیبش تفلیسی»، دانشنامه‌ی جهان اسلام.

خود در دیباچه‌ی همین کتاب گوید:

«...چون از تصنیف کتاب تلخیص علل قرآن بپرداختم، نگاه کردم به کتاب‌هایی که به پارسی در علم نجوم هر کسی ساخته‌اند، کتابی ندیدم که اندر علم هیئت افلاک [و] زمین و صفت بروج و منازل و معرفت احوال ستارگان ثابت و متحرک^(۱) و دلیل‌های دایره‌ی افق^(۲) و استخراج موالید^(۳) و سهام^(۴) و دانستن علم اصطراب^(۵) [و] از این جمله، بر طریق اختصار دُرّو جمع باشد؛ چنانکه آموزیده را اندرین علم کفایت بود و به کتاب‌های دیگر محتاج نباشد. پس چون بدین طریق که گفتیم، کتاب‌ها به فارسی نیافتیم، صواب دیدم که کتابی بسازم مختصر در علم نجوم از هر چیزی که یاد کرده شد، بر طریق ایجاز آند[ر] و جمع کنم؛ چنانکه هر که آن را بخواند و فهم کند، از خواندن بسیار کتاب‌های بزرگ مستغنی شود و فایده‌ها از او بحاصل آید و ما را به دعا یاد دارد، این شاء الله تعالی»^(۶).

چنان که می‌بینیم یکی دیگر از صفات بارز حبیش در تألیف آثارش، آن است که در آغاز هر کتابی بیان می‌داشت که پیش از این از تصنیف کدام کتاب فارغ شده و به نام کامل کتاب قبلی خویش اشاره می‌کرد. در دیباچه‌ی بیان النجوم از تلخیص علل قرآن یاد کرده و به عنوان نمونه

۱. «متحیره»، در اصطلاح منجمان، پنج سیاره از ستارگان متغیره (به جز ماه و آفتاب) را گویند. (نک: گیهان شناخت، ص ۶۲)

۲. دائرةالافق: دایره‌ای که سطح زیرین زمین را از سطح زیرین آسمان مشخص می‌کند. (همان، ص ۲۰۷)

۳. استخراج، عمل جداکردن نتایج مورد نظر نجومی یا احکامی است که از مطالعه زیج لازم می‌شود (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ۳۶-۳۷)؛ و مراد از موالید، اینجا «زایچه» است. برخی معتقدند که زایچه، از زایش فارسی ریشه گرفته، بدان علت که استعمال آن اکثر در موالید است. خوارزمی گوید: «زایچه، صورتی مربع یا مدور است که برای تعیین مواضع ستارگان در فلک می‌سازند تا در هنگام اظهار نظر در مولد یا غیر آن در آن بنگرند». (ترجمة مفاتیح العلوم، ۲۰۹) پس استخراج موالد، که با زایچه انجام می‌شود، در احکام نجوم بحث می‌شود و مراد از آن به دست آوردن زمان مولد و آن ساعتی است که از سعد و نحس و... بر آن مستولی است تا با دانستن آن به اصطلاح از آینده خبر دهند.

۴. سهام، جمع «سهم»، در معنی قسمت - نه به معنی خط میان وتر و قوس - در نزد منجمان عبارت است از بخش معینی از فلک ثوابت و فلک البروج و در احکام نجومی برای هر سیاره، سهمی است متناسب با مدلولات آن سیاره و در هر یک از خانه‌ها یا برج‌ها سهمی در نظر گرفته‌اند و جدولی برای هریک ترتیب داده‌اند و سهام مشهور نجومی هفت سهم (قمر، آفتاب، زهره، عطارد، زحل، مشتری، مریخ) است و از همه مشهورتر سهام السعادة (سهم قمر: دلیل مال و جاه) و سهام الغیب (سهم آفتاب: دلیل فرح و خرمی) است. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، صص ۴۱۵-۴۱۶)

۵. اصطراب یا اسطرلاب، در اصل از دو کلمه «استرو» (Astro) به معنی ستاره، و «لامبانین» (Lambanin) به معنی آینه، مرکب شده و معنی آن آینه نجوم یا ترازوی نجوم یا مقیاس نجوم است. ابوریحان ضمن اشاره به معنی واژه‌شناختی آن، گوید: «و بدین آلت دانسته آید آنچه از روز و شب گذشته بود، به آسانی و غایت درستی، و نیز دیگر کارها که از آن بسیاری نتوان شمردن». (التفهیم، صص ۲۰۹-۲۱۰) انواع بسیاری دارد با کاربردهای متعدد.

۶. حبیش تفلیسی، بیان النجوم، صص ۲-۳.



در دیباچه‌ی کتاب دیگرش با عنوان بیان‌الصناعات گوید: «... چنین گوید... چون از تصنیف بیان‌النجوم بیرداختم...»^(۱).

حاجی خلیفه نیز به این مطلب اشاره دارد؛ چنان‌که در کشف‌الظنون تحت «مدخل إلى علم النجوم» می‌نویسد که حبیش این اثر را پس از تلخیص علل القرآن نوشته است. هرچند عنوان اصلی کتاب «بیان‌النجوم» را به صورت «مدخل إلى علم النجوم» آورده، اما احتمال می‌رود سهوی در ذکر نام آن صورت گرفته که شاید برگرفته از منبع ثانوی دیگری بوده باشد، و چه بسا حاجی خلیفه این کتاب را ندیده و به نقل قول دیگران بسنده کرده است؛ چرا که در دیباچه به صراحت بر نام کتاب اذعان شده است.

نکته‌ی جالب دیگری که در تسمیه‌ی این کتاب به نظر می‌رسد، شباهت‌های اسمی کتاب‌های حبیش در موضوعات مختلف است؛ چنان‌که در عناوین کتاب‌هایی چون «بیان‌الصناعات»، «بیان الطب»، «بیان‌التصریف» و در نهایت «بیان‌النجوم» می‌بینیم.

حبیش در مقدمه‌ی کتاب خویش ابتدا به تعریف دانش نجوم می‌پردازد. از دیدگاه قدما علم نجوم بر دو وجه دلالت می‌کرد: هیئت و احکام نجوم؛ چنان‌که فارابی در احصاء‌العلوم، آورده: «یکی علم دلالت‌های کواکب بر آینده و دیگری علم تعلیمی است» و همین قسمت دوم علم نجوم است که از علوم به شمار می‌رود. خوارزمی گوید: «این دانش را به عربی تنجیم و به یونانی اصطرنومیا می‌گویند که اصطُر، به معنی ستاره و نومیا به معنی دانش است».^(۲) و تنجیم، در اصطلاح جستجو در احکام و احوال سیارات و افلاک، برای پیشگویی آینده است. به هر حال، آنچه ما به عنوان دانش نجوم می‌شناسیم - بنا بر عقیده‌ی فارابی و به تبع او اغلب دانشمندان - از سه وجه در آن از اجرام آسمانی و زمینی بحث می‌شود: نخست، از شمار این اجرام و اشکال و وضع آنها نسبت به یکدیگر و ترتیب و فواصل آنها از زمین و...؛ دوم، بحث از حرکات اجرام و شماره‌ی آنها و این‌که همه‌ی آنها کروی هستند و حرکات عام و خاص ستارگان و نتایج اجتماعات و استقبالات و کسوفات و...؛ سوم، بحث در زمین و قسمت‌های خراب و آباد و اقلیم‌ها و احوال نقاط مسکونی و مطالع و مغارب و اختلافی که در طول روز و شب اقلیم‌ها پیدا می‌شود که مورد اخیر را به عنوان دانش جغرافیایی بیشتر می‌شناسیم.^(۳)

حبیش نیز نظریه‌ای نزدیک به نظریه‌های پیشین بیان داشته، و به صراحت اعتقاد خود را درباره‌ی

۱. حبیش تفلیسی، بیان‌الصناعات، دیباچه مؤلف، ص ۴۲.

۲. خوارزمی، ترجمه‌ی مفاتیح‌العلوم، ص ۲۰۳.

۳. مصفا، فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۸۷.

دانش نجوم پیام می‌کند و آن را از خرافات و به اصطلاح احکام نجوم خرافی جدا ساخته، گوید:

«بدانکه علم نجوم، علمی شریف است و بزرگوار است و دانستن این علم نزد فضلاء پسندیده و ستوده است؛ از آن سبب که اصلش علم حساب است و حساب را منکر بودن روا نباشد؛ چنانکه خدای - عز و جل - در قرآن مجید فرموده است - قوله تعالى: «هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدر منازل لتعلموا عدد السنين والحساب»^(۱)؛ و قال تعالى: «وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون»^(۲)؛ و از این معنی در قرآن بسیار است که اگر جمله را یاد کنیم، کتاب دراز شود. اما آن چیز که پیغامبر ما - صلی الله علیه و سلم - گفت: «كذب المنجمون ورب الكعبة»، مقصودش از این خبر آن است که آن کسانی که خیر و شر از گشت فلک و ستارگان بینند و فاعل، ایشان را دانند، نه باری را - تبارک و تعالی - و کسانی که اعتقاد ایشان این بود، دهری^(۳) باشند، لعنهم الله؛ و اگر اصل خبر چنین نبودی، هیچ مسلمانی اندر این علم شروع نکردی.

و اما از راه شریعت و خدا، اهل دین را صواب نباشد در احکام نجوم تقریط^(۴) کردن و اعتقاد در آن یقین داشتن؛ بل چنان باشد که مایه‌ی اعتقادشان در علم شریعت بود و خیر و شر از حق تعالی بیند، نه از گردش چرخ و کواکب؛ زیرا که ایشان نیز عاجز و مسخر فرمان‌اند؛ چنانکه - عز و جل - در کلام قدیم خویش یاد کرده است - قوله تعالى: «والنجوم مسخرات بأمره ألا له الخلق والأمر تبارک الله رب العالمین»^(۵).^(۶)

۱. یونس: ۵.

۲. الأنعام: ۹۷.

۳. دهری: منسوب به دهر، طبیعی‌مذهب، در اصطلاح کسانی را گویند که منکر الوهیت باشند و دهر و روزگار را عامل خلقت و خدا بدانند و نیز کسانی که عالم را قدیم دانند و به حشر و نشر و قیامت قایل نباشند. (لغتنامه)

۴. تقریط، به معنی گوشواره در گوش کردن است (لغتنامه)؛ در اصطلاح، کنایه است از آویزه گوش کردن مطلبی و اهمیت بیش از حد دادن بدان؛ اگر واژه را «تقریط» در نظر بگیریم نیز قابل توجیه است: به معنی ستودن و تأیید کردن و مدح نمودن؛ اما وجه اولی صحیح به نظر می‌رسد و ضبط نسخه نیز همان است.

۵. الأعراف: ۵۴.

۶. حبیبش تفسیری، بیان النجوم، ص ۲.



سپس به تقسیم علم از منظر دانشمند پیش از خود پرداخته، و دانش نجوم را بن مایه و اصل تمام علوم دانسته که مردم از دانستن آن لابدند:

«بدانک علم‌ها از چند گونه است؛ لیکن حکمای قدیم از جمله علوم چهار علمی را اختیار کرده‌اند: علم نجوم، و طب، و کیمیا و طلسمات را.

چون به حقیقت بنگری، مایه‌ی این علم‌ها، علم نجوم است؛ از جهت آنکه این علم‌هایی [است که علم‌های] دیگر بدو محتاج‌اند و او [به] هیچ علمی محتاج نیست؛ و دلیل بر آنکه هر چند طبیبی فاضل، نیکو دانا بود، از بهر بیمار داروهای نیکو ساخته باشد، چون طالع^(۱) بیمار نداند و از احوال نیک و بد مولود خبر ندارد و نیز طالع ساعت بیماری وی نداند و داروها به ساعت نیک به بیمار ندهند، علم او در معالجت بیمار پس سودی ندارد. پس او را در دانستن این علم چاره نیست، تا در صناعتش نقصان نبود».

و دلیل می‌آورد که دانستن علم نجوم به ارتقا و اکمال دانش‌های دیگر کمک می‌کند:

«...همچنین خداوند علم کیمیا هرچند که طبع جواهر صنعت خویش نیک دانسته باشد و در علم خود کامل و دانا بود، چون ابتدای علم خویش به طالع و ساعت خویش نیک کند، شغل او تمام نگردد و مقصود برنیاید. پس لابد است او را نیز از دانستن این علم.

و همچنین خداوند علم طلسمات هرچند که استاد و دانا بود، چون ابتدای علم خویش به طالع و ساعت نیک نکند، شغل او تمام نگردد و مقصود برنیاید و هیچ عملی در صنعت خویش نتواند کردن الا به معاونت که دلیل کند بر طبع آن چیز که او طلسم خواهد کردن، یا شغل او تمام گردد و اسرار صنعت بر وی نیوشد. پس به ضرورت، او نیز محتاج علم نجوم است. من چون از طریق دانش تفکر کردم و دیدم که اهل این علم‌های دیگر را از دانستن این

۱. طالع، مشهورترین واژه‌ی نجوم احکامی است. در احکام نجومی، برای انجام هر کاری مراجعه به تقویم و یافتن طالع و اختیار وقت مناسب توصیه شده است. بیرونی گوید: «طالع آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه‌ی البروج، برج را برج طالع و درجه را درجه‌ی طالع گویند» (التفهیم، ص ۲۰۵) به عبارتی، جزوی از منطقه‌ی البروج که در وقت مفروض در افق شرقی باشد. اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود، آن را طالع مولود یا طالع آن شخص گویند؛ و اگر در اول سال شمسی باشد، طالع سال گویند و درجه‌ی آن را درجه‌ی طالع (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۴۸۷).

علم لا بد است»^(۱).

و دلیل این که این کتاب را به زبان فارسی نگاشته، این بوده که پیش از خود کتابی به فارسی به اختصار نیافته است؛ چنین گوید:

«و نیز به زبان پارسی اندرین علم کتابی مختصر نیافتم. جهد کردم تا کتابی مختصر مفید، اختیار کلام حکمای قدیم، از کتاب‌های تازی تصنیف کردم و بر قدر دانش خویش ترتیبش بنهادم و شرح هر کلامی را مختصر باز نمودم و به سؤال و جواب هر چیزی را به حجت و برهان آندرو پیدا کردم و نیز اشکال افلاک را در هر فصل به صورت بنگاشتم و مشکلات علم هیئت را در فصل مفرد بیان کردم؛ چنانکه بر آموزیده‌ی خواننده، خوار و آسان بود، چون نیک در وی تأمل کند»^(۲).

و در وجه تسمیه و ساختار کتاب گوید:

«و نامش کتاب بیان النجوم نهادم؛ از آن سبب که بسیار چیز از اسرار این علم آندرو بیان کردم؛ چنانکه همه‌کس را مفهوم شود.

و ترتیبش بر ابواب و فصول بنهادم و او ده باب و دوصد و ده فصل است، و فهرست فصول وی را بر شمار حروف معجم پیدا کردم تا هر فصلی را که طلب کنند به زودی باز یابند؛ یعنی ببینند که برابر آن فصل که می‌جویند آن جمله‌ی اعداد، کدام حرف است؛ آنچه وی را در این کتاب در حاشیه طلب کنند، تا آسان بیابند؛ و نیز فصلی مفرد به آخر این کتاب بنهادم، در دانستن نام‌ها که منجمان در کتاب‌های خویش به‌کار دارند، و مشکلی که اندرین کتاب بیابند تا چون لفظی مشکل را معنی بدانند، درین فصل آخر وی را بجویند تا معنی آن مشکل بر خواننده‌ی این کتاب پوشیده نباشد»^(۳).

حبیش در ضمن کتاب هرکجا تشخیص می‌دهد که مسئله مشکل و دیرفهم است، به صورت سؤال

۱. حبیش تفریسی، بیان النجوم، ص ۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴.



و جواب طرح موضوع می‌کند و به نوآوز می‌فهماند که اگر از تو بپرسند که فلان مسئله چنین و چنان است، دلیلش چیست، جواب از این دست باید داد و ...؛ و به وفور به سؤالات احتمالی از این دست پاسخ‌های ساده و همه‌فهم می‌دهد. این شیوه‌ی سؤال و جواب در متون علمی عربی در سده‌های سوم و چهارم هجری، در آثار دانشمندانی چون حنین بن اسحاق که اغلب مترجم آثار یونانی بوده و کتاب‌های درسی برای مراکز علمی جندی‌شاپور و بیت‌الحکمه ترجمه یا تألیف می‌نموده، و نیز متون علمی فارسی در قرن پنجم، از جمله ابوروح جرجانی در تألیف کتاب نورالعیون (کهنترین اثر شناخته شده‌ی فارسی در چشم پزشکی) و غیره به وفور دیده می‌شود. به عبارت ساده‌تر، بیان‌النجوم تفلیسی، ساختاری کاملاً آموزشی داشته و به عنوان یک کتاب درسی قرن ششم هجری برای آموزش علم نجوم برای فارسی‌زبانان محسوب می‌شود.

شیوه‌ی تبویب و فهرست بندی کتاب:

این کتاب در ده باب و دویست و ده فصل به ترتیب حروف ابجد، مرتب شده که عناوین آنها به شرح ذیل است:

«باب نخستین: اندر دانستن احوال هیئت افلاک و دایره‌ی مُعَدِّلُ النَّهَارِ

[الف]: فصل اوّل، اندر هیئت افلاک و دوایر عظام.

ب: فصل اندر هیئت فلک ستارگانِ ثابتّه.

ج: فصل اندر هیئت فلک‌های آفتاب و حرکتشان.

د: فصل اندر هیئت فلک‌های ماه و حرکتشان در طول.

هـ: فصل اندر هیئت فلک‌های عطارد و حرکتشان در طول.

و: فصل اندر هیئت فلک‌های زحل و مشتری و بهرام و زهره.

ز: فصل اندر هیئت فلک‌های ستارگان متحیره در عرض.

ح: فصل اندر استخراج جمع مشکلات تمامی علم هیئت.

ط: فصل اندر دایره‌ی مُعَدِّل النَّهَار و افزودن و کاستن روز است.

ی: فصل اندر غایت ارتفاع و اجزای ساعت‌ها در خط مُعَدِّل النَّهَار.

باب دُوم: اندر دانستن احوال هیئتِ زمین و دریاها و منازل

یا: فصل اندر زمین و طول [و] عرض اقلیم‌ها.

یب: فصل اندر برآمدن بُرُوج در میان اقلیم‌ها.

یح: فصل اندر مقدار دریاها‌ی روی زمین.

ید: فصل اندر مقدار زمین و [۴] ابعاد و اجرام و قُطرهای ستارگان.

یه: فصل اندر معرفتِ طبایعِ جهاتِ زمین و بادها.

یو: فصل اندر قسمتِ منازلِ ماه و طبایعِ سعد و نحس.

یز: فصل اندر برآمدن و فُروشدنِ منازلِ ماه.

یح: فصل اندر زیادتی نور ماه و نقصانش و دیدن ماه نو.

یط: فصل اندر شناختنِ مرکزِ عالم.

ک: فصل اندر طول [و] عرض شهرها از جزایر خالدات.

باب سِوم: اندر دانستن احوال بروج و دلیل‌های ایشان

کا: فصل اندر معرفتِ قسمتِ بروج.

کب: فصل اندر شناختنِ طبایعِ بروج.

کج: فصل اندر صفتِ برجِ حمل.

کد: فصل اندر برج‌های منقلب و ثابت و ذی‌الجسدین.



که: فصل اندر نری و ماده‌ای بروج.

کو: فصل اندر روزی و شبی بروج.

کز: فصل اندر معرفت الوان بروج.

کح: فصل اندر شناختن مثلثات بروج.

کط: فصل اندر مربعات بروج.

ل: فصل اندر شناختن مسدسات.

لا: فصل اندر شناختن اندام‌های مردم بروج.

لب: فصل اندر شناختن علامت‌های خروج از بروج.

لج: فصل اندر طول و عرض شهرها.

لد: فصل اندر دانستن طالع شهرها از بروج.

باب چهارم: اندر احوال بروج و ستارگان و دلیل‌های ایشان

له: فصل اندر خانه‌های ستارگان.

لو: فصل اندر وبالِ ستارگان در بروج.

لز: فصل اندر شرف و هبوط ستارگان.

لح: فصل اندر اوج‌ها و حضيض ستارگان در برج.

لط: فصل اندر حدود ستارگان از بروج.

م: فصل اندر وجوه ستارگان از بروج.

ما: فصل اندر سُورِ ستارگان [از] بروج.

مب: فصل اندر رفتن ستارگان از بروج.

مج: فصل اندر نظر کردنِ ستارگان به یکدیگر.

مد: فصل اندر نظر ناکردنِ ستارگان به یکدیگر از بروج.

مه: فصل اندر خلافِ طبعِ ستارگان بروج.

مو: فصل اندر حرکت کردنِ ستارگان ثابتۀ در بروج.

مز: فصل اندر مزاج و عظم و فعل ستارگان ثابتۀ.

مح: فصل اندر دانستنِ خداوندانِ ساعت‌های روز و شب.

باب پنجم: اندر طول ستارگانِ متحیره^(۱) و دلیل‌های ایشان

مط: فصل اندر صفاتِ ستارگان.

ن: فصل اندر طبایعِ ستارگان.

نا: فصل اندر سعد و نحسِ ستارگان.

نب: فصل اندر نری [۵] و ماده‌ای ستارگان.

نج: فصل اندر ألوانِ ستارگان.

ند: فصل اندر احوال نیک و بد ستارگان.

نه: فصل اندر قوتِ ستارگان.

نو: فصل اندر ضعفِ ستارگان.

۱. چنین به نظر می‌رسد که چون در زیر موارد آفتاب و ماه را مستثنی نکرده، شاید «متحیره» صحیح باشد. چون در اصطلاح نجوم قدیم، مراد از متحیره،

پنج سیاره از سیارگان (جز ماه و آفتاب) است. (نک: گیهان‌شناخت، ۶۲)



نز: فصل اندر دلیل سوختن کواکب.

کج: فصل اندر رجوعِ ستارگان.

نط: فصل اندر ضررِ ستارگان.

س: فصل اندر قران و دلیل‌های ایشان.

سا: فصل اندر شرقی و غربی کواکب.

سب: فصل اندر روشن و تاریک نمودن کواکب.

سج: فصل اندر صاعد و هابط شدن کواکب.

سد: فصل اندر صلاح و فساد کواکب.

سه: فصل اندر دوستی و دشمنی کواکب.

سو: فصل اندر حالات ستارگان.

سز: فصل اندر سعادت کواکب.

سح: فصل اندر نحوست ستارگان.

سط: فصل اندر سعادت ماه.

ع: فصل اندر نحوست ماه.

عا: فصل اندر گرفتن آفتاب و دلیل‌هایش.

عب: فصل اندر گرفتن ماه و دلیل‌هایش.

عج: فصل اندر پیدا کردن شهادت کواکب.

عد: فصل اندر دلیل‌های ستارگان.

عه: فصل اندر جواهر و صورت کواکب.

عو: فصل اندر طبیعت ستارگان که ذاتی بود یا عَرَضی.

عز: فصل اندر شناختنِ علامت‌های مردم از ستارگان.

عح: فصل اندر استیلای ستارگان بر مردم.

باب ششم: اندر احوال فلک و دلیل‌های دایره‌ی افق

عط: فصل اندر قسمت فلک و دلیل‌های خانه‌ها.

ف: فصل اندر دلیل احوال مولود از کواکب.

فا: فصل اندر نظر کردن در احوال و دلیل‌های طالع.

فب: فصل اندر شناختن شادی ستارگان در خانه‌های طالع.

فج: فصل اندر سقوط ستارگان در خانه‌های طالع.

فد: فصل اندر خانه‌های روشن و تاریک از طالع.

فه: فصل اندر الوان خانه‌های طالع.

فو: فصل اندر تغییر الوان خانه‌های طالع.

باب هفتم: اندر طالع مولودها گرفتن و دلیل‌هایش

فز: فصل اندر طالع مولودها گرفتن.

فح: فصل اندر دانستن درج طالع و ساعات.

فط: فصل اندر بیرون آوردن هیلاج.

ص: فصل اندر بیرون آوردن کدخدای.

صا: فصل اندر سعود و نحوس با کدخدای.



صب: فصل اندر دلیل رأس و ذنب باکدخدای.

صبح: فصل اندر بیرون آوردن فردار.

صد: فصل اندر بیرون آوردن اثنی عشریات.

صه: فصل اندر بیرون [۶] آوردن نهبهرات.

صو: فصل اندر بیرون آوردن دریجان.

صز: فصل اندر بیرون آوردن جان بختار.

صح: فصل اندر دانستن دلیل های نیک و بد مولود.

باب هشتم: اندر سهام و دلیل هایش

صط: فصل اندر سهام خانه های طالع.

ق: فصل اندر سهام آنچه به تحویل سال به کار دارند.

قا: فصل اندر سهام خوردنی ها.

قب: فصل اندر سهام میوه ها.

قج: فصل اندر سهام حبوب ها.

قد: فصل اندر سهام داروها و غیرش

باب نهم: اندر معرفتِ اَصْطِرْلَاب

فصل: اندر دانستن آنچه به ذات اصطربلاب تعلّق دارد.

فصل: اندر تفسیر آنچه به ذات اصطربلاب [تعلّق] دارد و غیرش.

فصل: اندر معرفتِ راستی و کثری اصطربلاب.

فصل: اندر ارتفاعِ گرفتنِ مقنطرات.

فصل: اندر بیرون آوردنِ طالع و غارب به روز.

فصل: اندر دانستنِ طالع [و] غارب و وَسَطُ السَّمَاءِ [و] وَتَدَالُ الْأَرْضِ به شب.

فصل: اندر دانستنِ وَسَطُ السَّمَاءِ و وَتَدَالُ الْأَرْضِ.

فصل: اندر بیرون آوردنِ ساعاتِ زمانی.

فصل: اندر شناختنِ ساعاتِ مُستوی.

فصل: اندر دانستنِ ساعات به شب.

فصل: اندر دانستنِ اجزای ساعات در روز.

فصل: اندر معرفتِ نصفِ النَّهَارِ مقیاس.

فصل: اندر دانستنِ قوسِ النَّهَارِ.

فصل: اندر دانستنِ قوسِ اللَّیْلِ.

فصل: اندر دانستنِ طالع و غارب به شب.

فصل: اندر شناختنِ دایره‌ی فلک.

فصل: اندر فُرُوشْدَنِ بروج در هر اقلیمی.

فصل: اندر دانستنِ میلِ بروج از خطِ استوایی.

فصل: اندر معرفتِ تحویلِ درجِ مطالع از درجِ راست.

فصل: اندر معرفتِ تحویلِ درجِ راست از درجِ مطالع.

فصل: اندر قیاسِ ستارگانِ ثابته به شب.



فصل: اندر شناختنِ غایتِ ارتفاعِ ستارگانِ ثابتہ در شهرها.

فصل: اندر شناختنِ روزِ ستارگانِ ثابتہ.

فصل: اندر بودنِ ستارگانِ در زیرِ زمین.

فصل: اندر معرفتِ جزوِ برآمدنِ و فروشدنِ ستارگان.

فصل: اندر شناختنِ مطرحِ شعاعِ ستارگان.

فصل: اندر دانستنِ بروج و درجِ میلِ آفتاب.

فصل: اندر شناختنِ عرضِ شهرها. [۷]

فصل: اندر دانستنِ شهرهای شمالی و جنوبی.

فصل: اندر دانستنِ برآمدنِ فجر.

فصل: اندر دانستنِ وقتِ نمازِ پیشین.

فصل: اندر دانستنِ وقتِ نمازِ دیگر.

فصل: اندر دانستنِ وقتِ فروشدنِ شفق.

فصل: اندر شناختنِ دوازده خانه.

فصل: اندر دانستنِ طالعِ تحویلِ سالِ عالم.

فصل: اندر دانستنِ طالعِ سالِ گذشته [و] طالعِ تحویل.

فصل: اندر دانستنِ طالعِ تحویلِ که به روز بوده باشد [و] به شب.

فصل: اندر دانستنِ ساعاتِ سالِ عالم.

فصل: اندر دانستنِ درجه‌های محوِ ستارگان.

فصل: اندر دانستنِ طالعِ تحویلِ مولود.

فصل: در دانستن مشکلات الفاظ.

ویژگی‌های زبانی و کتابت

الف) استعمال لغات اصیل فارسی به جای معادل‌های عربی:

یگانگی، به جای: وحدانیت؛ گردنده، به جای: مدور؛ بپرداختم، به جای: فارغ شدم؛ کتاب ساختن، به جای تألیف؛ آموزیده، به جای: متعلم و محصل؛ آموزنده، به جای: معلم؛ یکی، به جای: اول؛ پیرامن، به جای حوالی؛ دریافتن، به جای درک کردن، شش‌یک، به جای سدس؛ زود رفتن، به جای سریع حرکت کردن؛ و...

ب) ساختار جملات کاملاً فارسی کهن است و به کار بردن حروف اضافی، افعال، و غیره منطبق با سبک نگارشی سده‌ی ششم هجری؛ مثلاً به کار بردن: اندر، بُود، و...؛ و آوردن پسوند فارسی بر سر کلمات عربی؛ مثل صعب‌تر؛ و...

ج) شکل خاصی از کتابت برخی حروف و کلمات:

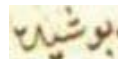
«بدان که» به صورت «بدانک»: 

«آنچه» به صورت «آنچ»: 

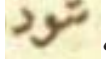
«که چون» به صورت «کچون»: 

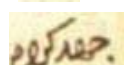
حرف «پ» معمولاً به صورت «ب» و کمتر به صورت «پ».

حرف «گ» همه جا به صورت «ک» و حرف «چ» بعضاً به صورت «ج»: مثل «گردش چرخ»

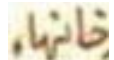
«کردش چرخ» و «پوشیده»: 

واژه‌ی «هیئت» همه جا به صورت: 

حرف «ذ» اغلب به جای «د» در پایان کلماتی چون: بود،  شود،  و...

شکل خاص «دال» آن گاه که میان کلمه واقع می‌شود: 

حرف «ژ» دیده نشد تا تغییر آن شناسانده شود.

«درجها» به جای «درجه‌ها»؛ «خانها» به جای «خانه‌های»؛  و نظایر آن.

تنها نسخه‌ی خطی شناخته شده و موجود از آن

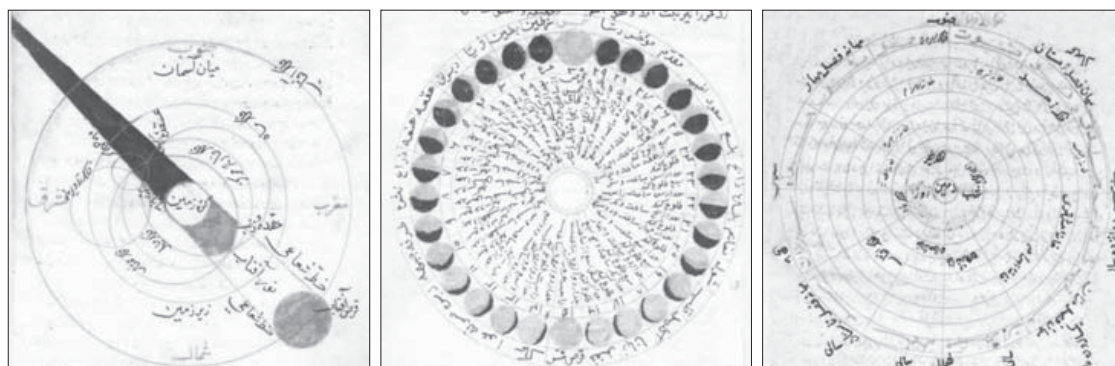
تا به حال از این اثر تنها یک نسخه شناسایی شده است که آن هم در کتابخانه‌ی ملی ایران



به شماره‌ی ۷۰۴۲ نگهداری می‌شود^(۱). اما تا مدت‌ها ظاهراً از کتاب بیان‌النجوم نسخه‌ای در کتابخانه‌های جهان مشاهده نشده بود. نخستین بار مرحوم ملک‌الشعراى بهار در کتاب سبک‌شناسی و در ذکر نثر فارسی حبیش تفلیسی آورده: «بیان‌النجوم شامل سه مبحث است و در هیئت و نجوم و اسطرلاب در ده باب و در صد و ده فصل به پارسی و نسخه‌ی آن کمیاب است و یک نسخه دیده شده که در سنه ۷۵۵ ق. در شهر آق‌سرا به دست سلیمان بن محمد بن احمد المعروف بصایع الغریب به خط نسخ متمایل به تعلیق نوشته شده و در نزد آقای صفوی فاضل معروف موجود است».

و آن کتابی است در قطع جیبی (۲۱۰ در ۱۴۰ م) با ۱۱۲ برگ ۲۳ سطری و از آخر افتاده است. متن بیان‌النجوم از برگ ۱ تا ۱۰۷ پ را در بر می‌گیرد. از آغاز برگ ۱۰۷ پ، مطالب نجومی دیگری آمده که عناوین آنها بدین شرح است: «مؤامره تقویم کید بزيج معتبر سنجرى»، «تقویم کید بر زیج علائی»، «طریق عمل منازل بدین جدول»، «استخراج ساعات روز بروز»، «استخراج ارتفاعات روز بروز»، «فصل در دیدن ماه نو»، «اتصالات کواکب»، «معرفه منازل قمر»، «اسماء تعلق آتش»، «اسماء تعلق خاک»، «اسماء تعلق هوا»، «اسماء تعلق آب»، «باب در آتشی در بیان طبیعت»، «باب در بیان طبیعت خاکی»، «باب در بیان طبیعت باد»، «باب در بیان طبیعت آب» تا برگ ۱۱۱ است^(۲).

نسخه دارای ۱۳ طرح در هیئت با سنگرف و مشکی است که کیفیت افلاک و حالت‌های مقارنه و خسوف و کسوف و افلاک و غیره را نشان می‌دهد. نمونه‌ای از این تصاویر:



جلد کتاب به رنگ قهوه‌ای و در دو طرف نقش‌هایی دارد که معمولاً بر جلد‌های عثمانی نقش

۱. درایتی، دنا، ج ۲، صص ۵۹۰-۵۹۱؛ شماره رایانه‌ای نسخه در کتابخانه‌ی ملی، ۴۸۳.

۲. همان، صص ۲۱۴-۲۱۵.

می‌بست. خط کتاب نسخ کهن مایل به تعلیق، و عنوان‌ها به شنگرف است. از برگ ۷۴ رنگ شنگرف کمی به سرخی متمایل شده است. کتاب تقریباً بدون فرسودگی و آفت خوردگی است و تنها در گوشه‌ی برگ‌ها، مختصر نشانه‌ی رطوبتی دیده می‌شود. نوع کاغذ بخارایی با آهار و مهره است.

هرچند در ترقیمه‌ی نسخه، کاتب، سلیمان بن محمد بن احمد المعروف بصایع الغریب، سال ۷۵۵ق. را سال اختتام کتابت قید کرده، و در آخر نسخه طی یادداشتی به سال ۷۴۸ق. اشاره می‌کند، اما گمان همین نسخه‌ی موجود از روی نسخه‌ی مزبور کتابت شده و ترقیمه و یادداشت مزبور عیناً نقل شده باشد. البته این نظریه از نوع خط و کاغذ و مرکب و جلد و صحافی و دیگر ویژگی‌های فیزیکی نسخه به دست می‌آید؛ چنان‌که تحقیقات و تدقیقات دانشمندانی چون علینقی منزوی، عبدالحسین حائری، ایرج افشار، و دکتر محمد امین ریاحی نیز نشان می‌دهد که این نسخه باید حداقل متعلق به سده‌ی نهم هجری بوده باشد.^(۱)

آغاز نسخه: «بسمله، سپاس خدای را که یگانگی صفت و جمله‌ی مصنوعات مسخرِ قدرتِ اوست و وجودِ موجودات شاهدِ وحدانیت اوست، و چرخ و ستاره گردنده به حکمتِ اوست، و درُود بر محمدِ مصطفی - علیه‌السلام - که دینِ هدی از رسالت او؛ و بر یاران و اهل بیت و آنچه از صحابت اوست...».

انجام نسخه: «...و اگر از پانزده درج کی ساعتی است درجها چیزی افزون آید به حساب هر پنج درج را ثلث ساعت گیرد و دو درج و نیم را سدس ساعت ان شاءالله تعالی و هو حسبی و کفی».

انجامه‌ی کاتب: «و فرغ من نسخ هذا الكتاب فی يوم الاحد سادس من شهر ذوالقعدة سنه خمسہ و خمسين سبعمائه من یدالضعیف المذنب النحیف سلیمان بن محمد بن احمد المعروف بصایع الغریب فی المدینه دارالملک اقسراء گلستان المعروف حامداً و مصلیاً علی النبی المختار».

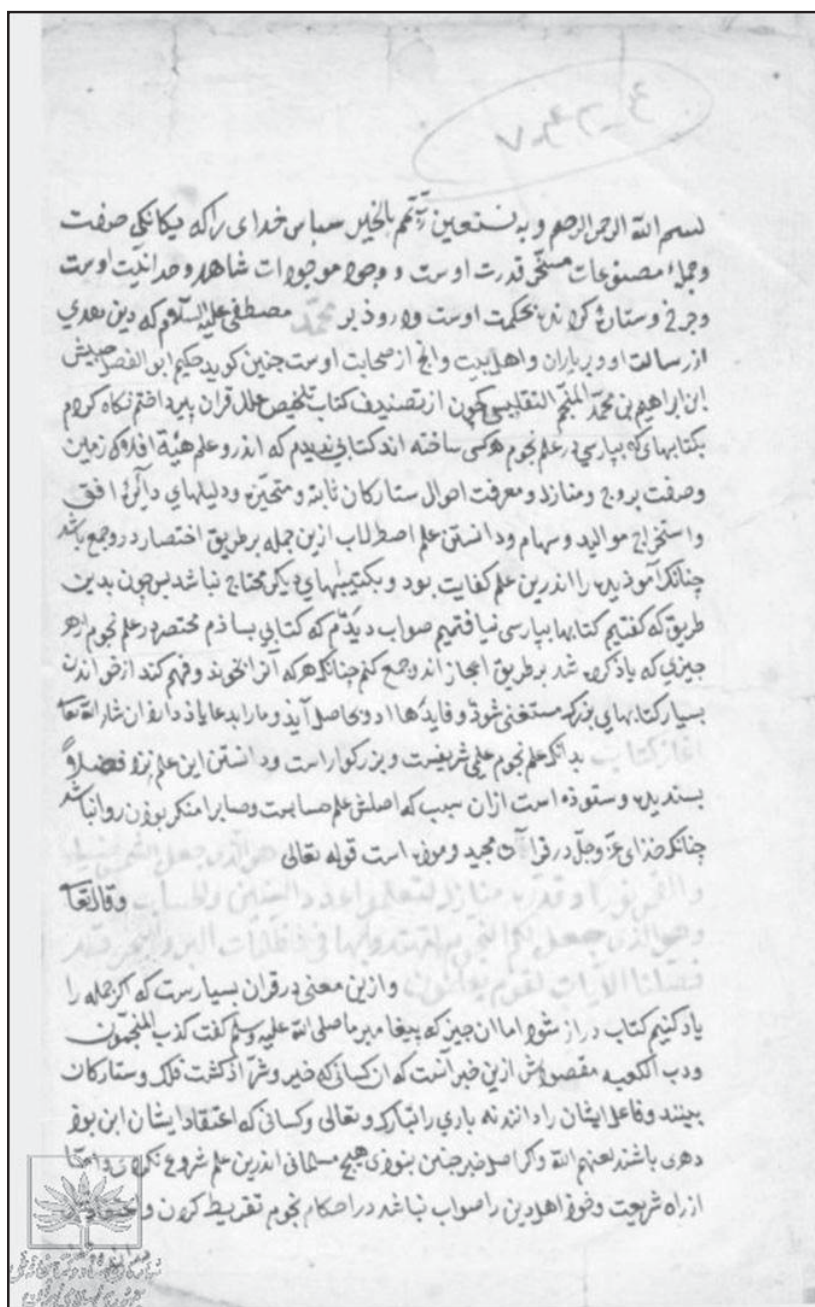
۱. جعفری مذهب، همان.



منابع

قرآن کریم

- افشار، ایرج، «بیان الصناعات»، فرهنگ ایران زمین، ج ۵، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- بغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفین، بیروت، ۱۹۹۸ م.
- بیرونی، ابوریحان، التفهیم لوائیل صناعة التنجیم، تصحیح جلال همایی، تهران، نشر هما، ۱۳۶۷ ش.
- پاکتچی، احمد، «تفلیس»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، تهران، دبا، ۱۳۸۵ ش.
- تفلیسی، حبیب بن ابراهیم، وجوه قرآن، به اهتمام مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
- جعفری مذهب، محسن، «جستجوی نسخ بیان النجوم ابوالفضل حبیب بن ابراهیم منجم تفلیسی»، آینه میراث، دوره‌ی جدید، سال چهارم، ش ۳ و ۲ (پیاپی ۳۳، ۳۴)، تابستان و پاییز، ۱۳۸۵ ش.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، ۱۴۱۰ ق/۱۹۹۰ م.
- حبیب تفلیسی، کمال الدین ابوالفضل، بیان النجوم، نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ملی، شماره‌ی ۷۰۴۲، کتابت قرن ۹ ق.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ترجمه مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
- درایتی، مصطفی، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دوره‌ی جدید، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش.
- رضوی برقی، سیدحسین، «حبیب تفلیسی»، دانشنامه‌ی جهان اسلام، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، کامل التعبير، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ریاحی، محمدامین، «تفلیسی پیشاهنگ فارسی نویسی در دیار روم»، آینده، شماره‌ی ۸، سال هفتم، آبان ۱۳۶۰ ش.
- قطان مروزی، ابوعلی حسن بن علی، گیهان شناخت، تصحیح علی صفری آق قلعه، تهران، کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- مصفا، ابوالفضل، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.



صفحه‌ی آغاز نسخه‌ی خطی بیان النجوم، کتابخانه ملی شماره <۷۰۴۲>



۱۰۹

شماره و اگر خواهد که طالع خویش باز پنج سند دهند و پنج شاه راست آرد
 آن عدد را فوف و سه درج شماره و طالع خویش سال مولود را هم بدین عمل
 باید کردن که یاد کردیم **فصل اندر دانستن طالع سال گذشته اگر خوا**
قلب هذکی بداند که طالع سال گذشته از چه کد نام برج بوده است درج طالع
 این سال را که اندر دست بر خط مشرق بنهد و بعکس هشتاد و شش درج
 و چهل و پنج دقیقه بر طرف حجره بخلاف اول بشمارد پس عنکبوت را بگرداند
 و برین عدد کی شمار کرد سر مری را بنهد بخط مشرق نگاه کند از برج کاند
 و لازم بود بخند آن درج طالع سال گذشته باشد **فصل اندر دانستن**
قلب طالع خویش سال که بروز بوده است یا بشرط چون بدان ترتیب
 کی گفته آمد هشتاد و شش درج و چهل و پنج دقیقه از سر مری شمار
 کند باشد و سر مری بروی نهاده بود نگاه کند محل که جزو افتاب اوست
 کی بالا زمین است یا زیر زمین اگر بالای زمین بود خویش بروز باشد
 اگر زیر زمین بود خویش بتب باشد **فصل اندر دانستن ساعات**
قلب طالع خویش سال اگر خواهد که بداند که افتاب در حمل بروز یا بتب بخند
 ساعت خویش کرده است چون هشتاد و شش درج و چهل و پنج دقیقه
 کرده باشد چنانکه یاد کردیم از برابر درج و افتاب در جهاه حجره را تا خط
 مشرق بشمارد و هر با نژده درج را ساعتی کیرف اگر بتب باشد چندان ساع
 بوف و اگر بروز باشد چندان و اگر از با نژده درج کی ساعتی است در
 جهاه چیزی افزون آید بحساب هر پنج درج را ثلث ساعت کیرف و دو
 درج و نیم را سدس ساعت آن شانه تعالی و هو صبی و کفی و فرغ من سنج
 هذ الکتاب فی یوم الاحد سادس من شهر ذو القعد سه خسه و خمسين
 سیمانه من ید الضعیف المذنب الخیر علی سلیمان بن محمد بن احمد
 المعروف بصایع الغریب فی المدینه دار الملک اقسرا، کستان المعروف



کتابخانه ملی
 تهران

صفحه‌ی انجام نسخه‌ی خطی بیان النجوم، کتابخانه ملی شماره <۷۰۴۲>



الهام بادینلو^(۱)

چکیده

بخشی از اشعار نسبت داده شده به امیرمؤمنان علی (ع) مناجات‌هایی است که به صورت منظوم در دیوان منسوب یا جاهای دیگر وجود دارد. یکی از آنها مناجات منظوم معروف لک الحمد می‌باشد. محتوا و وجود مضامین عارفانه‌ای مانند فقر، رجاء، عفو و ... در این مناجات، با برخی مضامین عارفانه در ادعیه وارده از امام علی علیه السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام مطابق است و امر تازه‌ای نیست. این مناجات به لحاظ مضامین لطیف آن، برای مجالس ابتهال، مناجات و دعا بسیار مناسب بوده و همین امر باعث رواج آن شده است. مناجات مذکور به صورت مرقع درآمده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس وجود دارد. این مرقع فرازهای ناقصی از مناجات مذکور است و ذیل فرازهای میانی مناجات، یک رباعی فارسی وجود دارد. در این نوشتار بحثی کوتاه درباره نسبت مناجات به امیر مؤمنان علی (ع)، محتوای مناجات آمده و در انتها به متن و نسخه شناسی مرقع موجود در کتابخانه مجلس پرداخته شده است. در انتهای مقاله متن کامل مرقع به صورت نسخه برگردان آمده است.

کلید واژه‌ها: دیوان منظوم امام علی (ع)، مناجات منظوم، دیوان امامان معصوم (ع)، حضرت علی (ع)، کتابخانه مجلس

۱. کارشناس ارشد کتابداری و اطلاع رسانی، elham.badinloo@gmail.com



مقدمه

اشعار زیادی منسوب به پیشوایان دین در متون مختلف آمده و پژوهشگران درباره آنها اظهار نظر کرده‌اند. از جمله اینها، اشعار زیادی است که منسوب به امام علی (ع) است. برخی از این اشعار، مضمون توحیدی و مناجات دارد که به مناجات منظوم مشهور شده و چند قطعه از آنها موجود است که یک مرقع از آن در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. آنچه پس از این مقدمه می‌آید سه بحث را دربر می‌گیرد. ابتدا بحثی کوتاه درباره نسبت مناجات به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، دوم محتوای مناجات، و در انتها متن مرقع و نسخه شناسی مرقع است.

مناجات عینیه منظوم لک المجد

اشعار و مناجات فراوانی به امیرمؤمنان علی علیه السلام، نسبت داده شده است، اما تردیدی نیست که این اشعار توسط امام علی (ع) (بر فرض درستی انتساب) گردآوری نشده‌اند؛ بلکه ارادتمندان آن حضرت در دوره‌های بعد، دست به چنین کاری زده‌اند.^(۱) یکی از مناجات‌های منظوم معروف و منسوب به امام علی علیه السلام، شعری است با مطلع:

لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى تَبَارَكْتَ تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ وَتَمْنَعُ

مناجات مذکور در متون شیعی پس از صفویه، همه به نقل از صحیفه علویه شیخ عبدالله سماه‌جی بحرانی (۱۰۸۶-۱۱۳۵ ق) نقل شده، ولی قطب الدین کیدری در قرن ششم هجری آن را در کتاب خود آورده است. افراد دیگری نیز این مناجات را نقل کرده‌اند که اکثر آنها در اشعار منسوب به امام علی است که به عنوان دیوان جمع کرده‌اند. در اینجا آدرس این کتاب‌ها ابتدا ذکر و سپس یک نکته مناقشه برانگیز مطرح می‌شود. از جمله کسانی که مناجات مذکور را نقل کرده‌اند به ترتیب تاریخ عبارتند از:

– قطب الدین کیدری در *انوار العقول فی اشعار وصی الرسول* (ص) شعر مذکور را در صفحه ۳۴۶ آورده است:

مناجاة

لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى تَبَارَكْتَ تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ وَتَمْنَعُ^(۲)

۱. مهریزی، «کتاب‌شناسی توصیفی کتب حدیث شیعه (۲): دیوان الامام علی (ع)»، ش ۹.

۲. کیدری، دیوان امام علی (ع). در چاپ سنگی محمدصادق حسینی، ۱۲۷۷ ق و بازچاپ سنگی هند، ۱۲۷۶ ق این شعر دیده می‌شود. همچنین ن. ک:

پس از وی تا عصر صفویه ردی از این مناجات نیست تا اینکه میبیدی (د. ۹۱۱ق) در شرح دیوان امام علی^(ع)، این مناجات را شرح کرده است.^(۱) بعد از او علامه مجلسی (د. ۱۱۱۰ق) در زاد المعاد (تألیف در سال ۱۱۰۷ق) صفحه ۴۲۹، این مناجات را نقل کرده است.^(۲) به دنبال علامه مجلسی، شیخ عبدالله سماهیجی بحرانی (م ۱۱۳۵ق) مناجات مذکور را در صحیفه علویه، چاپ سنگی،^(۳) صفحه ۱۰۱ به بعد و چاپ رسولی محلاتی،^(۴) صفحه ۱۶۹ به بعد آورده است. نکته قابل ذکر آن که بحرانی، زاد المعاد علامه مجلسی را با عنوان ذخیره العباد، به عربی ترجمه کرده^(۵) و مناجات مذکور را از این کتاب گرفته است. به احتمال زیاد در ذخیره العباد نیز این مناجات هست که در دسترس نبود. صحیفه علویه قبل از ۱۱۲۸ ق نوشته شده زیرا وی در اجازه‌ای که به یکی از شاگردانش داده، از این کتاب نام می‌برد. در همین زمان، محمد بن محمد دارابی (زنده در ۱۱۳۰ ق) در رساله مقامات السالکین خود، اشاره‌ای به این مناجات منظوم کرده است.^(۶)

پس از بحرانی، این مناجات از صحیفه علویه او نقل شده است. از جمله در مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ق) صفحه ۱۲۹ این مناجات آمده است.^(۷) در بین معاصرین باز مرحوم شیخ محمدباقر محمودی (د. ۱۳۸۵ ش) در مستدرک نهج البلاغه، ج ۶، صفحه ۲۴۰ آن را از صحیفه علویه نقل کرده است.^(۸) محمودی شعر مذکور را از الهدی و النور، ص ۹۱ نیز آدرس داده و متذکر شده که وی این مناجات را از کتب شیعه نگرفته، زیرا علمای اهل سنت به کتاب‌های شیعه رجوع نمی‌کنند.

اما در موسوعه امام علی^(ع)، ج ۹، صفحه ۳۲۱ مناجات مذکور را از دیوان منسوب به امام علی (ع) نقل کرده است.^(۹)

نجفی، دیوان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۶۵. مترجم در ابتدای کتاب تذکر داده که این دیوان همان است که جلودی جمع آوری کرده است. در

دیوان چاپ مصطفی زمانی نیز شعر مذکور وجود دارد: زمانی، دیوان امام علی (ع)، ص ۱۱۰.

۱. میبیدی یزدی، شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۵۵۷.

۲. مجلسی، زاد المعاد (به همراه مفتاح الجنان).

۳. سماهیجی بحرانی، الصحیفه العلویه و التحفة المرتضویه، چاپ سنگی.

۴. سماهیجی بحرانی، الصحیفه العلویه و التحفة المرتضویه.

۵. تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۶ با عنوان: ذخیره العباد فی (تعریب) زاد المعاد.

۶. مختاری و صادقی، غنا (رساله مقامات السالکین از محمد بن محمد دارابی)، ج ۱، ص ۴۵۸.

۷. قمی، مفاتیح الجنان.

۸. محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة.

۹. ری شهری، موسوعة الإمام علی بن أبی طالب (ع) فی الکتاب والسنة والتاریخ، ص ۳۲۱.



در بین معاصرین، چند تن از محققین اهل سنت دیوان امام علی^(ع) را جمع کرده‌اند که دو چاپ آن در دسترس بود. در هر دو چاپ، مناجات مذکور را در بخش اشعار منسوب آورده‌اند.^(۱)

در انتهای بحث باید متذکر شد که این مناجات و دیگر مناجات‌های منسوب به امام علی^(ع) در بسیاری از کتابخانه‌ها به صورت نسخه خطی باقی مانده و کتابت اکثر آنها از قرن دهم به بعد می‌باشد.

طبق آنچه در معجم الآثار المخطوطة^(۲) آمده است این مناجات‌ها از امیرمؤمنان علیه‌السلام موجود است: مناجاة علی بن ابی طالب علیه‌السلام، المنسوبة إلى الإمام علی علیه‌السلام:

مکتبه آیه‌الله الفاضل الخوانساری بخوانسار: «۲۶۹/۱»؛ مکتبه آیه‌الله المرعشی بقم: «ذیل ۹۴۸۵، ۹/۴، ۱۶۶۰۹»؛ مکتبه جامع گوهرشاد فی مشهد: «۲۶۰/۴»؛ المکتبه الرضویة فی مشهد: «۳۴۳۲، ۳۴۳۳، ۱۰۲۴۱، ۱۵۴۹۳»؛ مکتبه روضة فاطمة المعصومة علیها السلام بقم: «۷۸-۵۷۷۹»؛ مکتبه روضة شاهچراغ علیه‌السلام فی شیراز: «۷۷۳/۳»؛ مکتبه کلیة الإلهیات بجامعة فردوسی فی مشهد: «۱۰۲۷/۲»؛ مکتبه المجلس فی طهران: «۹۲۵۸/۲۵»؛ المکتبه المركزية بجامعة طهران: «۲۳۹۸/۱۲۸، ۷۴۹۹/۶»؛ المکتبه المسجد الأعظم بقم: «۳۰»؛ مکتبه ملک العامّة بطهران: «۵۸۵۹/۱۲»؛ مکتبه إبراهیم دهگان فی أراک: «ذیل ۱۵۶/۱۵»؛ مکتبه الدكتور مهدی بیانی الخاصّة: «بخطّ عبدالوهاب بن وصال الشیرازی سنة ۱۲۸۲هـ» خزانه حمید سلیمان فی طشقند بأزبکستان: «۱۹۶۷، ۳»؛ دارالکتب المصریة بالقاهرة: «۹۱۰»؛ دارالکتب الوطنیة فی برلین بألمانیة: «۸۴۶۹، ۷۵۰۹، ۷۵۰۸، ۳، ۳۹۳۷، ۳۹۴۰، ۳۹۰۰، ۸۲۲۶، ۱، ۵۷۵۱۴، ۵۸۲۲۵»؛ مکتبه الإقليم الدّوقیة بغوتا فی ألمانیا: «۴۹، ۲»؛ مکتبه جامعة إسلامبول: «۱۳۶۲»؛ مکتبه أرسلان قاینارداغ - السلیمانیة بإسلامبول: «ذیل ۱۲۲»؛ مکتبه الجمعیة الآسیویة فی بنغال بالهند: «ذیل مجموعة ۸۵۶»؛ مکتبه خدابخش (بهادرخان) فی پتنه (بنکی پور) فی الهند: «۲۱۵۴»؛ مکتبه

۱. طباع، دیوان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب مصدرا بقصیده کعب بن زهیر فی مدح الامام علی، ص ۱۹۶ و حمود، دیوان امیر المؤمنین الامام

علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۱۵۵.

۲. متقی، معجم الآثار المخطوطة حول الامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۳۱۴.

المتحف البريطاني في لندن بإنجلترا: «Or.13045.17»؛ مكتبة متحف
طوقايي سراي بإسلامبول: «R.8384 . R.8385»؛ مكتبة متحف الكابل
في أفغانستان: «٢٤، ٧٦، ٥-٢٠»؛ المكتبة المحمودية في المدينة المنورة:
«٢٦٣٥/٦»؛ مكتبة كلية الإلهيات في جامعة أنقرة بتركيا: «٤٥٢٢٧».

انتساب یا عدم انتساب

مناجات منظوم لك الحمد، در سلوة الشيعه كه اكنون قديمي ترين ابيات شعري منسوب به امام
علي (ع) را به دست ما رسانده، وجود ندارد و شعر مذکور برای نخستين بار توسط قطب الدين
كيدري مطرح شده است. وی نیز در مقدمه خود تذكر داده كه اشعار را جمع آوری کرده و آنچه
نیز منسوب بوده آورده و به دنبال صحت و سقم آنها نبوده است. آنچه نیز بعدها نقل شده، منشأ
همه آنها همین كتاب وی با عنوان انوار العقول فی اشعار وصی الرسول (ص) می باشد و کسی بحث
سندی درباره آن نکرده است. با این وجود مناجات مذکور، در بین متأخرین با تردید رو به رو
بوده است. در بین شیعه گویا اولین کسی كه در صحت انتساب آن به امام علی تردید کرده، ملا
حبیب الله هاشمی خوئی است. وی در منهاج البراعه تذكر داده كه شعر منسوب است و از امام
علي (ع) نیست زیرا در دیوان خاقانی موجود است.^(۱) در بین معاصران، سید محسن امین نیز این
مناجات را در دیوان امیرالمؤمنین (ع) نیاورده است.

دو تن از محققین عرب زبان نیز كه پیشتر مذکور شد، این مناجات را در قسمت اشعار منسوب
آورده اند و در نسبت آن به امیرالمؤمنین (ع) تردید کرده اند.

یکی از مواردی كه باعث تردید در این مناجات شده، همانگونه كه ملا حبیب الله خوئی اشاره
کرده، وجود آن در كتاب های دیگر است. یکی از نمونه های بارز آن، وجود این مناجات در
محافل صوفی سنی است. سابقه این امر را تا نیمه قرن دوازدهم می توان پی گرفت. در قرن
دوازدهم، عارفی سنی از اتباع محی الدین بن عربی این مناجات را در دیوان خود تخمیس کرده
و باعث شده بعدها تصور شود كه این شعر از اوست. در یک سایت جدلی سنی - شیعی، فرد
شیعی به وجود این مناجات افتخار کرده و طرف مقابل جواب داده كه این مناجات در دیوان

۱. هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۳۰۹.

این مرقع با ترجمه منظوم فارسی در ذیل هر فراز، در ده قطعه به شماره ۱۷۱۰۹ در مخزن نسخ خطی کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و به خط نستعلیق زیبا کتابت شده است. تمام قطعات با جداول زرین و الوان، کمند، زمینه حواشی سرخ‌رنگ، تذهیب کامل و طلااندازی دندان‌موشی می‌باشد. قطع مرقع: ۵/۱۵*۵/۲۳ سم است.

این نسخه فرازهای ناقصی از مناجات است که در هر برگ چهار فراز و به طور کل چهل فراز از مناجات آمده است، ذیل هر فراز دو بیت شعر به زبان فارسی کتابت شده، فراز عربی انتهایی هر برگ فاقد شعر است.

در مرقع مذکور ذیل فرازهای میانی مناجات، یک رباعی فارسی وجود دارد که معمولاً اشعاری عارفانه و منسوب به عرفای بزرگ مانند خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، خیام و مولوی است. چون تأکید بیشتر بر جنبه هنری مرقع بود، از پیگیری این اشعار و بازنمایی صحت و سقم آنها خودداری شد، چه این که در برخی موارد به نتیجه قاطعی هم نمی‌رسد و در متون فارسی، متداول و منسوب به یکی از این بزرگان است. به لحاظ ادبی و انتساب آن به هر کدام از آنها باید در متون متقدم و اصیل جستجو کرد که از حوصله این نوشتار بیرون است.

در پشت قطعه آخر یادداشتی از نقیب‌الممالک با امضای وی مورخ ۲۶/۱۲/۹ با این عبارت: «در اسفندماه سال یکهزار و سیصد و بیست و شش شمسی حضرت آقای علیمحمدخان پیروزمند بازرس ویژه مجلس شورای ملی این ده قطعه خط را بعنوان یادگاری به این بنده لطف فرمودند.» آمده است.

در سرتاسر مرقع در شعر فارسی «ک» به جای «گ» آمده است که ما اصل را بر «گ» قرار داده‌ایم. همچنین گاهی کلمات به هم چسبیده است که مطابق رسم‌الخط فارسی به صورت امروزی و جدا در آوردیم.

الهی انلنی منک روحاً و رحمة

آنجا که عنایت الهی باشد فسق آخر کار پادشاهی باشد
و آنجای که قهر کبریائی باشد سجاده نشین کلیسیائی باشد



فلست سوی ابواب فضلک اقرع

عاشق چو دل از وجود خود برگیرد اندر دو جهان دو زلف دلبر گیرد
 بالله که عجب نباشد از دلبر او کاو را به کمال لطف در بر گیرد
 الهی لئن اقصیتنی او اهنیتنی

مست توام، از جرعه و جام آزادم مرغ توام، از دانه و دام آزادم
 مقصود من از کعبه و بتخانه تویی ورنه من ازین هر دو مقام آزادم
 فمن ذا الذی ارجو و من ذا اشفع [قطعه ۱]

الهی فانشرنی علی دین احمد

در بارگهت سگان ره را بار است سگ را بار است و سنگ را دیدار است
 من سنگدل و سگ صفت از رحمت تو نومید نیم که سنگ و سگ را بار است
 منیبا نقیّا قانتا لک اخضع

بی حکم تو چرخ یک زمانی نبود بی امر تو خلق را زمانی نبود
 گر بگذری از کرده و ناکرده من من سود کنم تو را زیانی نبود
 و لا تحرمتنی یا الهی و سیّدی

کردیم چو ما سفر در این دار فنا بگذاشته با شما مقام و مأوا
 ما خود بگذشتیم بهر حال که بود من بعد بر امتان من واویلا
 شفاعته الکبری فداک مشفع [قطعه ۲]

الهی ینجی ذکر طولک لوعتی

یا رب ز دو کون بی نیازم گردان از افسر فقر سرافرازم گردان
 در راه طلب محرم رازم گردان راهی که نه سوی توسست بازم گردان

و ذکر خطایا العین منی یدمع

دارم گنهی ز قطره باران بیش از شرم گنه فکندهام سر در پیش
آواز آمد که غم مخور ای درویش تو درخور خود کنی و ما درخور خویش

الهی اقلنی عثرتی و امح حوبتی

یا رب ز گناه زشت خود منفعلم وز خوی بد و فعل بد خود خجلم
فیضی به دلم ز عالم غیب رسان تا محو شود خیال باطل ز دلم

فائی مقرّ خاضع لک اخضع [قطعه ۳]

الهی فانسنی بتلقین حجّتی

یا رب به محمد و علی و زهرا یا رب به حسین و حسن و آل عبا
از لطف برآر حاجتم در دو سرا بی منت خلق یا علی الاعلی

إذا کان لی فی القبر مثنوی و مضجع

ای خالق خلق رهنمائی بفرست ای رازق رزق درگشائی بفرست
کار من بیچاره گره در گره است رحمی بکن و گره گشائی بفرست

الهی لئن عذبتنی الف حجّة

من کیستم آتش بدل افروخته بر خرمن عشق چشم خود دوخته
در راه وفا چو سنگ و آتش گردم شاید که رسم به صحبت سوخته

فحبّل رجائی منک لا یتقطّع [قطعه ۴]

الهی لئن اعطیت نفسی سؤلها

ای جمله بی کسان عالم را کس یک جو کرم تمام عالم را بس
من بی کسم و تو بی کسان را یاری یا رب تو به فریاد من بی کس رس



فها انا فی روض الندامة ارتع

شب خیز که عاشقان راز کنند گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند الا در دوست را که شب باز کنند

الهی تری حالی و فقری و فاقتی

هنگام سفیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

و انت مناجاتی الخفیة تسمع [قطعه ۵]

الهی لئن جلت و جمّت خطیبتی

مردان خدا ز خاکدان دگرند مرغان هوا ز آشیان دگرند
منگر تو بدین چشم بدیشان که ایشان فارغ ز دو کون و در مکان دگرند

فعفوک عن ذنبی اجلّ و اوسع

ای خالق ذوالجلال ای بار خدای تا چند روم در بدر و جای به جای
یا خانه امید مرا در ببرند یا قفل مهمّات مرا در بگشای

الهی و خلاقی و حرزی و موثلی

یا رب بگشا گره ز کار من زار رحمی که ز خلق عاجزم در همه کار
جز درگه تو کی بودم درگاهی محروم ازین در نکنم یا غفار

الیک لدی الاعسار و الیسرافزع [قطعه ۶]

الهی اذا لم تعف عن غیر محسن

از نور محمدیست آثار ظهور در باطنش ارواح ملایک را نور

آن کس که مسماست به این نام عزیز بی شبه بود بر حق و از باطل دور

فمن لمسیء بالهوی يتمتع

بر چهره مرآت تو تا هست غبار مغز است نهان و پوست دارد اظهار
هر کس به ریاضت افکند پوست چو مار آخر به یقین در آورد سر از یار

الهی لئن فرطتُ فی طلب التقی

خواهی که تو باشی ز محبان علی تقوی و ورع پیشه کن و صاف دلی
طاهر چو شود نفس و صفا یابد قلب تابد به دلت مهر درخشان علی

فها انا اثر العفو اقفو و اتبع [قطعه ۷]

الهی لئن خبیتنی او طردتنی

الله به فریاد من بی کس رس لطف و کرمت یار من بی کس بس
هر کسی بکسی و حضرتی می نازد جز حضرت تو ندارد این بی کس کس

فما حیلتی یا ربّ ام کیف اصنع

افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم بدار و فردا با من آنچه از کرم تو می رسد آن می کن

الهی حلیف الحبّ فی اللیل ساهر

ای در صفت ذات تو حیران که و مه از جمله جهان خدمت درگاه تو به
علت تو ستانی و شفا هم تو دهی یا رب تو به فضل خویش بستان و بده

یناجی و یدعوا و المغفل یهجع [قطعه ۸]

الهی ذنوبی بدّت الطود و اعتلت

تسبیح ملک شهادت الله است سردفتر عقل کل رسول الله است



از کنگره عرش منادی می گفت اصل ایمان علی ولی الله است
و صفحک عن ذنبی اجلّ و ارفع

دانم به یقین حبّ علی را ایمان بغضش بر من بود بلاشک کفران
فردوس برین است محبش را جای آنکس که عدوّ اوست جایش نیران
الهی لئن اخطأت جهلاً فطالما

ایمان به محبت علی دارم من وز دشمن وی تمام بیزارم من
فردا به یقین مراست فردوس برین زان رو که محبّ آل اطهارم من
رجوتک حتّی قیل ما هو یجزع [قطعه ۹]

و صل علیه ما دعاک موحد

پیوسته دلم دم به هوای تو زند جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاک من گیاهی روید از هر برگی بوی وفای تو زند
و ناجاک اخیار بیابک رگّع

ای هر نفسی صد گنه از من دیده وز لطف و عطا پرده بر آن پوشیده
ای من بتر از هر که در عالم بتر است وی لطف تو از من بتر آمرزیده
تمّت المناجات بتوفیق حضرت

یا رب دل ما را توبه رحمت جان ده درد همه را به صابری درمان ده
این بنده چه داند که چه می باید جست داننده توئی هر آنچه دانی آن ده
قاضی الحاجات اللهم اغفر لکاتبه [قطعه ۱۰]

منابع

- تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة الى تصانیف الشيعة، قم، اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
- حمود، ماجده، دیوان امیر المؤمنین الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، دمشق، مؤسسه علاء الدین، چاپ اول، ۲۰۰۳ م.
- ری شهری، محمد، موسوعة الإمام علی بن أبی طالب (ع) فی الکتاب والسنة والتاریخ، قم، دارالحديث، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق.
- زمانی، مصطفی، دیوان امام علی (ع)، قم، پیام اسلام، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- سماهیجی بحرانی، الصحيفة العلوية و التحفة المرتضوية، ترجمه و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۶ ق.
- ، چاپ سنگی، زین العابدین شریف صفوی فخر الاشراف.
- طباع، عمر فاروق، دیوان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مصدرا بقصيدة کعب بن زهیر فی مدح الامام علی (ع)، ابوظبی، مكتبة الصفاء (افست دار الارقم)، بی تا.
- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، قم، اسوه، چاپ اول، بی تا.
- کیدری، قطب الدین، دیوان امام علی (ع)، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، افست مروی، بی تا.
- ، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ، چاپ سنگی محمد صادق حسینی، ۱۲۷۷ ق.
- ، چاپ سنگی هند، ۱۲۷۶ ق.
- متقی، حسین، معجم الآثار المخطوطة حول الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۸۱ ش.
- مجلسی، محمدباقر، زاد المعاد (به همراه مفتاح الجنان)، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- محمودی، محمدباقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، بیروت، مؤسسه تضامن فکری، چاپ اول، ۱۳۸۶ ق.



مختاری، رضا و محسن صادقی، غنا (رساله مقامات السالکین از محمد بن محمد دارابی)، قم، مرکز تحقیق مدرسه ولی عصر (عج)، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.

مهریزی، مهدی، «کتاب شناسی توصیفی»، «کتب حدیث شیعه» (۲) دیوان الامام علی (ع)، فصلنامه علوم حدیث، ش ۹.

میبدی یزدی، قاضی کمال الدین، شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹.

نابلسی، عبدالغنی بن اسماعیل، دیوان الحقائق و مجموع الرقائق، تحقیق و حواشی محمد عبدالخالق زناتی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

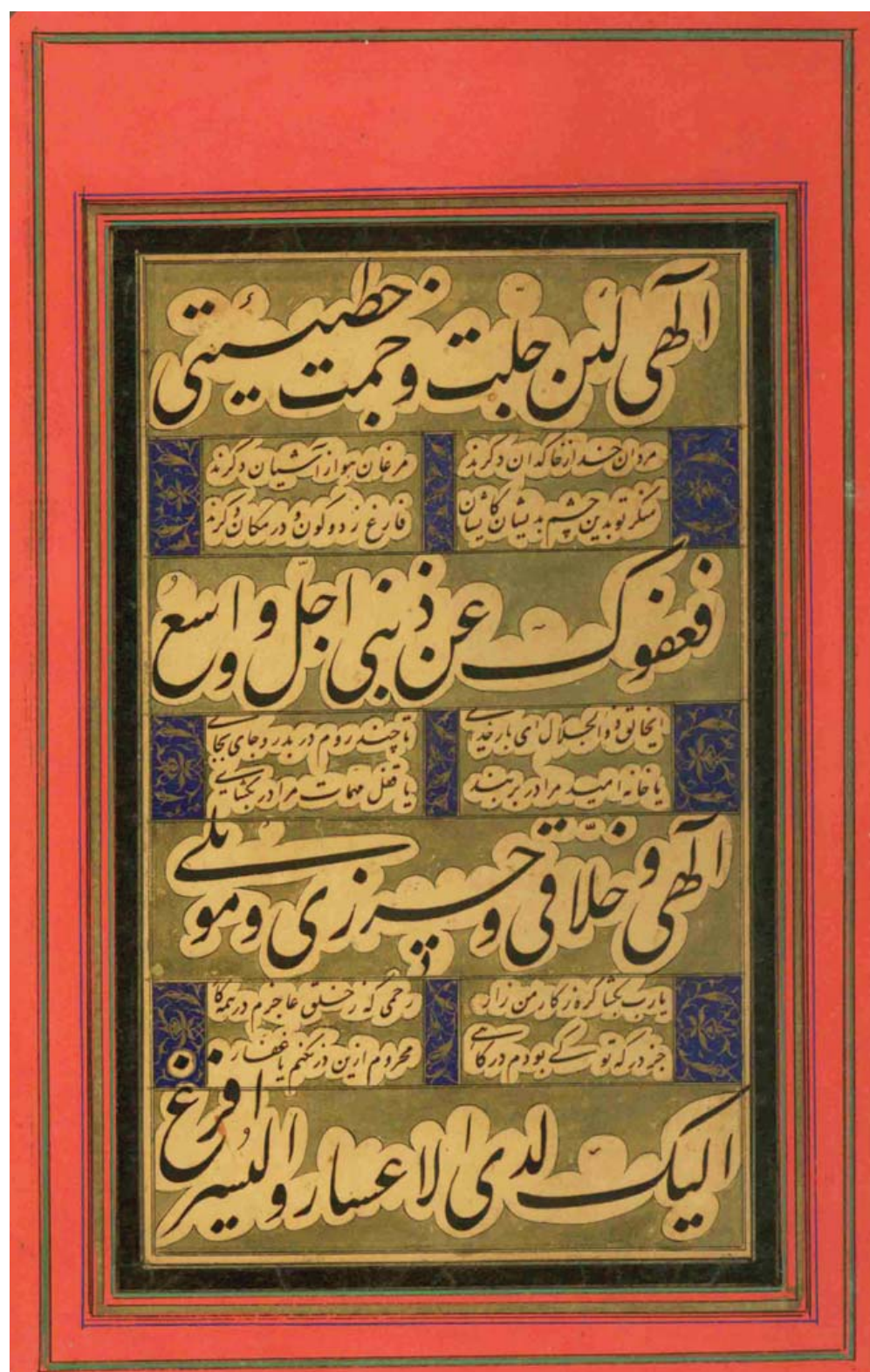
هاشمی خوئی، حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تحقیق سید ابراهیم میانجی، تهران، بنیاد فرهنگ امام المهدی (عج)، چاپ چهارم، ۱۳۶۰.



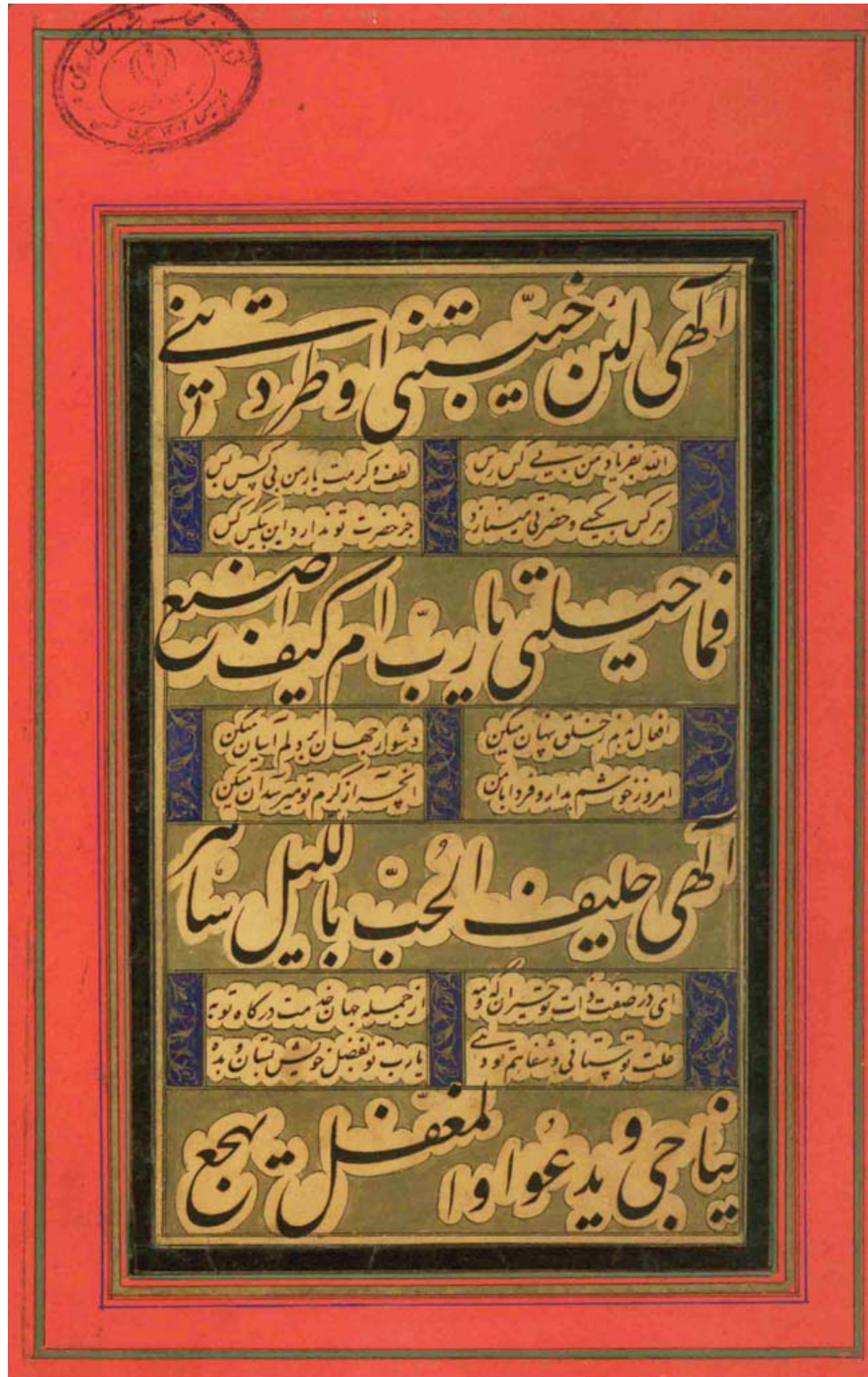


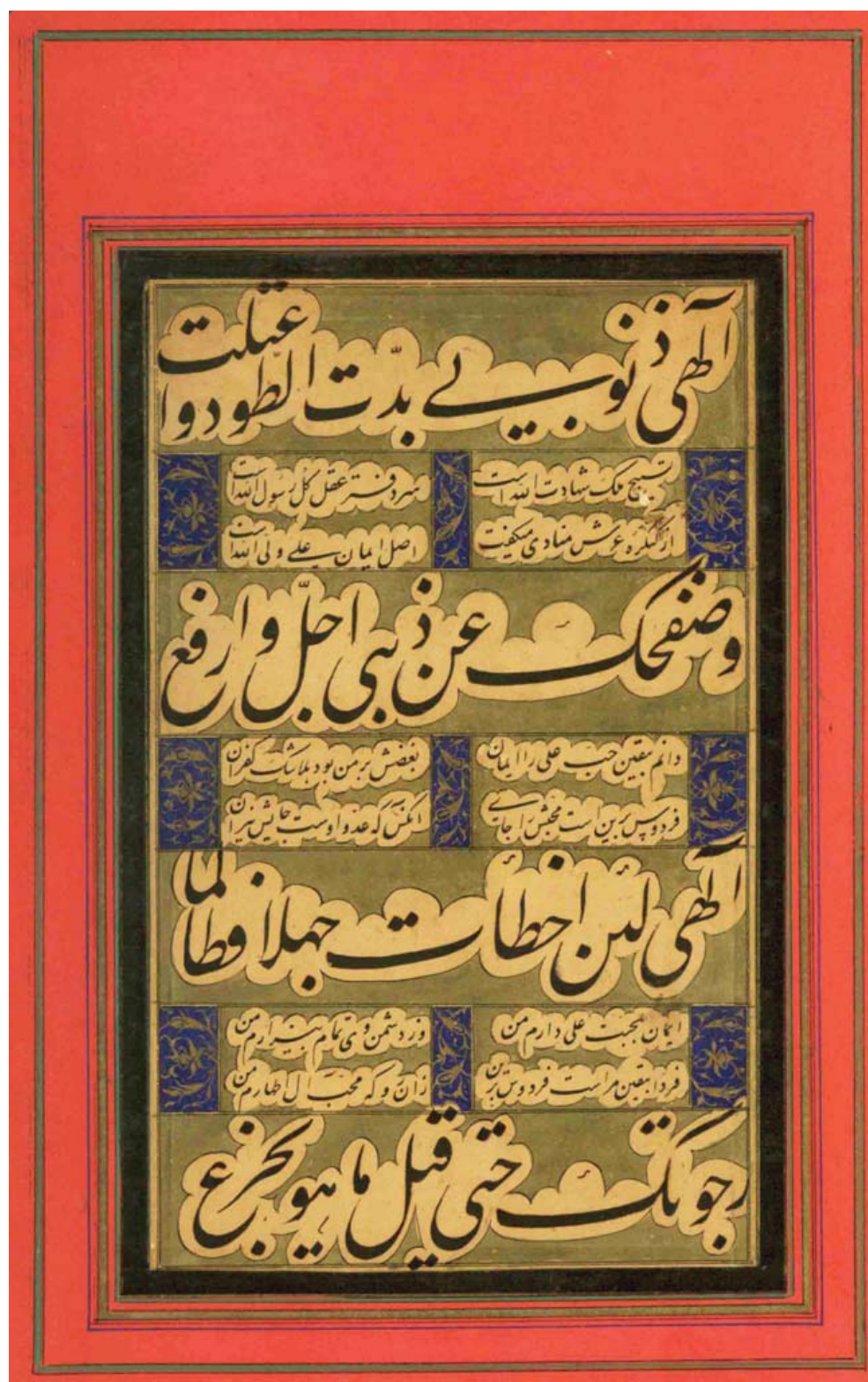


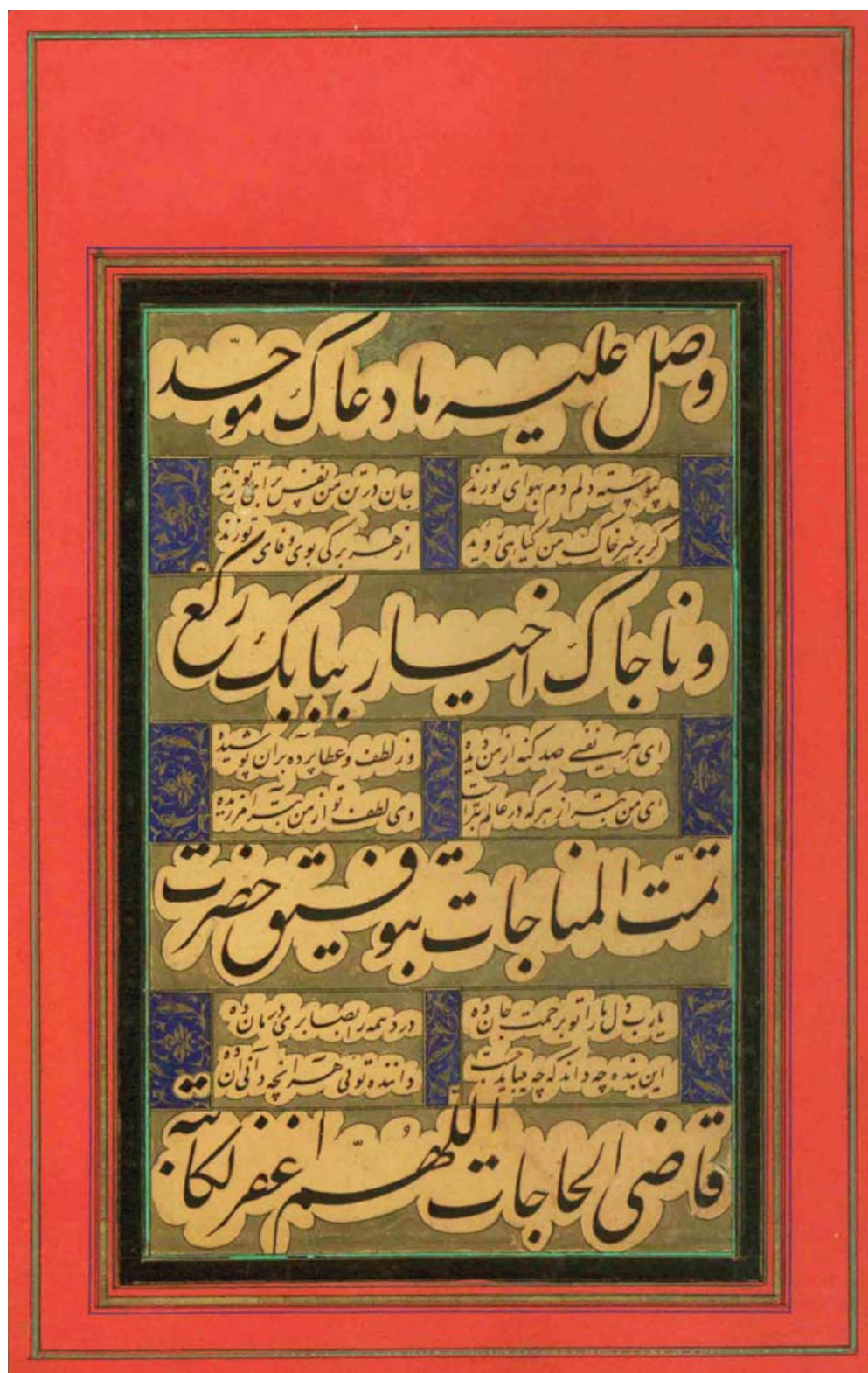














إذ غدا فيض بسم الله في ديواننا
جرى نهر ماء الخلد في بستاننا

استجابةً لدعوة القرآن الكريم وترغيبه وتأكيد قادة الدين والمذهب على التعليم والتعلم والتحقيق والتأليف شمر المبدعون المسلمون من جميع الميول والاتجاهات المختلفة الفقهية والكلامية طوال القرون الأربعة عشر عن سواعدهم وقدموا ملايين النتاجات في المواضيع المختلفة من علوم القرآن والتفسير والحديث والفقه والكلام والفلسفة والمنطق والأدب والطبيعة والكيمياء والطب والرياضيات والفلك والتاريخ والجغرافيا والأخلاق والعرفان وباقي العلوم. إلا أن تأثير الآفات والعوامل الطبيعية وغير الطبيعية، كالسيول والزلازل والرطوبة والتآكل والآفات الحياتية والكيميائية و...؛ إضافةً إلى ما تخلفه الكوارث البشرية كالحروب والغارات والحرائق والغرق في البحار وإلقاء الكتب في الأنهار والإهمال في الصيانة الكفوءة لمصادر التراث؛ كل ذلك آل تدريجياً مع مرور الزمان إلى ضياع قسم هائل من هذه الموارث الإسلامية القديمة. ويمكن الإشارة - على سبيل المثال لا الحصر - إلى المصادر التراثية النفيسة التي ضاعت بسبب مثل هذه الكوارث، كمحتويات دار الكتب في فيروزآباد، ومكتبة صاحب بن عباد رحمه الله في الري، ومكتبة الشيخ الطوسي رحمه الله في محلة الكرخ ببغداد، ودار الكتب في ساوة، ومكتبة ربع رشیدی في تبريز، ومكتبة المرصد الفلكي في مراغة وغيرها الكثير. وربما أمكننا القول بأن ما وصل إلى أيدينا اليوم من هذه الآثار الإسلامية التي خلفها العلماء عبر القرون لا يتجاوز الثلث من تلك الآثار المكتوبة بخط يد المؤلف أو المنسوخة - مباشرة أو بالواسطة - عن نسخة الأصل، أي ما يقارب الخمسة ملايين مخطوطة إسلامية، وهي اليوم محفوظة في المكتبات التراثية أو المجاميع الشخصية في أقصى نقاط العالم، هذا في الوقت الذي حالف سوء الحظ بقية التراث القديم لنوابغنا التي تقدّر بأكثر من نصف تلك الآثار فكان نصيبها التلف تدريجياً بمرور الزمان ولم يعد لها وجود. إلا أن بعض الحاذقين من العلماء يرون إمكانية استعادة ما لا يقل عن ٥ - ١٠ ٪ من تلك



الموارث القديمة المفقودة بالاستفادة من التطور العلمي الحاصل في مجال إعادة تجميع النصوص القديمة بالطرق العلمية التي تتيح إمكانية استخراج كل أو جزء من تلك التراثيات النفيسة من بين سطور ما هو موجود من الآثار القديمة الأخرى ومن ثم إعادة تجميعها بالدقة والفن وإعادة نشرها. و جدير بالإشارة أن حوالي ٦٠٪ من الخمسة ملايين مخطوطة إسلامية الموجودة في المكتبات العامة والمجموعات الشخصية في أنحاء العالم مكتوبة باللغة العربية، وأن ٢٠٪ منها باللغة الفارسية، و ٥٪ باللغة التركية، في حين تتوزع ١٥٪ منها على باقي اللغات المكتوبة بالحروف الأبجدية العربية كالخاميات وغيره. هذا من ناحية اللغة، أما من ناحية المكان، فيوجد حوالي المليون نسخة من هذا العدد في قارة آسيا، وحوالي المليون ونصف المليون نسخة في قارة أفريقيا، وحوالي المليون في قارة أوروبا، وباقي النسخ تتوزع في المكتبات التراثية في دول القارة الأمريكية والمحيط.

أما توزيع النسخ على البلدان فتحلّ تركيا المركز الأول باعتبارها وريثة الإمبراطورية العثمانية، حيث تحتضن مليون نسخة وتكون بذلك صاحبة أوسع وأثمن الذخائر التراثية في العالم، ثم تأتي إيران لتحلّ المركز الثاني بامتلاكها ثمانمائة ألف نسخة، ثم جمهورية مصر العربية وفيها حوالي الخمسمائة ألف نسخة لتحلّ المركز الثالث بين مالكي كنوز التراث المخطوط في العالم.

ومع الأخذ بنظر الاعتبار حقيقة أن تاريخ دخول الطباعة إلى إيران يعود إلى العام (١٢٢٤هـ/ ١٨٠٨م) وأن ٨٠٪ من التراث المكتوب الذي خلفه المبدعون خلال القرون من الأول إلى الثاني عشر كان نسخاً خطية، فإن الذي يتبادر إلى الذهن هو عدم استفادة أساتذتنا ومحققينا وطلبتنا أو مراكزنا العلمية - سواء الحوزوية أو الجامعية - في بحوثهم تلك الاستفادة الوافية والكافية التي تتناسب مع مواضيع بحوثهم وارتباطها بهذه الينابيع العلمية التراثية الثرة أي التراث المخطوط والمطبوع، حيث يكتفون بالمصادر التي توفرها المطابع ويقنعون بها، ويكونون بذلك قد خسروا مصدراً مهماً من مصادر التحقيق، تلك المصادر التي أحسن الأستاذ الباحث المبدع الدكتور الشفيعي الكدكني في التعبير عنها بعبارة حكيمة عندما قال: "منظرة منشورية إلى المتون"؛ يعني إن نظرتنا إلى المتون العتيقة لو كانت مقترنة بمنظرة منشورية إليها لأمكننا أن نستخرج من بين ثناياها - مضافاً إلى موضوعها الأصلي - العشرات من المعطيات الجانبية القيمة الأخرى في المجالات المختلفة من تاريخية وجغرافية ورجالية واجتماعية وغير ذلك أيضاً.

والذي يفرح القلب أننا نشهد في السنوات الأخيرة تصاعداً في وتيرة الاستفادة المثلى والعلمية والاهتمام العام بهذه الموارث القديمة، سواء من ناحية إحياء وتصحيح النصوص القديمة، أم من ناحية التحليل والاستفادة من المعطيات والمضامين الأصلية التراثية في المحافل العلمية داخل

البلاد تزامناً وتناغماً مع بعض المؤسسات الرائدة في المجال الدولي، حيث يقتضى الإنصاف الإقرار بالتطور - الكمّي والكيفي - في تلك الاستفادة نسبةً إلى ما كان عليه الحال في الماضي. وإن كان الإنصاف أيضاً يفرض الاعتراف بوجود بعض المراكز والمكتبات التي تحتفظ بالمخطوطات في البلاد التي لم تستطع إلى الآن أن تلحق بركب محققي النصوص القديمة وتخطو تلك الخطوات التي تتناسب مع حاجات المحققين فتضع ما بحوزتها من الكنوز في الموضع الذي يرقى إلى مستوى الطموح في تلبية المتطلبات المنطقية لمحققي النسخ الخطية.

إلا أننا نأمل - بعون الله تعالى - وبدعم الجهات المسؤولة ومساعى مدراء المكتبات المخلصين أن يجرى التسريع في عملية التطور الكيفي والتجهيزات المادية لهذه المراكز العلمية بما يتناسب والتقنيات العالمية المعاصرة، وأن تخطو خطوات مؤثرة وملموسة سواء في مجال سرعة التعريف بالمعطيات التراثية، أو في مجال تقديم الخدمات للمحققين بما يوفر لهم المطالعة السلسة والوصول السهل إلى النصوص القديمة، أو في مجال تسهيل توفير الصور الورقية أو الرقمية للنسخ الخطية دون قيد ولا شرط، أو في مجال تعليم الكادر الإنساني الكفوء والمتخصص في التعريف المناسب للآثار التراثية، أو في مجال أمانة المكتبات والإدارة المكتبية التخصصية التراثية وما شابه ذلك، فيتم التسريع في تطوير كل ذلك من خلال الاستفادة من الإمكانيات الإنسانية العلمية والتخصصية الجامعية والحوزوية، مضافاً إلى الاستفادة من أرقى الوسائل المساعدة المستخدمة في العالم، كالمواقع الإلكترونية والوسائل الإعلامية والأجهزة والبرامج، فيسهموا بذلك في إعادة الحياة مجدداً إلى هذه الساحة الغنية الثرة التي تنّ تحت وطأة الإهمال والظلم.

وسعيّاً منا إلى تدعيم وتشجيع وتنمية ثقافة الاستفادة العلمية من هذه المصادر النصّية القديمة، وانسجاماً مع ما نلاحظه من الإقبال والاهتمام المبارك للحوزيين والجامعيين نحو النسخ الخطية والنصوص القديمة، وبالاشتراك مع مجموعة من المهتمين بدراسات النسخ الخطية، وفي سبيل مساعدة وتسهيل وملء بعض الفراغات التحقيقية الأكاديمية في الساحة التراثية، مستفيدين من التجارب والإرشادات القيمة للأساتذة والعلماء والمحققين ومصححي النصوص القديمة، وجنباً إلى جنب المؤسسات العلمية الفاعلة في هذا الميدان، وفي ظلّ التوجيهات العلمية للرواد اللامعين في هذه الساحة.

ومن باب مضمون الآية الكريمة «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^(١)، نقرّ نحن الطفيليون على المائدة العلمية الغنية لهؤلاء العظماء أننا مدينون لما تخطّه أنامل أولياء نعمتنا وتفوه به ألسنتهم، ولا شك أن علم هؤلاء الأعاضم وعملهم، وتعاليمهم الشفهية والمكتوبة كلاهما يمثلان حجة تامة علينا، نحن

١. سورة الضحى (٩٣)، الآية ١١.



الذين ما زلنا الطلاب الأبدية في هذا الميدان الملىء بالمنعطفات، وأن آثارهم العظيمة ستظل دوماً نبراس الهداية لسفينة التحقيقات التراثية لأجيال المستقبل.

ومن منطلق المشاركة العلمية الصرف، وأداءً لدورنا في مجال تعريف الجيل الشاب بالعلوم الوسيطة كعلم التراجم والبيبلوغرافيا، إضافةً إلى العلوم الجديدة نسبياً كعلم الكوديكولوجي^(١) (علم المخطوطات ومعالجة المخطوطات)، وفي إطار التعرف على أصول وأسس علم المخطوطات والبيبلوغرافيا، وأساليب تصحيح المتن، وتعريف منابع والفهارس والمصادر التراثية، واستكشاف المكتبات التي تحتفظ بالمخطوطات في داخل البلاد وخارجها، وكذلك توجيه الطلاب الشباب على كيفية الاستفادة العملية والعلمية والاستخدام الأمثل لهذه منابع العلمية المنسية في سبات الخزائن التراثية العالمية؛ عقدنا العزم على أن نخطو خطوات مؤثرة متأسسين بالكلام النوراني لمولى الموحدين أمير المؤمنين الإمام أبي الحسن علي بن أبي طالب عليهما السلام عندما قال: «الكتب بساتين العلماء»^(٢)، وذلك بإصدار مجلة علمية تخصصية أسميناها "بساتين"، وأن نقدّمها بين يدي الأوساط العلمية التراثية، وإن كنّا نعلم أنّها كساق جرادة في محضر سليمان عليه السلام «وَجئْنَا بِيضَاعَةَ مُزْجَاةٍ»^(٣)، آملين أن نتمكن خطوة بعد خطوة من الارتقاء بالمستوى العلمي للمجلة كما وكيفاً بفضل توجيهات ونصائح الإخوة الأعزاء إن شاء الله.

وهذه المجلة، التي هي الآن بين يديك، والتي تتفضل بالنظر إلى عددها الأول، ستصدر - بحول الله وقوته وبألطاف الأنفاس القدسية للمعصومين عليهم السلام، وفي ظلّ عناية ولي العصر عجل الله تعالى فرجه، والدعم والمساندة الشاملة للأساتذة والمحققين ومصححي النصوص القديمة ومفهرسي المخطوطات وجميع الطلاب وذوى العلاقة بالشؤون التراثية - نصف سنوية بثلاث لغات هي الفارسية والعربية والإنجليزية، مولى اهتمامها لجميع جوانب المخطوطات الإسلامية والشيعية، من المكتبات التراثية إلى المجاميع الشخصية، وتصحيح المتن، والفهرسة، وأمانة المكتبات، وإدارة المكتبات التراثية، والكوديكولوجي، والمصادر التراثية، والميكروغرافى، والرقميات، والمكتبة الرقمية، والتصنيف، والوثائق الأثرية، والخرائط القديمة، وباقي المجالات الفنية التراثية كالمنياتور والمنمنمات الأثرية ومدارس رسمهن، والخطوط والخط وأساليبه، والتجليد والتغليف، والتذهيب والنقش، والترميم والمعالجة للمخطوطات وغير ذلك.

1. Codicology.

٢. الآمدى، عبد الوهاب، غرر الحكم ودرر الكلم، الحديث ٩٩١.

٣. سورة يوسف (١٢)، الآية ٨٨.

إنّ هذه المجلّة وضمن استقبالها لكلّ المقترحات وتوجيهات الأساتذة المحترمين، تمدّ بإخلاص يد المساعدة إلى كلّ المهتمّين في حقل المخطوطات، وتشدّ بقوة على أيدي الكرام الأعزّة وخصوصاً طلاب الحوزة والجامعة للتعاون والتنسيق في جميع مجالات النسخ الخطيّة، معلنةً ترحيبها الحارّ باستقبال مقالاتهم التحقيقيّة حول جميع الموضوعات التراثيّة المشار إليها، وخصوصاً تلك التي تبحث في "التراث المخطوط ذو العلاقة بمذهب أهل البيت عليهم السلام".

وختام كلامنا أن نقول إنّ قدرنا أن يقترن صدور العدد الأوّل من مجلّتنا الوليدة باسم الحسين عليه السلام، وأن يتزامن مع موسم عزاء فلذة كبد الزهراء المرضيّة عليها السلام. ولما كان «كلّ الخير في باب الحسين عليه السلام»، نشكر الله على ما منحنا من التوفيق لإمرار هذه المجلّة الوليدة من باب الحسين عليه السلام، وتعطيها بقطرات عبرات الخلائق المفجوعين من عشاق ومشتاقي شهيد كربلاء المظلوم.

وتقديرًا منهم لهذا التقارن المقدّس استقرّ رأي الزملاء المحترمين في هذه المجلّة على أن يصدر العدد الأوّل منها بالتزامن مع مآتم سيّد الشهداء وإمامهم أبا عبد الله الحسين عليه السلام في محرّم الحرام سنة ١٤٣٦هـ، تضامناً مع الخطوات الحزينة لمواكب العزاء الحسيني، موحدّين الأنات. وعلى قدر طاقتهم وإدراكهم الوجودي متبرّكين ومزبّنين كلّ ورقة من أوراق بستان هذا العدد من مجلّتهم باسم ذلك المنار للهداية، وبقلب مشدوه، ومن باب «خَتَامُهُ مِسْكٌ»^(١) يقفون خاضعين مطأطئين الرؤوس عند أعتابه، قائلين: «السلام عليك يا أبا عبد الله، وعلى الأرواح التي حلّت بفنائك، عليكم منّي سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار».

١. سورة المطففين (٨٣)، الآية ٢٦.

المؤامرات السياسية التجسسية وأحد النصوص الشيعة لدى المورسكيين

خوزة ف. غوتياس

ترجمة: مريم متقى^(١)

الخلاصة:

تهدف هذه المقالة إلى تقديم رؤية جديدة تساهم في الفهم الأفضل لأحد النصوص الخطية بعنوان كرونیکا، وهو نصٌ شيعيٌّ فريدٌ من نوعه، منسوبٌ إلى آخر الجماعات الأندلسية المسلمة الموجودة في تونس والمعروفة باسم "المورسكيين" (المغربيون). وهذا النص المكتوب باللغة الأسبانية يتحدث عن الإمام الحسين عليه السلام بشكل يجعله أقرب إلى أحد المقاتل الشيعة المؤثرة، وهو يشير إلى وجود مجتمع مسلم شيعي في أسبانيا في القرن السابع عشر الميلادي يمثل بقايا وجود التشيع في الأندلس الذي تمتد جذوره إلى فترة طويلة تمتد من القرن الثامن إلى السادس عشر الميلاديين. ولما كان موضوع دراسة كاتب المقال هو العلاقات الأسبانية مع إيران الصفوية في القرن السابع عشر الميلادي، فهو يميل إلى الاعتقاد بأهمية هذا النص الشيعي من جهة تقويته لاحتمال أن يكون المورسكيون في تونس آنذاك كانوا يتجسسون لصالح العائلة الحاكمة الأسبانية. وإذا تمكنا من إثبات هذا الاحتمال فإن ذلك سيكون له تأثيره العميق في فهمنا لطبيعة العلاقات بين أسبانيا وإيران الشيعية في القرن السابع عشر الميلادي.

المفردات الأساسية: الإمام الحسين عليه السلام، المقتل، المورسكيون (المغربيون)، الأندلس، الملكية الأسبانية، تونس، الشيعة الإمامية الاثنا عشرية، الدولة الصفوية، الدولة العثمانية، المخطوطات.

1. marymottaqi@yahoo.com



كربلاء فى النتاج الأدبى والنصوص العربیة والفارسیة والترکیة

رضا قورتولوش، ومصطفی أوزون
ترجمة: عبد الله دودانگه^(١)

الخلاصة:

تركت شهادة الإمام الحسين عليه السلام فى كربلاء آثارها وبصماتها على النتاج الأدبى لكل الشعوب الإسلامیة، حیث ىجرى التأكید فى النتاجات الأدبیة المذهبیة وأشعار عاشوراء على تأثر الملائكة والأجنة وحزنهم على تلك المصیبة. وهذا المقال یشتمل على ثلاثة أقسام: (كربلاء فى الأدب والنصوص العربیة) و (كربلاء فى الأدب والنصوص الفارسیة) و (كربلاء فى الأدب والنصوص الترکیة). ىختص القسم الأول بالبحث فى المراثى العربیة فى العصرین الأموى والعباسى كل على حدة، مع التعریف بأشهر الشعراء فى تلك الفترة وأشعارهم. أما القسم الثانى فیشیر إلى أول مراثى كربلاء باللغة الفارسیة والتى ظهرت فى القرن السادس الهجرى، وهى مرثیة القوامى الرازى، ثم ىستعرض الشعراء وأشعارهم العاشورائیة من القرن السادس إلى القرن الثالث عشر الهجرى. وفى القسم الآخر من المقال ىبحث الكاتب بصورة عامّة فى النتاج الأدبى التركى عن واقعة كربلاء، وخصوصاً النتاج الأدبى العاشورائى للطرق الصوفیة کالعلویة والبكتاشیة، كما ىبحث فى بعض الآثار المستقلة الترکیة المنشورة والمنظومة، خصوصاً المراثى ذات الصلة بموضوع كربلاء.

المفردات الأساسیة: كربلاء، الإمام الحسين عليه السلام، النتاج الأدبى، المرثیة، الشعر العاشورائى الفارسى، الشعر العاشورائى التركى، الشعر العاشورائى العربى، الأدب المذهبى.

1.abdollahdodangeh@gmail.com

الإمام الحسين عليه السلام في حوار الإسلام والمسيحية، أصفهان في العصر القاجاري

حيدر عيوضي (عماد)^(١)

الخلاصة:

يختصّ هذا المقال بالقسم التاسع من حوار محمّد علي حسني (داعي الإسلام) مع أحد المبلّغين المسيحيين المجهولين في أصفهان أيام العهد القاجاري، وهو القسم الذي يصل البحث في القسم الأخير منه إلى حوارهما حول موضوع البشارة الواردة في العهد العتيق حول الإمام الحسين عليه السلام. يقترح الممثل المسيحي في بداية الحوار أن يتحدّث عن تنبؤات العهد العتيق حول المسيح عليه السلام، مستنداً في كلامه على أربع عبارات وردت في كتاب إشعيا. ثمّ يردّ عليه داعي الإسلام منطلقاً من معرفته باللغة العبريّة ومعلوماته الواسعة عن المباحث التاريخيّة في الكتاب المقدّس، موجّهاً نقده العلميّ لما ذكره المحاور من ادّعاءات من زاوية علوم اللغة ومن الزاوية التاريخيّة، وخصوصاً عند البحث عن العبارة الرابعة حيث يدّعي أنّ نبوءة إشعيا أكثر انطباقاً على تاريخ الإمام الحسين عليه السلام.

المفردات الأساسيّة: مجلّة الإسلام الشهريّة، الإمام الحسين عليه السلام، داعي الإسلام، الإسلام، المسيحيّة، أصفهان.

1.heidareyvazi@yahoo.com



خلوّ أشعار (السَّبْك الهندي) من اصطلاح (النسخة الخطيّة)

حميد رضا قليچ خانى^(١)

الخلاصة:

قبل دخول الطباعة إلى إيران كانت مفردة (النسخة) تستخدم في الشعر الفارسي بما يكافئ ويعادل معنى (النسخة الخطيّة) والكتاب والمكتوب والمخطوطة. والمقال الحالي يتتبع ويستخرج مفردة (النسخة) وتركيباتها المختلفة في دواوين اثني عشر شاعراً من الشعراء الفرس ابتداءً من العرفي الشيرازي (٩٦٩ - ٩٩٩هـ) إلى بيدل الدهلوي (١٠٥٤ - ١١٣٣هـ) ومن خلال البحث والتدقيق في ذلك يتوصّل إلى عدم وجود تركيب (النسخة الخطيّة) في أشعار (السبک الهندي) رغم احتوائه على العديد من التركيبات المصنوعة بالاشتراك مع مفردة (النسخة)، إلا أنّ انتشار المطابع في القرن الثالث عشر الهجري جلب معه استخدام هذا المصطلح في اللغة الفارسيّة كي يقابل مصطلح «النسخة المطبوعة» أو الكتاب المطبوع. كما يستعرض المقال بعد ذلك نماذج من استخدامات مفردات: كتاب، دفتر، سفينة، مجموعة، وبياض في آثار نفس هؤلاء الشعراء كي يتّضح للقارئ مرادفة هذه المفردات في المعنى لتركيب (النسخة الخطيّة). ولا بأس من تنبيه القراء العرب أنّ (السبک الهندي) هو الأسلوب الشعري الذي استخدمه شعراء اللغة الفارسيّة في القرنين التاسع والعاشر الهجريين، أي في أواخر العهد التيموري والعهد الصفوي.

المفردات الأساسيّة: النسخة، النسخة الخطيّة، الكتاب، الدفتر، السفينة، المجموعة، البياض، السبک الهندي.

1. hr.ghelichkhani@gmail.com

السيد محمود الموسوي الدزفولي وتأليفاته في فنون التجويد والقراءة

محمود نظري^(١)

الخلاصة:

وضع علماء الإسلام مجموعة من القواعد لتجويد القرآن وقراءته مستهدفين من ذلك ضمان صحة وجمالية النطق بالحروف والكلمات القرآنية. وهذا المقال مخصص للحديث عن سيرة أحد الذين ركزوا جل اهتمامهم بمباحث التجويد والقراءة القرآنية، وهو السيد محمود الموسوي الدزفولي أحد مؤلفي القرن الثالث عشر الهجري، كما يتضمن إشارة إلى بعض النسخ من مؤلفات الدزفولي في الموضوع محل البحث والموجودة في خزانة مخطوطات مكتبة ومتحف ومركز وثائق مجلس الشورى الإسلامي.

المفردات الأساسية: العلوم القرآنية، التجويد، قواعد التجويد، مختصر التجويد، تحفة الإخلاص، السيد محمود الموسوي الدزفولي، المخطوطات، مكتبة مجلس الشورى الإسلامي.

1.nazari.nazari@gmail.com



مصاييح الإيمان فى حقوق الإخوان

العلامة السيد حسن الصدر الكاظمي
تحقيق: محمد جعفر الإسلامى^(١)

الخلاصة:

مصاييح الإيمان فى حقوق الإخوان هو عنوان رسالة فى رعاية حقوق إخوان الإيمان، للعلامة السيد حسن الصدر. ولد المؤلف فى مدينة الكاظمية سنة ١٢٧٢هـ، ودرس سطوح المقدمات والعالية للعلوم الحوزوية فى مدينتى الكاظمية والنجف الأشرف لدى أساتذة الحوزة البارزين. وتوفى هذا العالم الجليل فى سنة ١٣٥٤هـ تاركاً وراءه أكثر من ثمانين أثراً قيماً فى مواضيع مختلفة، تمّ حتى الآن طباعة العديد منها. وهذه الرسالة تمّ تحقيقها اعتماداً على نسخة بخط أحمد بن سلطان على الحسينى المرعشى الشوشترى، وقد نسخها فى السنة ١٣٤٨هـ، وهى النسخة الموجودة فى مؤسسة كاشف الغطاء فى مدينة النجف الأشرف.

المفردات الأساسية: الأخلاق، حقوق إخوة الإيمان، السيد حسن الصدر، مصاييح الإيمان فى حقوق الإخوان، النسخة الخطية، مؤسسة كاشف الغطاء، النجف.

1. mjislami9@gmail.com

تأملات سريعة في الآثار المنسوبة إلى المفضل بن عمر الجعفي

محمد علي الصالحى^(١)

الخلاصة:

تنتشر في الفهارس المخطوطة والمطبوعة العديد من الآثار المنسوبة إلى المفضل بن عمر، بعضها مذكورة في الفهارس الأوليّة الشيعيّة وبعضها لم يرد لها أى ذكر فيها. كما تحفل المصادر والتراجم بإشارات إلى كتب منسوبة إلى المفضل بن عمر في الوقت الذي لا نجد لها أثراً في المصادر التي تعنى بفهرسة مصنفات الإماميّة، بل إنّ أكثر هذه العناوين مثبتة ضمن آثار الفرق الغالية كالعلويين والنصيريين. وفي نظرة إجمالية نصل إلى نتيجة مفادها أنّ العديد من الآثار المنسوبة إلى المفضل بن عمر تكتنفها جملة من الإبهامات والتأملات والتساؤلات، بل قد تصل هذه التساؤلات أحياناً إلى حدّ اقترانها بالترديد الجدّي في صحّة ذلك الانتساب. إنّ البحث الدقيق الشامل لجميع آثار المفضل بن عمر يحتاج لوحده إلى تحقيق مفصل، لكننا نكتفي في هذا المقال بالبحث المجل عن الآثار المنسوبة إليه، وفي خلال ذلك نشير إشارة سريعة في آخر كل أثر إلى بعض النقاط المطروحة حولها.

المفردات الأساسيّة: المفضل بن عمر الجعفي، الإمام الصادق عليه السلام، النصيريّة، العلويون، نقد آثار المفضل بن عمر، الغلاة.

1. m.a.salehi40@gmail.com



مجموعة نفيسة بخط الميرداماد رحمه الله في مكتبة تشستريتي، دبلن - إيرلندا

حسين متقى^(١)

الخلاصة:

كان الميرداماد رحمه الله واحداً من علماء الإمامية البارزين في أواسط العهد الصفوي، وهو حكيم لامع وعارف عظيم، ويعتبر نموذجاً كاملاً لأحد الفلاسفة الإشرافيين المشائين. وقد بلغ سمو مكانته في الحكمة حداً خوله أن يحمل لقب (المعلم الثالث) بعد أرسطو والفارابي. درس الميرداماد الفلسفة المشائية اليونانية دراسة دقيقة مرفقة بشروح وتوضيحات وتعليقات الفارابي وابن سينا، وفي غضون ذلك مارس الرياضات العرفانية وبلغ بالتعاليم الإشرافية الخسروانية للسهروردي قمة الكمال من خلال سيره الآفاقي والأنفسي. ويمكن القول بصورة عامة أن التأثيرات الإشرافية العرفانية قد تركت بصماتها العميقة في أفكاره وآثاره الفلسفية. كما كان للميرداماد تأثيره على المفكرين من بعده عن طريقين: أحدهما تربيته للطلاب المتبحرين الذين ترك كل واحد منهم آثاراً تدل على تأثره بأفكاره المتعالية. والثاني عن طريق ما تركه من الآثار والتأليفات التي تجاوز عددها المائة بين كتاب ورسالة. والمقال الحالي يتناول جانباً من تأليفات الميرداماد، خصوصاً المجموعة الخطية النفيسة الموجودة في مكتبة تشستريتي بخط يده رحمه الله.

المفردات الأساسية: الشيعة الإمامية، الميرداماد، مكتبة تشستريتي، المخطوطات، دبلن.

1. hosseinmottaqi@gmail.com

بیان النجوم لحَبِيش التفلِسی أحد الكتب التعليمية القديمة في علم النجوم باللغة الفارسية من القرن السادس الهجري

یوسف بیگ باباپور^(۱)

الخلاصة:

كتاب بيان النجوم لحَبِيش التفلِسی هو أحد كتب علم النجوم باللغة الفارسية، وقد تمَّ إعداده لتدريس هذا العلم لطلابه المبتدئين بلغة سلسلة بسيطة حدَّ الإمكان. ويكتسب هذا الكتاب أهمَّيته الفائقة ومكانته الخاصَّة من عدَّة جهات: فهو يفيد المهتمَّين بالبحوث اللغويَّة والتحقيق حول مفردات اللغة الفارسيَّة في القرن السادس الهجري، مثلما ينفع الباحثين في تاريخ علم النجوم، وفي تاريخ تطوُّر الكتب الدراسيَّة العلميَّة قبل المائة السابعة الهجريَّة. ومن حسن الحظَّ أنَّه تمَّ اكتشاف إحدى نسخ هذا الكتاب حتَّى الآن، وهي النسخة الموجودة في المكتبة الوطنيَّة. وهذا المقال مخصَّص للبحث من زوايا مختلفة في مميَّزات هذا الكتاب ونسخته المكتشفة والفريدة حتَّى الآن.

المفردات الأساسيَّة: بيان النجوم، حَبِيش التفلِسی، النسخة الخطيَّة، علم النجوم، الكتب التعليميَّة، اللغة الفارسيَّة في القرن السادس الهجري.

1. yosefbeigbabapour@yahoo.com



المناجاة العلوية (ع) في مرآة الفن، دراسة لأحد المرقّعات بمكتبة المجلس، في طهران

إلهم بادينلو^(١)

الخلاصة:

ورد قسم من الأبيات الشعرية المنسوبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام في عدد من المناجاة المنظومة الواردة في ديوانه وفي مواضع أخرى غير الديوان، ومنها تلك المناجاة المنظومة المعروفة بمناجاة (لك الحمد). ويشابه محتوى هذه المناجاة والمضامين العرفانية الموجودة فيها - كالفقر والرجاء والعفو وما شابه ذلك - بعض المضامين العرفانية في الأدعية الواردة عن الإمام عليّ عليه السلام وباقي أئمة أهل البيت عليهم السلام ولا تختلف عنها. ونظراً لوجود المضامين الرقيقة واللطيفة في هذه المناجاة فهي مناسبة جداً للقراءة في مجالس الابتهاال والمناجاة والدعاء، الأمر الذي ساهم في شهرتها وانتشارها الواسع. ويتضمّن أحد المرقّعات الموجودة في مكتبة مجلس الشورى مقاطع من بعض أقسام هذه المناجاة، كما يتضمّن أحد الرباعيّات الفارسية في آخر المقاطع الوسطى من المناجاة. والمقال الحالي يتضمّن بحثاً مختصراً حول نسبة المناجاة إلى أمير المؤمنين عليّ عليه السلام، ثم استعراضاً لمضمون المناجاة، منتهياً بتناول نصّ المرقّع ومواصفات نسخته الموجودة في مكتبة المجلس، وفي آخر المقال أوردت كاتبة المقال الترجمة الكاملة لنصّ المرقّع.

المفردات الأساسية: ديوان شعر الإمام عليّ عليه السلام، المناجاة المنظومة، دواوين الأئمة المعصومين عليهم السلام، الإمام عليّ عليه السلام، مكتبة المجلس.

1. elham.badinloo@gmail.com



Amir al-Mu'minin's Chant in the Mirror of Art, Examining one precious Moraqa' in the Islamic Parliament Library

Elhām Bādinloo⁽¹⁾

Abstract

Some of the poems attributed to Amir-e Mo'menān Ali (a.s.) are the verse chants (Monājāt) which are available in the ascribed collection of poems (Divān) or some other sources. One of them is the famous chant called Lak al-Hamd (for your praise). That there are some mystical themes such as poverty, hope, forgiveness, and etc. in these chants is not a new matter. In fact, this theme corresponds with the content and the themes of the prayers which are attributed to Imam Ali (a.s.) and other Imams (a.s.). Because of its delightful subjects, this chant is really suitable for praying and chanting ceremonies. Therefore, it has gotten very popular. It is in the form of a Moraqa' a copy of which is available in the Parliament Library. This Moraqa' contains some incomplete parts of the mentioned chant; besides, there is a Persian Quatrain following the passages in the middle of the chant. In the following article, the author is going to talk briefly about the attribution of the chant to Imam Ali (a.s.), its content, as well as the text and the codicology of the Moraqa' available in the Parliament library. At the end of this article, there is a facsimile of the full text of the book.

Key words: collection of poems (Divān) of Imam Ali (a.s.), verse chant, poetical works of Infallible Imams (a.s.), Imam Ali (a.s.), Parliament Library.

1.elham.badinloo@gmail.com

Baiān al-Nojūm by Hobaish Tiflīsī,

An ancient Persian textbook on astronomy written in the VI c. AD

Yusef Beigbābāpour⁽¹⁾

Abstract

Baiān al-Nojūm, by Hobaish Tiflīsī, is a Persian book on astronomy which intends to teach this science to the freshmen in a very simple language. This book is of a great importance in terms of linguistic and lexical studies in Persian language in the sixth century, and also from the viewpoint of the history of astronomy as well as history of the evolution of the academic textbooks before the VII c. AD, so it deserves attention. Fortunately, only one copy of it has been identified so far that is kept in the National Library. In the following article, the author has tried to study this work from different angles; and talks of its unique version along with its features.

Key words: *Baiān al-Nojūm*, Hobaish Tiflīsī, manuscript, astronomy, textbook and Persian language in the VI c. AD.

1. yosefbeigbabapour@yahoo.com



An Exquisite Collection in Mirdāmād's Handwriting in The Chester Beatty Library in Dublin, Southern Ireland

Hossein Mottaqi⁽¹⁾

Abstract

Mirdāmād is one of the prominent Imami scholars in the middle of the Safavid Period. He is considered to be a great savant, a significant mystic, and a perfect example of an illumination-peripatetic philosopher. He was ranked so high in wisdom that after Fārābi and Aristotle he was titled as the “third teacher”. He fully studied the Greek Illuminationism along with Fārābi and Avicenna's explanation, extension, and annotations. At the same time, he completed Suhrawardi's Illumination-Khusravāni teachings through his mystical austerity as well as his objective and subjective process. Altogether, illumination and mystical implications find a great opportunity to present themselves in his philosophical thoughts and writings. He influenced his later ideas in two ways: firstly, through educating some erudite students each of whom, affected by his excellent thoughts, has left some precious works; and secondly, through his own writings which are more than one hundred books and treatises. In the following paper, we are going to have a look at some parts of his works, in particular, the exquisite collection of manuscripts in Mirdāmād's Manuscript which is kept in Chester Beatty Library.

Key words: Imami Shi'a, Mirdāmād, Chester Beatty Library, manuscripts, Dublin, Ireland.

1. hosseinmottaqi@gmail.com

A Brief Overview of the Works Attributed to Mofazzal b. Omar Ju'fi

Muhammad Ali Sālehi⁽¹⁾

Abstract

Among the lists of the manuscripts and printed books, there are some works which are attributed to Mofazzal b. Omar Ju'fi. Some of these works have been reported in the early Shiite lists, and some other ones have not even been mentioned. On the one hand, in the writing and translation resources some books attributed to Mofazzal b. Omar are recorded of which there is no report in the bibliographies of Imami Writings, instead his works are mostly reported and recorded in the exaggerated writings of some sects such as the Alavis and the Nasīrīs. In a brief survey, we see that many of the works which are attributed to Mofazzal b. Omar face some questions and doubts. Sometimes, one even doubts whether these works really belong to him or not. An exact and detailed study of Mofazzal b. Omar's works requires an exhaustive research. Therefore, in the following paper, we are only going to briefly analyze the works which are attributed to him. Moreover, following each work, some important points regarding that work are pointed out.

Key words: Mofazzal b. Omar Ju'fi, Imam Sadiq (a.s.), Nasiriyah, Alavis, criticizing Mofazzal b. Omar's works, exaggerators.

1. m.a.salehi40@gmail.com



Masābīh al-Imān fi Hoqūq al-‘Ikhvān

Allāme Seyyed Hassan Sadr Kāzemi

Corrected by: Muhammad Ja’far Islami⁽¹⁾

Abstract

Masābīh al-Imān fi Hoqūq al- Ikhvān, by Allāme Seyyed Hassan Sadr, is the title of a treatise on observing the rights of the brothers in faith. The author was born in 1272 AD in Kazmain; and learned the preliminary and higher levels of the Seminary School lessons from some outstanding teachers in kazmain and Najaf. He passed away in 1354 AD. Over eighty remarkable works on various subjects are left by him, some of which have been published. This research is done based on a manuscript in Ahmad b. Soltān Ali Hosseini Mar’ashi’s handwriting, written in 1348 AD (the copy is available in Kāshef al-Ghatā Institute – Najaf-e-Ashraf).

Key words: Morality, the rights of the brothers in faith, Seyyed Hassan Sadr, *Masābīh al-Imān fi Hoqūq al- ‘Ikhvān*, manuscript, Kāshef al-Ghatā Institute, Najaf.

1. mjislami9@gmail.com

Seyyed Mahmūd Mūsavi Dezfūli and Some Works on Tajwid and Recitation

Mahmūd Nazari⁽¹⁾

Abstract

Tajwid and recitation are a set of rules which the Islamic scholars have established so that the Qur'anic letters and words would be read accurately and beautifully. In the following paper, the author is going to talk about the biography of Seyyed Mahmūd Mūsavi Dezfūli, one of the writers who lived in the 13th century AD, and most of his discussions were about Tajwid and recitation. Regarding this, the author of this article is going to talk of some of the copies of his works on this topic, which are kept in the treasure of manuscripts of the Library, Museum and Document Center of Islamic Parliament.

Key words: Qur'an science, Tajwid, *Qavā'ed al-Tajwid* (Tajwid Rules), *Mokhtasar al-Tajwid*, *Tohfah al-Ikhlās*, S. Mahmūd Mūsavi Dezfūli, manuscript, Library of Islamic Parliament.

1. nazari.nazari@gmail.com



The Absence of the Term 'Noskheye Khatti (Manuscript)' in the Indian Style Poetry

Hamidrezā Qolichkhāni⁽¹⁾

Abstract

Before the advent of printing in Iran, the word 'Noskhe (copy)' was used in Persian poetry with the meanings of 'manuscript', book, and handwritten copy. In this paper, this word and its collocations are extracted from twelve poets' collection of poems, from Orfi Shirāzi (969-999) to Bidel Dehlavi (1054-1133), and studied afterwards in order to show there is no compound word as 'noskheye khatti (manuscript)' despite the fact that there are many collocations with the word "Noskhe (copy)" in Indian style; and it was in the 13th century AD that this term was established to be the opposite of the word "printed copy" in Persian language. Following this, some examples of the application of the words book, notebook, safineh (a special form of book), collection, and bayāz are provided to demonstrate that these words have the same meaning as the term 'Noskheye Khatti (manuscript)'.

Key words: noskhe (copy), noskheye khatti (manuscript), book, notebook, safineh, collection, bayāz, Indian style.

1. hr.ghelichkhani@gmail.com

Imam Hussein (a.s.) in a Dialogue between Islam and Christianity; Isfahān in Qajar Era

Heidar Eivazi (Emād)⁽¹⁾

Abstract

This article is the ninth dialogue between Muhammad Ali Hassani (Dā'ie al-Islam) and an anonymous Christian evangelist in Isfahān in Qajar Era. The last part of this dialogue is about Old Testament's glad tidings of Imam Hussein (a.s.). At the beginning of the meeting, the Christian representative suggests that they talk over Old Testament prophecies about Jesus (a.s.). Regarding this, he makes reference to four entries of the book of Isaiah. Relying on his Hebrew Knowledge as well as his extensive understanding of the Bible's historical arguments, Dā'ie al-Islam criticizes the evangelist's claims from the viewpoint of language and history. And with respect to the fourth entry in particular, he declares that this prophecy of Isaiah is more adaptable to the history of Imam Hussein (a.s.).

Key words: Al-Islam monthly Journal, Imam Hussein (a.s.), Dā'ie al-Islam, Islam, Christianity.

1. heidareyvazi@yahoo.com



Karbalā in Arabic, Persian, and Turkish Literature and Writings

Rıza Kurtuluş, Mustafa Uzun
Translated by: Abdollah Dodāngeh⁽¹⁾

Abstract

Martyrdom of Imam Hussein (a.s.) has influenced the literature of all Muslim nations. In ritual literature and Ashura poetry, the sorrow and grief of angles and elves have been emphasized. The following paper includes three parts: 1. Karbalā in Arabic literature and writings; 2. Karbalā in Persian literature and writings; and 3. Karbalā in Turkish literature and writings. In the first part, the Arabic elegies in the Umayyad and Abbasid periods are examined separately; and the most well-known poets and their poems are introduced. In the second part, pointing out that the first elegy on Karbalā is attributed to Qavāmi Rāzi in the sixth century, the author is going to analyze the poets and the poems from the 6th century up to the 13th century. In the last part of the article, the author is generally talking about the event of Karbalā in Turkish literature, especially about Ashura literature of some Sufi orders such as Alawyah- Bektashi; and introduces independent Turkish prose and verse, in particular those which are related to the topic of Karbalā.

Key words: Karbalā, Imam Hussein (a.s.), literature, elegy, Persian Ashura poetry, Turkish Ashura Poetry, Arabic Ashura poetry, ritual literature.

1. abdollahdodangeh@gmail.com



Political Plots; Espionage, and a Shi'a Text among the Moriscos

José Fransisco Cutillas

Translated by: Maryam Mottaghi⁽¹⁾

Abstract

This paper offers a new approach to have a better understanding of Choronica, a unique Shi'a text from the last Spanish Muslim community called Moriscos in Tunisia. This book, which is a wonderful Shi'ite Maqal about Imam Hussein (a.s.) in Spanish language, indicates the presence of a Shiite Muslim community in Spain in the 17th century which is the continuation of the presence of Shiites in Andalusia from 8th to 16th century. Since the author is studying the relations between Iran in Safavi era and Spain in the 17th century, he argues that, based on this important Shi'a text, one can probably say Moriscos in Tunisia could have been working as spies for the Spanish Monarchy. Were such a contention to be proven, it would have serious implications for our understanding of the relations between Spain and Iran in the 17th century.

Key words: Imam Hussein (a.s.), Maqal, Moriscos, Andalusia, Spanish Monarchy, Twelve-Imam Shi'a, Safavieh, Ottoman, manuscripts.

1. marymottaqi@yahoo.com

name of Hussein (a.s.), so the publication of its first number is coincided with the mourning of Zahra's dear child. Since "all the good things are with Imam Hussein (a.s.)", we really appreciate God who help us to get Imam Hussein's (a.s.) approval for this journal, and to conjoin it with the fragrant tears of lovers of Karbala martyr. In order to thank God for this holy coincidence, all the dear colleagues of this journal have decided to publish the first number of this journal in Muharram, 1436 AD, at the same time with the mourning of Imam Hussein (a.s.). In the end, we make every one of the pages of this journal holy by his name; and standing humbly in his presence with a mournful heart we state: "Peace be on you, O Abu Abdullah, and on those souls who came to your camp to put themselves at your disposal. So far I am alive and the days and nights follow each other I invoke Allah to send blessings on you for ever and ever"!



researches. Regarding this, we have tried to make the young generation familiar with the ancient interdisciplinary knowledge such as the science of translation, bibliography, and codicology. This knowledge is transferred in the form of the principles of bibliography, methods of correcting of the texts and introducing the Turath sources, introducing the libraries which contain manuscripts both in Iran and other countries, and also speaking of how students can use these neglected scientific sources which are available in the libraries around the world. We hope that in the light of your precious help we would be able to promote the scientific level of this publication.

This publication, which is now in your hands and in fact you are reading its first number right now, intends -- with the grace of God, under the blessed attention of the Infallibles (a.s.), under the auspices of Hazrat-e Vali-asr (a.s.), and with the support of the professors, researchers, ancient texts editors, the cataloguers of manuscripts, and all the students and enthusiasts of Turath activities – to be active as a quarterly journal in three different languages of Persian, Arabic, as well as English; and in all areas related to manuscripts including Turath libraries, collection boasting, texts correction, cataloguing, librarians, codicology, Turath sources, micrograph, digitization, digital libraries, building up of collection, documents, ancient maps, and other fields of art such as painting miniatures and painting schools, handwritings and calligraphy and its styles, book-binding, illumination and painting, repair and pathology and etc. While this journal welcomes the professors' valuable suggestion and guidance, it would like to ask for the help of all the enthusiasts of manuscripts, in particular the students of universities and Seminary school to share the information in all the areas related to manuscripts. Therefore, this journal welcome the research papers written about one of the Turath subjects mentioned above (especially those which talk of the manuscripts in relation to Ahlul-bayt).

Finally, we were destined to tie the name of this quarterly up with the

Fortunately, during the last years, the process of the optimal scientific productivity has been along with the popularity of these ancient heritages in the academic communities inside the country and the certain international leading institutes. This warm reception has been both in the area of rehabilitation and correction of the ancient texts and in the analysis and utilization of the data and genuine themes of Turath texts. All in all, our ancient resources have flourished quantitatively and qualitatively although a few number of the centers and libraries which keep hold of the manuscripts have not been able to adapt themselves with the ancient texts researchers' reasonable needs. God willing, we hope that the policy makers' supports and the library managers' efforts would accelerate the process of the spiritual development and physical equipment of these academic centers, proportional to the new technologies of the world. As a result, some efficient steps would be taken in different areas, namely in introducing our Turath sources on schedule, providing the researchers with some services in order for them to have trouble-free studying and easy access to the ancient texts, providing paper and digital images of the manuscripts easily, training of skilled human resources to present the Turath texts in the best way, and in employing skilled librarians. Moreover, this rich, but neglected area can be revived through using our human resources including the universities and Seminary schools' experts and authorities; and also through applying the latest facilitating tools of the world like web, media, and hardware or software technologies.

To foster, encourage and develop academic utilization of manuscripts and ancient texts, we together with a group of the enthusiasts of studying of manuscripts have decided to make use of the professors, scholars, researchers, and ancient texts corrector's experiences in order to take a very important step and publish a specialized scientific journal under the title of Basātīn. This journal aims to assist, support, and facilitate the academic



to us. They are kept either in the Turath libraries or the private collection all over the world. Unfortunately, the rest of our ancient history, more than half of these works, have been little by little wiped out. Nevertheless, some of the delicate scientists believe that in a scientific movement with the purpose of restoration of the ancient texts we are able to meticulously extract at least 5 to 10 percent of the lost works from other ancient texts, reproduce and then publish them.

It should be added that out of about five million Islamic manuscripts available in the public libraries and private collections 60% are Arabic, 20% are Persian, 5% are Turkish, and 15% are in other languages. Around two millions of these manuscripts are in Asia, one and half million in Africa, one million in Europe, and the rest of them are kept in the libraries of America and Australasia. Among these countries, Turkey, as the heir to the Ottoman Empire and being in the possession of one million manuscripts, has the most extensive and exquisite Turath resources in the world. Then, Iran, with eight hundred thousand manuscript, has the second; and finally, the Arab Republic of Egypt, with about five hundred thousand manuscripts, owns the world third largest reserve of manuscripts.

With regard to the date of entry of printing industry to Iran (1224 AD/1809 AH), the scholars' works from 1st to 12th century were all in the form of manuscript. Therefore, it seems that no one whether it is a professor, a researcher, or a student and no academic center, Seminary School, and University can make a sufficient use of these priceless Turath sources in their research process. In other words, they rely solely on the printed sources; hence, they lose a significant portion of the research sources which are so informative that according to Prof. Dr. Shafi'ie Kadkani if one looks at them "with prismatic eye", he can extract much valuable information about history, geography, biography, society, and etc., in addition to the main subject.



مَدِّ بَسْمِ اللَّهِ بِشَاشِدِ مَطْلَعِ دِيَوَانِ مَا

نَهْرِی از آبِ بَقَا جَارِیست در بُسْتَانِ مَا

Based on the Qur'an and religious leaders' encouragement to teaching and learning along with researching and writing, millions of works on various subjects such as science of the Qur'an, commentary of the Qur'an, Hadith, jurisprudence, theology, philosophy, logic, literature, Nature, chemistry, medicine, mathematics, astronomy, astrology, history, geography, ethics, mysticism, and other ones have been produced by Muslim scholars. However, because of the natural and unnatural disasters like floods, earthquakes, moisture, rot, chemical and animal pests, and etc.; and also because of human disasters namely wars, pillage, fires, drowning in the sea, washing of the text in the river, and failure at maintaining the Turath sources, a major part of this ancient Islamic heritage has gradually been annihilated over time. For instance, we can mention the exquisite Turath sources which were kept in the library of Firouzābād, Sāhib b. Ebād library in Rey, Sheikh Tūsi library in Baghdad, the Library of Sāveh, Rab'e Rashidi Library in Tabriz, and Library of observatory in Maraghe.

One can probably say that out of all these works, which have been produced by Muslim scholars during the centuries, today only one third of them, about five million Islamic manuscripts in the author's handwriting or written (directly or indirectly) from the original copy have come down



The Biannual Journal of Manuscript Studies,
Documents & Islamic Ancient Texts

Basatin

Vol. I ■ Issue 1 ■ Spring - Summer 2014

Concessionaire & Managing Director: Hossein Mottaqi

Editor-in-Chief: Abdol-Hossein Taleie

Editorial Secretary: Elham Badinloo

Advisory Board

Dr. **M. H. Faghfoory** (George Washington University, Washington DC)

Dr. **M. R. Fakhruhani** (University of Qom)

Dr. **N. Fozi** (Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran)

Dr. **M. Javdan** (University of Religions and Denominations, Qom)

Dr. **R. Karachi** (Institute for Humanities & Cultural Studies, Tehran)

Dr. **M. R. Movahedi** (University of Qom)

Dr. **H. Nasiri** (University of the Sciences of the Qur'an, Qom)

Dr. **M. Omidshahar** (California State University, Los Angeles)

Dr. **M. Tabata'i** <Mansur> (University of Tehran)

Dr. **A. Tatari** (University of Science & Culture, Tehran)

Editor: Alireza Abazari

English Abstracts & Table of Contents: Maryam Firooz Alizadeh

Arabic Abstracts & Table of Contents: Mohammad Hossein Hekmat

Logotype, Layout & Cover Designer: Saeid Dadashi

Publisher: Safir Ardehal Publication

Printing Supervisor: Yusef Beig Babapour

Address: P.O.Box 37135-144, Qom-Iran

Telephone No.: +98 (25) 32808160

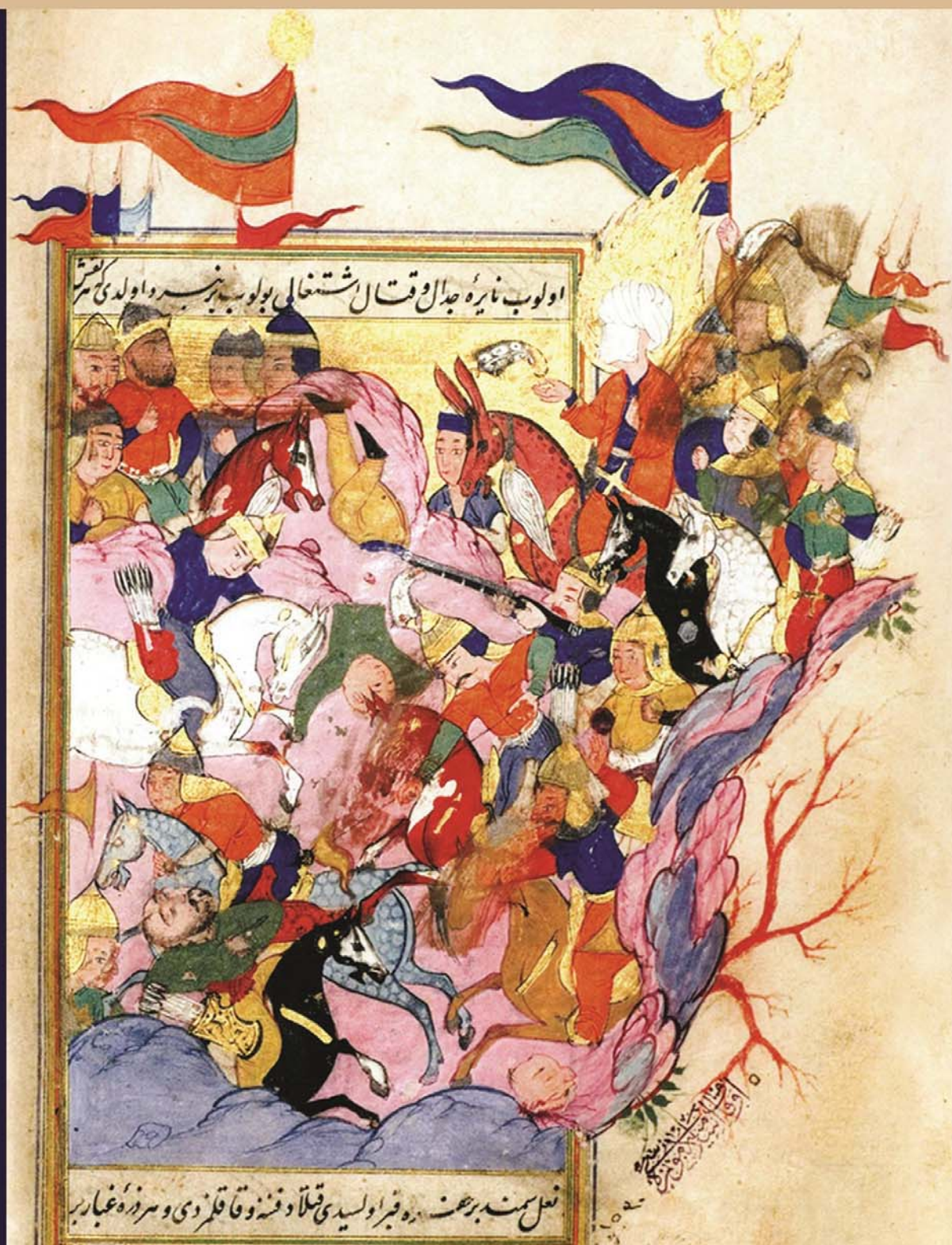
Website: <http://www.manuscripts.ir>

E-mail: basatin@manuscripts.ir



Basatin

Vol. I ■ Issue 1 ■ Spring - Summer 2014 ■ Price 200,000 Rls. ■ ISSN 2383-3629



J. F. Cutillas & Maryam Mottaghi: "Political Plots, Espionage, and a Shi'a Text among the Moriscos" | R. Kurtuluş, M. Uzun & Abdollah Dodāngeh: "Karbala in Arabic, Persian, and Turkish Literature" | Heidar Eivazi: "Imam Hussein in a Dialogue between Islam and Christianity" | Hamidrezā Qolich-khāni: "The Absence of the Term 'Noskheye Khatti' in the Indian Style Poetry" | Mahmūd Nazari: "S. Mahmūd Mūsavi Dezfūli and Some Works on Tajwid and Recitation" | S. Hassan Sadr & Muhammad Ja'far Islami: "Masābīh al-Imān fi Hoqūq al-Ikhvān" | Muhammad Ali Sālehi: "A Brief Overview of the Works Attributed to Mofazzal b. Omar Ju'fi" | Hossein Mottaqi: "An Exquisite Collection in Mirdāmād's Handwriting in the Chester Beatty Library" | Yusef Beigbābāpour: *Baiān al-Nojūm* by Hobaish Tiflīsī | Elhām Bādinloo: "Amir al-Mu'minin's Chant in the Mirror of Art".